

ایبدهوش

سال سی و هشتم، شماره پنجم و هشتم
آذر-اسفند ۱۴۰۴ ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۱۵ و ۲۱۶

۲۱۵

۲۱۶

دوماهنامه
آینه پژوهش

سال سی و هشتم، شماره پنجم و هشتم
آذر-اسفند ۱۴۰۴

سید احمد رضا قائم مقامی | امیرحسین آقامحمدی | سیدعلی میرافضلی | ویلیام جیتیک / طه عبداللہی
عبدالجبار رفائی / محمد سوری | نوموکی اوکاوازا / ناوفومی آبه - امید رضائی | مرتضی کریمی نیا | امید حسینی نژاد
مجید جلیسه | سلمان ساکت | فرهاد طاهری | نذیر احمد / شیوا امیرهدایی | مهدی حبیب اللہی | طیبہ حاج باقریان
میلاد بیگدلو | حمیدرضا تمدن | رقیہ فراہانی | رسول جعفریان | جویا جہانبخش | مجدالدین کیوانی
نادعلی عاشوری تلوکی | علی راد | حیدر عبوضی | امید طبیبزادہ

یادداشت‌های شاهنامه (۹) | ماجرای تصحیح ینابیع العلوم | نوآوری‌های ابن یمین در فرم رباعی
وحدت وجود و اسفار اربعه نزد فرغانی (و. ۶۹۹) | از نگاه عربی: متفکران معاصر ایران و جهان عرب (۴)
محکمه اسلامی منطقه عرب زبان دمشق و منابع آن در دوره عثمانی | نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۲۳)
خراسانیات (۷) | چاپ‌نوشت (۲۲) | مبلّغی ہنجارگریز | طومار (۱۴) | آینه‌های شکسته (۱۲)
درنگی در تأویل عرفانی حدیث نبوی «لَا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ نَمَامٌ» در آثار عین القضاة ہمدانی | مطایبه اتابکی با
کاخی در «حلوائیہ» | مطالعات زبان و ادب فارسی در شبہ قارہ (۱) | تحلیلی بر اندیشہ و آثار جانانان ای. سی.
براون: بازخوانی سنت نبوی در جهان مدرن | سکوتی کہ سخن می‌گوید: تحلیل دفتر روزانہ حاج احمد
خادمی در خدمت آیت اللہ بروجردی | «سنگ پشت» سبک سنگ: قرائت عبارتی از ترجمہ تفسیر طبری | از
اینجا رانده و از آنجا مانده: مطالعہ‌ای درباره ایگناتس گلدریہر | اشعار تازه یاب از شاعران دورہ قاجار با استناد
به نشریات آن عصر | بحر الفراید، منظومہ‌ای با رویکرد «تسنن دوازده امامی» | گلپتڑہ‌های آکادمیک در
کتاب «سعدی در زبان و ادبیات آرمینی» | تأملی در مقالہ «گذری بر ترجمہ قرآن دکتر حداد عادل»

نکته، حاشیہ، یادداشت

پیوست آینه پژوهش: ♦ سلسله مباحث نظری در باب تاریخ ادبیات، براساس آرای رینہ ولک (۴)
♦ گفتگو با ویرایش‌های مختلف حدیث افتراق الاقة

کلیت‌های آکادمیک در کتاب «سعدی در زبان و ادبیات ارمنی»

جويا جهانبخش
| ۴۲۳ - ۴۸۱ |

۴۲۳

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

● سعّدی در زبان و ادبیاتِ اَرمَنی، گورگن ملیکیان، مُتَرَجِم: دکتر آندرانیک سیمونی (سیمونیان)، گِزْدآور: پوریا سوری، ویراستار: شکوفه جودکی، چ: ۱، تهرآن: وَزَن دُنیا، ۱۴۰۳ ه.ش.

سعّدیا! چندان که می دانی بگویی
حق نیاید گفتنِ آ آشکارا

سعّدی در زبان و ادبیاتِ اَرمَنی، کِتابکی است خُزْد به دو زبانِ فارسی و اَرمَنی، شاملِ شَصُت و چَهار صَفْحَه فارسی و شَصُت و چَهار صَفْحَه اَرمَنی؛ و گویا آن اَرمَنی‌ها، اَرمَنی‌همین فارسی‌هاست؛ ولی چون راقم این سَطْرها غالبِ زبان‌هایِ شَرْقی و عَرَبی را که یکی از آن‌ها زبانِ اَرمَنی است نمی داند، در این فِقْرَه اَخیر جُز به ظَن شُخنی نمی گوید. تَحْقِیقِ آن هَم کارِ مَن نیست. شُما دانید و زُفره‌ای از هَم وَطَنانِ اَرمَنی مُحْتَرَمی که به قولِ اُستاد خُرْمَشاهی^۲ اخلاقِ اِسلامی‌شان زبانِ زِدِ عام و خاص است! و لابد به تَأییدِ نَظَرِ حَلِّ مَعْمَا تَوانند کَرَد.

بیاییم سُرَاغِ هَمان شَصُت و چَهار صَفْحَه فارسیِ خودمان که حَظ و زَبانِش با کوره‌سوادِ که مُخْلِص دَرَد نیز مَقْرُوع تَوانَد بود و خواندَنش حاجت به اِشْتِعانت از "قارابط" نَدارد:

بَخَشِ فارسی - مِثْلِ بَخَشِ اَرمَنی - پَنج بَخَش دَرَد:

یک «دیباچه» (صص ۱۳-۱۸) به قَلَم «پوریا سوری» («روزنامه نگار، شاعر و مدیر انتشاراتِ وَزَن دنیا») که لُبِّ کلامش سِتایشِ موفورِ «گورگن ملیکیان»، نویسنده رساله سعّدی در زبان و ادبیاتِ اَرمَنی، است و تَنّاخوانیِ وافرِ بر وی.

بَعْد از آن، اَصْلِ اَثَر، یَعْنی رساله «سعّدی در زبان و ادبیاتِ اَرمَنی» جائی دَرَد، به قَلَمِ خودِ گورگن ملیکیان؛ که سَر تا دُمَش یک مَقالَه بشیاری کوتاه است، چنان که حتّی بیست صَفْحَه از یک کِتابِ رُقعّی را هَم پُر نمی کنند! و نکرده است! (صص ۲۱-۳۸).

۱. کَلِماتِ سعّدی، به اِهْتِمَام: مُحَمَّد عَلی فَرُوعی [با هَم‌کاری: سَید حَبیبِ یَعْمانی]، [بازچاپ زیر نَظَر: بهاء الدّین خُرْمَشاهی]، چ: ۱۵، تهرآن: مَوْسَسَه اِنْتِشاراتِ اَمیرکَبیر، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۷۲۵.
۲. سَنج: سَیْر بی شُلُوک (مباحثی در زمینه دین، فلسفه، زبان، نقد و شعر)، بهاء الدّین خُرْمَشاهی، چ: ۳، تهرآن: اِنْتِشاراتِ ناهید، ۱۳۷۶ ه.ش، ص ۴۷۲.

بعد از آن، مقاله کوتاه‌تری است که حتی پنج صفحه کامل (صص ۴۱-۴۵) را هم پوشش نداده، به قلم یکی از چهره‌های ماندگار جمهوری آرمینستان، «پروفیسور ساموئل مورادیان»، در ستایش همان مقاله کوتاه پیش‌گفته و ثناخوانی متوافر بر نویسنده آن، گورگن ملیکیان!

به دنبال آن، مقاله‌ای است که اصلاً درباره «سعدی در زبان و ادبیات آرمنی» نیست ولی به شوق آن نوشته شده و درباره سعدی است و درباره حضورش در عرصه ادب و تحقیق جهانی و صد البته به گورگن ملیکیان پیش‌کش گردیده است (و شاید همین اندازه ارتباط هم از برای اندراجش زیر عنوان کتابچه «سعدی در زبان و ادبیات آرمنی» بسنده شمرده شده باشد!). ... عنوان این مقاله نه چندان بلند (صص ۴۹-۵۹)، «سعدی در جهان ایران‌شناسی» است و نویسنده آن «دکتر محمود جعفری دهقی، [دارای] دکتری زبان‌های باستانی، رئیس هیئت مدیره آنجمن علمی ایران‌شناسان ایران».

بخش پایانی کتابچه هم، سه چهار صفحه است در گزارش احوال و کارنامه گورگن ملیکیان (صص ۶۱-۶۴)؛ و تمام!

الباقی کتابچه، همان شصت و چهار صفحه آرمنی سابق‌الذکر است.

گورگن ملیکیان، «از مهم‌ترین چهره‌های آکادمیک ارمنستان» (ص ۱۳) است که «... دهه‌ها بر کرسی ریاست دانشکده شرق‌شناسی دانشگاه دولتی ایروان تکیه زده است» (ص ۱۳)؛ و این کتابچه چیزی نیست جز یک مقاله / یادداشت همین «استادتمام ... دانشگاه ایروان» (ص ۱۶) با قدری ملحقات و «مخلفات» و «دوزچین»! ... حالا چنین خنجه‌کشان آکادمیک اصلاً چه ضرورتی داشته است؛ من نمی‌دانم. ... عوام فارسی‌زبان خوب مثلی دارند؛ در محاوره می‌گویند: "یک پول جیگرک سفره قلم کار نمی‌خاد!".

بنا بر ادعای «دیباچه» نویسنده کتاب، گورگن ملیکیان، احاطه و تسلطی بر زبان و ادبیات فارسی و حوزه‌های دیگر شرق‌شناسی دارد که او را به مرجعی معتبر برای همه ایران‌شناسان و شرق‌شناسان در بخش بزرگی از جهان، از جمله در خود ایران، بدل کرده است (نگر: ص ۱۶). ... در مقابل، مقاله گورگن ملیکیان که بخش اصلی کتابچه پیش روی ما است، آن‌گونه که ما می‌بینیم و می‌یابیم، قلم‌اندازگونه‌ای است بی‌رتم و روزنامه‌نگارانه؛ فاقد آگاهی‌های کتاب‌شناختی دقیق و بی‌بهره از تحلیل و توصیف‌های عمیق.

موضوعاتی که مورد علاقه ادب‌دوستان حرفه‌ای و سعدی‌پژوهان نکته‌سنج باشد، مسائلی از این دست که: مترجمان آرمنی آثار سعدی در فهم و ترجمه آثار او با چه دشواری‌هایی روبروی

بوده‌اند و گجاها درخسیده و گجاها لغزیده‌اند، از چه نُسخه‌ها یا سُروحی در کار خویش مَدَد می‌گرفته‌اند، چه نوع تعلیقات و توضیحاتی بر آثار سَعْدی می‌نوشته‌اند، در مواجهه با جوانب هَزَلی سُخْتانِ سَعْدی - که حتّی در گُلُستانِ همه‌خوان او نیز نمودی بارز دارد - و در نقل چُنین مضامین از برای خوانندگان خویش چه شیوه و چه ایستاری داشته‌اند، خصوصاً ایستارِ سَعْدی را دَربارهٔ گَبَر و تَرسا که موجبِ اِغْتِراضِ بَعْضِ اَقَلِّیَّت‌های دینی و مُتَجَدِّدَمآبان بوده است^۱ چه سان بَرَمی تافته یا بَزَمی تافته‌اند، و دَه‌ها موضوعِ قابلِ کُفْت‌وگوییِ دیگر که یک نگاه آکادمیکِ خِوَاهُ ناخِوَاهُ در جُشْت‌وَجویِ آن‌هاست، جُمْلگی، از مَقَالَهٔ سَرَسَریِ نویسانهٔ گورگن ملیکیان غائب‌اند.

چیزهایی هم در این مقاله، بَلْ مَقَالَتْکِ «اُستادتمامِ دانشگاهِ ایروان»، هست که دَسْتِ کم از برای مَنِ خوانندهٔ قَلیلِ اَلْبِضَاعَه مَفْهُوم نیست.

نمونه را، در این مَقَالَتْکِ می‌خوانیم:

۴۲۷

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

«تأفادیان در نشریهٔ آرگاسر دو شعر از سعدی را منتشر کرده است: یکی، با مطلع
"گلاب و شکر و شربت برای احمق‌ها"، نقل به مضمون، که از چهار بیت
چهارمصرعی تشکیل شده است و دومی، با مطلع "گیل معطر که گاه در حمام"،
که شامل دو بیت چهارمصرعی است.» (ص ۲۳).

۱. این که سَعْدی در همان اَوَائِلِ دِیباچهٔ گُلُستانِ خطاب به خُداوند مُتعالِ گُفته است:

ای کریمی که از خزانۀ غیب
گبَر و تَرسا وظیفه خور داری!
دوستان را کجا کنی محروم!
تو که با دُشْمَن این نَظَر داری!

(کَلْبَاتِ سَعْدی، به اِهِتِمَام: مُحَمَّد عَلی فُروغی، ج: ۱۵، تِهْران: مَوْسَسَهٔ اِنْتِشَارَاتِ اَمیرِکَبیر، ۱۳۸۹ ه. ش.، ص ۲۸)،
بسیار گران آمده است بر شماری از خوانندگان غیرمُسلمانِ گُلُستان و بَخْصِوصِ بَرِ جَمَاعَتی از مُتَجَدِّدَمآبان و مُتَأَخَّرانِ
هم‌سوئ با شِعازهای عَصْرِ تَجَدُّد - و لو آن که خود اِنْتِسابی هم به مُسلمانان داشته بوده باشند.
نمونه را، مَأَسُوف عَلَیْهِ اِبْرَاهیم پورداود که اگرچه رَزْدُشْتی نبود از دل و جان فَرِهَنگ و آیینِ رَزْدُشْتی را می‌پَرستید، سَخْتِ بَرِ
سَعْدی خَشْمِ گِرْفْتِه بود که با این بیان، نَصْرانیاں و رَزْدُشْتیان را دُشْمَن خُدا قَلَمِ داده است و از مُدَوِّنانِ کِتَابِ های دَرسی نیز به
عِبَارَتی گِرافه‌گویانه و تَعَضُّبِ اَلُودِ شِکَایَتِ می‌کُزد که چرا چُنین آموزه‌هایی را در مَدْرِسِ به کُودکانِ تَعْلیمِ می‌کُنند (بَگَر: فَرِهَنگِ
بِهَدینان، گِرذآوری: جَمُشید سُروشِ سُروشیان، با مُقَدِّمَهٔ: اِبْرَاهیم پورداود، به کوشش: مَنوچَهْر شُستوده، ج: ۱، تِهْران: اِنْتِشَارَاتِ
فَرِهَنگِ اِیرانِ زَمین، ۱۳۳۵ ه. ش.، ص ۱۰۰).

از این لُنده‌زَدَن‌ها باز هم هست که بَحْث و بَزَرسیِ آن مَجالیِ عَلیِ جَدِه می‌خواهد.

باری، بیوسیده است که این ایستارِ سَعْدی بَرِ شماری از خوانندگان اَزْمَنیِ گُلُستان نیز گران آمده باشد، و بِالطَّبَعِ و بِالطَّبَعِ و بِالطَّبَعِ
داوری و ایستارِ مُتَقَابِلِ اِیْشان، از برای فَرِهَنگ‌اندیشان و اَدب‌پِروهان، شایانِ تَوَجُّه خواهد بود.

می‌نویسم:

آن "گِلِ معطر که گاه در حمام" [!] را با حدس و قیاس فهمیدم چیست. منظورشان همان شِعْرِ مَعْرُوفِ «گِلی خوش بوی در حَمَامِ روزی ...» از دیباجه کُلُشْتَانِ سَعْدِي است. اما "گلاب و شکر و شربت برای احمق‌ها" چیست که به خورد خواننده مشکین داده‌اند؟! ... آیا حق آن نبود که اگر خود می‌دانسته‌اند چه شِعْرِي از کُلِّيَاتِ سَعْدِي منظور بوده است، دو سَطْرِي قَلَمِ رُنْجِه بَفَرْمَايَنْد و ما نامُطْلِعَان را نیز از بی‌اطلاعی بدر آورند؟!

در ادامه افاضات پیشین می‌خوانیم:

«تاقیادین شعر شیخ اجل را باب سلیقه اروپائی کرده است، زیرا باورش سخت است که استاد سخن، سعدی، شعری را در بیت‌های چهارمصرعی سروده باشد.» (ص ۲۳).

می‌نویسم:

این‌جا اصلاً مسأله «باور» و سخت و آسانش در میان نیست. بهتر بود به جای این فعالیت شاقی ذهنی و عرق‌ریزان روح و سنجشگری باورها، این بار قدم‌رنجه می‌فرمودند و در کتاب‌خانه - که لابد در آرمینستان هم پیدا می‌شود! - یک سر به کُلِّيَاتِ سَعْدِي می‌زدند و بالعیان می‌دیدند که آیا شیخ اجل هیچ شِعْرِي را در بیت‌های چهارمصرعی سروده است یا نه!

به تاقیادین دشت‌رس نداریم؛ کُلِّيَاتِ سَعْدِي که دم دشتیمان است! ... ما اِضْفَهَانِي‌ها می‌گوییم: «گز دور است و گز نزدیک!» ... شیرازی‌ها نیز مثل دیگری در همین مایه دارند که هرچند در مثل مناقشه نیست، چون بر یادگردد نه رأس درازگوش اشتیمال دارد!، فعلاً از ذکر آن درمی‌گذریم!!!

در همین مقاله گورگن ملیکیان می‌خوانیم:

«تاقیادین، در سال ۱۸۴۶، در کلکته، کتابچه امثال و حکم شیرین فارسی را از زبان اصلی ترجمه و منتشر کرد و ...» (ص ۲۳).

می‌نویسم:

مقصود از «زبان اصلی» در این‌جا چه زبانی است؟ زبان اصلی امثال مورد نظر است یا زبان اصلی تألیف؟ ما از کجا باید بدانیم کتابچه یادشده در اصل به چه زبانی (فارسی، اردو، انگلیسی، ...) تألیف شده بوده است؟

۱. یگر: کُلِّيَاتِ سَعْدِي، به اهتمام: مُحَمَّد عَلِي فُرُوعِي، ج: ۱۵، آمیرکبیر، ۱۳۸۹ ه. ش. ص ۳۰.

از غَرَائِبِ اِسْتِنْتِاجاتِ گورگن ملیکیان، یکی دَرباره هَمین مسروپ تاقیادین است که نَشْرِیَه آرگاسر را در کَلْبَتْرَه مُنْتَشِر می‌کُزده است. در آن نَشْرِیَه، تَرْجَمَه اَشعاری از سَعْدی بی یادکُزْد نام مُتَرْجِم چاپ شده است و گورگن ملیکیان حدس می‌زَنَد مُتَرْجِم خود تاقیادین باشد. تا این‌جا اِسْتِنْتِعاد و اِسْتِعْجابی نَشاید کُزْد. اِسْتِنْتِعاد و اِسْتِعْجَاب آن‌جا آغاز می‌تواند شُد که گورگن ملیکیان از برای نِشان دادنِ قُوْتِ حَدْسِ لَوْدَعِیانه و اِصَابَتِ نَظَرِ اَلْمَعِیانه خویش، یادآور می‌کُزْد: اَوَّلًا، تاقیادین «به زبان فارسی مسلط» بوده و ثانیًا، «بارها به ایران سفر کرده» بوده و ثالثًا، یک چُنْد در ایران «زیسته» و رابِعًا، «به تحقیق پرداخته» و سادِسًا، «تاریخ» ایران را «مطالعه کرده» و سابِعًا، «کتابچه امثال و حکم شیرین فارسی را از زبان اصلی ترجمه و منتشر» کُزْد و ثامِنًا، تاریخ ایران را چاپ کُزْد و تاسِعًا «کتاب سفر در ایران با ترجمه او» به چاپ رَسیده. پَس از چِینش این مُقَدَّماتِ مَرْبُوط و نامَرْبُوط، ملیکیان نِوِشْتَه است: «همان گونه که می‌بینید، همه چیز گواه بر این است که اشعار چاپ شده در آرگاسر به قلم تاقیادین اند» (ص ۲۴)!!!

می‌نویسم:

۴۲۹

آبَنَه پَزوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

مَجْمُوع این قَرائِنِ مَذکورَه، اگر سودی بَبِخُشَد، نُنْها به کارِ مُحْتَمَلِ شُمُردَنِ مُدَّعایِ گورگن ملیکیان می‌آید و بَس؛ و این همه، از بی‌گمان ساختنِ مُخاطَبِ از دُرُستیِ آن مُدَّعا که مَظْلُوبِ اَخیرِ او است، بِکَلِّی قاصِر است و هیچ‌گاه ما را به یَقینِ نَمی‌رساند که تَرْجَمَه سَخَنانِ سَعْدی، کارِ خودِ تاقیادین بوده است یا نَبوده است... آری؛ سَزا است اُسْتاد تَمامِ دانشگاهِ ایروان، قَدْرکی هَم در صِناعَتِ مَنطِق و فُنونِ اِسْتِنْتِاجِ مُمَارَسَتِ وُزُرد و این‌گونه خویش را از شیوه تَفْکُرِ اِنْتِقادی کَم بَهره نَکُذارد، تا نِوِشْتاری مَثَلًا آکادمیک را به چُنین اِسْتِیقانِ هَایِ بی‌مَحَل و اِظْمینانِ هَایِ زورکی مُتَکَلِّفانه نِیالاید.

تازه، مُحْتَوایِ مَقالَه گورگن ملیکیان، یک داستان است، و تَرْجَمَه فارسیِ آن، داستانی دیگر! ... و ما پِراستی گاه نَمی‌دانیم این غَرائِب، جُمْلگی، از خامه نِویسَنده تراویده است یا از قَلَمِ تَرْجُمان!

نمونه را، در آغاز یک بَند (/ پاراگراف) می‌خوانیم:

«مترجمان ارمنی، با علاقه‌ای بسیار، آثار سعدی را متمایز کرده و به ترجمه‌شان پرداخته‌اند.» (ص ۲۲).

می‌نویسم:

«متمایز کرده» آند؛ یعنی چه کار کُزْد آند؟ یعنی بیش از آثارِ دیگر ادبای ما مورد اِهْتِمَامِ قَرار داده آند؟ خوب، چرا هَمین را به فارسی دُرُست و راشت و مَفْهُومِ نِوِشْتَه آند؟

از زیاده‌گویی‌های مَقَالَتِکِ ملیکیان، یکی سَرَحی است که دَربارهٔ «بازدید»^۱ ناصرالدین‌شاه قاجار نوشته است از مَدْرِسَهٔ زَبان‌های سَرَقی لازاریان در مُسکو؛ و بَخشی از آن - اِنصاف را - هیچ رُبَطی به سعدی شیرازی ندارد؛ از جُمَله این که آن جا یک اَرمَنی به زَبان فارسی به شاه ایران خوش آمد می‌گوید و شاه از فارسی دانی مَرَد اَرمَنی و حُسنِ اَدای او شِگِفت زده می‌شود؛ یک بار می‌پُرسد: «شوما فارس هستی؟» و بار دیگر: «یعنی شوما فارس هستی؟» (ص ۲۴) ... الخ.

فَرَض می‌کنیم در این مُکالمهٔ حِکایت‌شده - که باز می‌گویم هیچ رُبَطی هم به سعدی ندارد! - شاه قاجار چُنین جُمَله‌هایی کُفته باشد. راستی چرا باید ناصرالدین شاه، مِثَلِ عَوامِ اِصْفَهان یا لاث‌های تِه‌ران، «شما» را «شوما» تَلْفُظ کرده باشد؟ ... رسید کار به جایی که "من چه عَرَض کُنم؟!".

در همین مَقَالَتِکِ گورگن ملیکیان می‌خوانیم:

نَشْرِیَه‌ای که فُلان اَرمَنی در پاریس چاپ می‌کُرد «شامل آثاری از گِلستان سعدی بود به نام حکایات» (ص ۲۵).

می‌نویسم:

«آثاری از گِلستان سعدی» یعنی چه؟! ... مَقْصود بَخْش‌هایی از گِلستانِ سعدی یا مَقْضولاتی از آن نیست؟!.

باز در همین مَقَالَتِکِ می‌خوانیم:

«... مسروپ وارتاپت، در مجلهٔ *لوما* چاپ تفلیس، چهار اثر از گِلستان را، به ترتیب با نام‌های "پادشاه باید دوست و دشمن را بشناسد"، ارائه کرد و خیلی زود سه قطعهٔ دیگر نیز، با عنوان "از گِلستان"، به چاپ سپرد. او اثر دیگری را در سالنامهٔ *شیراک ... منتشر کرد.*» (ص ۲۸).

۱. واژهٔ «بازدید» را در خود کتاب نوشته‌اند، و امروز هم در رسانه‌ها از برای بیان این معنی، کازبُرد همین لغت شیوع دارد. ... بَعْضِ أَهْلِ فَرَهَنگ، بَر اِشْتِعْمَالِ کَلِمَهٔ «بازدید» به مَعْنای «دیدار» و «مُعاینه» و «مُشاهده» در اِنْشای رُوزنامه‌نویسان و شُماری دیگر از اِمروزیان، اَنگِشْت اِنْتِقاد نِهاده‌اند و کُفته‌اند که «مَعْمولاً در فارسی صحیح، "بازدید" اِضْطِلاح است برای کاری که آدمی در جَواب "دیدار" می‌کُند» (نَگر: نامه‌های مُجْتَبی میثوی و ایرج افشار، به کوشش: مُحَمَّد اَفْشِین وَفایی، ج: ۱، تِه‌ران: اِنْتِشارات دُکُتَر مَحْمود اَفْشار - با هم کاری: اِنْتِشارات سُخَن - ۱۴۰۲ ه.ش.، ص ۱۲۶ و ۱۳۹)؛ لیک گویا «بازدید» مَحْتَصَّص این مَعْنی نیست و گویا آن مَعْنای عَامِ رُؤیْت مَکان یا ناحیه یا رسیدگی مُشاهدَه‌گرانه به اُمُری ویژه که رسانه‌ها و أَهْلِ رَسانَه در اِشْتِعْمَالِ واژهٔ «بازدید» اِرادَه می‌کُنند نیز از مَعْنای صَحیح واژهٔ «بازدید» در زَبان فارسی باشد، و دَسْت کَم بَعْضِ فَرَهَنگ‌نویسانِ رَايَمُنْد مَورِد وُثُوق هَم (سَنج: فَرَهَنگ فارسی، دَکُتَر مُحَمَّد مُعین، ج: ۹، تِه‌ران: مَوْسَسَسَهٔ اِنْتِشارات اَمیرکبیر، ۱۳۷۵ ه.ش.، ۴۵۴/۱) آن را، در این مَقام و کازبُرد، به رَسْمیَّت شِناخْتَه باشند.

می بینید؟! ... «چهار اثر از گلستان»! ... «اثر دیگری ... در سالنامه شیراک ...»!

از این‌ها غریب‌تر، «داستانی کوتاه درباره سعدی» است زیر نام «آخرین بهار سعدی»، به قلم «آودیک ایسهاکیان» که گفته‌اند «منظومه‌ای مثنوی» است (نگر: ص ۳۱)؛ و این کاش همین تعبیر «منظومه‌ای مثنوی»، لَحْتِکِی بِرِشْکافْتَه می‌شد تا دَزیابیم أَصْلاً این تُخْفَه نوبَرانه چه جور چیزی هست!!!

صَدَقَ مَنْ قَالَ:

به گیتی بیش مانی بیش بینی
زمانی نوش و گاهی نیش بینی
بمان و بین جُمادی و رَجَب را
که بینی الْعَجَبُ ثُمَّ الْعَجَبُ را
درین گیتی، عَجَبِ دِیدَن، عَجَبِ نِیَسْت
عَجَبِ بَیْنِ جُمادی و رَجَبِ نِیَسْت
اَزین مَزْد و زین شَمْس و قَمَرِ نام
نَراید جُرْ عَجَبِ هَر صُبْح و هَر شام!

۴۳۱

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

ایسهاکیان خود به تأکید گفته بوده است که «هنگام نوشتن آخرین بهار سعدی هیچ منبعی در اختیار نداشته و این اثر فقط زاده تخیلات خودش است» (ص ۳۲)؛ با این‌همه درباره شخصیت تاریخی سعدی هم چیزهایی نوشته و ضمیمه کار خود^۲ کرده است که لاًقْل از برای وقوف بر پایه شناخت وی از شیخ شیراز، قابل توجه است. ... ایسهاکیان نوشته بوده است:

«مشرف الدین سعدی در سال ۱۱۸۴ در شیراز دیده به جهان گشود و در سال ۱۲۹۲ در ۱۰۷ سالگی دار فانی را وداع گفت، در حالی که تا آخرین لحظه هشیاری اش را از دست نداده بود و کاملاً سلامت و سرزنده بود. او سی سال تمام نزد استادان بسیاری کسب دانش کرد و زبان‌هایی متعدد را آموخت، از جمله زبان لاتین. سی سال تمام از هندوستان تا استانبول، مصر و عربستان را درنوردید و سرانجام، در سال

۱. تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار اینج میرزا و خاندان و نیاگان او، به اهتمام: دُکُتُر مُحَمَّدُ جَعْفَرِ مَجْجُوب، ج: ۴، تهران: آندیشه، ۱۳۵۶ ه. ش.، ص ۹۲، ب ۳۹۵-۳۹۸.

۲. در متن مقالَتک گورگن ملیکیان آمده است که او این توضیحات را «ضمیمه ترجمه کرده» (ص ۳۱) بوده است! نمی دانیم مقصود از ترجمه چیست؟ از نوشتار گورگن ملیکیان چنین برداشت می‌شود که او خود داستانش را به زبان اَرمَنی نوشته بوده است. گویا به همان زبان هم چاپش کرده است. پس «ترجمه» دیگر چیست؟! ... پَیْداشْت مَقْصُود، تَرْجَمَه اُخْوال (اشرح حال) هم نیست.

۱۲۵۷ میلادی، در هفتاد و سه سالگی به وطن بازگشت و به نوشتن و سرودن کتاب‌های گلستان و بوستان پرداخت. (ص ۳۲).

می‌نویسم:

این که ایسهاکیان مُدَّعی شده است که سَعْدی «زبان لاتین» می‌دانسته، هرچند مُصَحِّح است، اِخْتِصَاصی به وی ندارد! ... تَوَهُمِی است سَخِیف که بَعْضِ پیشینیان داشته‌اند و ایسهاکیان هم ندانم کارانه یا وه‌ای را واگویند کزده است.

مَرْحُومِ حاج میرزا حَسَنُ خان جابری اَنْصاری اِصْفَهانی ("شیخ جابری"، "صَدْرُ الأَدْبَاء" / ۱۲۸۷-۱۳۷۶ ه.ق.) در رساله‌ای که به نام سَرگُذُشْتِ شیخ بُزْگَوار سَعْدی و اَنْدَکی از گُزارشِ روزگارِ خواجه پَرْدَاخْتِه و به شیوه غالبِ مَوْلَفَاتَش در آن لَعْل و خَرْف را به یک رِشْتِه کَشیده است و عَث و سَمین را با هم در سَلْکِ تَحْرِیرِ دَرَاوُزْدِه، و اَز اِنْصَافِ نَبایدِ گُذُشْتِ که در مواضعی از آن نیز قُوَّة اِثْبَاق را نیک کار فَرموده و در عِیَازِ سَنَجی و سَره‌گری یَد بَیْضَا نِموده است، آری، در آن رساله بِنِیَازِ شُلُوع و پُلُوعِ وُلّی خواندنی که به سال ۱۳۱۶ ه.ش. در اِصْفَهان چاپ شده است، آورده:

«... به کتابی برخوردارم که فیلسوفان اروپا و امریک جان تی پلتس و جیمس^۱ راس و دیگران گزارش^۲ روزگار شیخ را یادگاری گذارده بودند. در آن می‌نویسد ... در بیان شعر شیخ:

قضا را من و پیری از فاریاب
رسیدیم در خاک مغرب به آب

از خاک مغرب قصد شیخ را به ملک ایتالیا می‌داند، نه به شمال افریقا یا به سواحل آسیای صغیر و شام. دیگر می‌نویسد: شیخ نظر به طول مسافرت چهل و پنج ساله و آمیزش با گروهی دانای به هیجده زبان آسیائی شده و از گفتار کامفر روایت می‌کند که شیخ در گردش به خاک مغرب زبان لاتینی را نیز آموخته و دور نیست در اسارتش به چنگ فرنگان در طرابلس فراگرفته و هیئت و نجوم و جغرافی را نیک می‌دانسته و علم قیافه بخوبی داشته و از طب بی بهره نبوده و ...

۱. در مَأْخَذِ چاپی: جیمین.

۲. در مَأْخَذِ چاپی: گذارش.

و هم می‌نویسد: در اقامت دمشق به کلیسیای سنت جان رفته و نماز گزارده^۱ و از آن رو گفته: سجده کایزد را بود گو سجده‌گه بتخانه باش!...»^۲.

أَلطاف حُسَيْنِ حالی (۱۸۳۷-۱۹۱۴ م.)، از دانشمندان شِبْه قارّه هِنْد، دَر كِتَابِ حَيَاتِ سَعْدِي كه به تَرْجَمَهُ سَيِّد نَصْرالله سُروش، دَر هَمَان سالِ ۱۳۱۶ ه.ش. چاپ شده اَست، يَكْ جا كُفْتَه:

«... سَعْدِي از بعضی السنّه شرقی ... با اِطْلَاع بوده است. لسان عربی را بخوبی می‌دانست... در قضیه سومنات می‌رساند که از زبان زند نیز اِطْلَاع داشته است...»^۳.

خوش بَخْتانَه مُتَرْجِمِ كِتَابِ حَيَاتِ سَعْدِي، دَر حاشیه، بَر این اِسْتِنْباطِ نَابِجايِ نويَسَنْدَه اَز حِكَايَتِ سومناتِ بوستانِ سَعْدِي، اِغْتِراضِ كَزده اَست.^۴

باری، أَلطاف حُسَيْنِ حالی، جايِ ديگر دَر هَمَان كِتَابِ كُفْتَه اَست:

«... "سرگور اوسلی" می‌نویسد که نظمی از شیخ سعدی شیرازی دیده که در آن لغات متعدّد هجده زبان مختلف به کار رفته و آن زبان‌های ممالک و نقاطی بوده که شیخ سیاحت کرده بود.

در این بیان ظاهراً آنقدر مبالغه نیست؛ زیرا که سعدی مدّت مدید در ممالک آسیا و افریقا مسافرت کرده و در بعضی نقاط زیاد متوقف بوده است. از کلام وی اقامت طویلش در شام، عراق، فلسطین، مصر و هندوستان مفهوم می‌گردد. پس حتمی است که از السنّه رایجّه مقامات مذکور اِطْلَاع داشته است. ممالک دیگری را نیز سیاحت کرده که در جاهای متعدّد گلستان ذکر می‌کند.»^۵.

می‌نویسم:

این قبیل خَرْف‌ها را اَهْلِ تَحْقِيق، خاصّه دَر عَضْرِ ما، جَدِي نَمِي گَيْرِنْد. اِطْلَاعِ سَعْدِي اَز هِرْؤَدَه

۱. دَر مَأْخَذِ چاپی: گذارده.

۲. سَرگَزْدَشْتِ شَيْخِ بَزْگُورِ سَعْدِي و اَنَدَكِي اَز كُزارشِ رُوزگارِ خَواجَه، مُحَمَّد حَسَنِ اَنْصاري "شَيْخِ جابري"، ج: ۱، اِضْفَهان: چاپ خانَه عِزْفان، ۱۳۱۶ ه.ش.، ص: ۵۸؛ بَلْخَتِي دُرُوشْتِ كُزْداني رَشْمِ اَلْخَطِي.

۳. حَيَاتِ سَعْدِي، اَلطاف حُسَيْنِ حالی، تَرْجَمَهُ: سَيِّد نَصْرالله سُروش، بُنْگاوِ دانش، ۱۳۱۶ ه.ش.، ص: ۸.

۴. بَگَر: هَمَان، هَمَان ص، هَامِش.

۵. هَمَان، ص: ۱۰.

زبان، و از آن شُمار: زَبانِ لاتین / لاتینی، هیچ سَنَدِ مُعْتَبَرِي نَدارد و حَرْفِي نِيسْت که بدین آسانی‌ها به باور درآید.

سُحْنِ دَانِ پَرُوژِدِه، پيرِ کُهَن،
بِئِنْدِيشْد اَنگَه بَگُوِيْد سُحْن!

باری، پِنْداشت ایساکیان اَزْمَنِي هَم که آگاهی سَعْدِي را از زَبانِ لاتین مَجَالِ طَرَح داده است، مُطالعات عمیقی در این اَبواب نداشتند و اِطْلَاعاتش دَر بَارَه شَيْخِ اَجَلِ سَعْدِي بَشِيَار سَطْحِي و تُنْک بوده و بَرْخِي ياه‌های مَکْتُوبِ دَر اَيْنِ جَا و اَن جَا را خواننده و باور کرده است. آنچه دَر بَارَه سِنِينِ عُمَر و سَوانِحِ اَيامِ شَيْخِ شِيرازِ کُفْتَه است نیز به هَمين اوهام اَعْشْتَه است. ... گورگن ملیکیان نیز که به گواهي «ديباچه» ي اَيْنِ کِتَابِچَه و ديگر نِوِشْتَه‌های رُفَقائِش دَر اَن، ايران‌شِناسِي است "طَوِيلُ الباع"؛، هِيچ لُزومي نَدیده است تا اَيْنِ مَنقُولاتِ را، علاوه بَر نَقْلِ، قَدْرِي تَحْلِيل و نَقْد و عِيازَسَنجِي هَم بَکُنْد يا دَر بَارَه صِحَّت و سَقْم چُنِين حَرْفِها قَلَمِي بَر کاغذ بَدواند! ... حَق هَم دارد!!! ... اَز قَدِيم کُفْتَه اَنْد: «مُزْدَه شِوِي رَا بَه بَهْشْت و جَهَنَّم کار نِيسْت!»؛ و اَنگَه ي، «ناقِلُ الْکُفْرِ لَيْسَ بِکافِرٍ!». ... اَز شِوَرِ بَختِي ماشت که سَر و کارِمان بَه روزگاري اُفتاده است که اَگر فُلان اَکادِمِيسِيَن دَانِشگاهِي بَه شِوِيَه بَهْمَان نَقَالِ قَهْوَه‌خانه با خواننده‌ها و شَنِيدِه‌هايش مَعاملَه کُنْد، عَيْبِي نِيسْت و کَسِي بَر وي خُرْدَه نَمِي گيرد!

۴۳۴

آينه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی / بهمن و اسفند ۱۴۰۴

اَمَّا اَيْنِ که ایساکیان مُدْعِي شُدِه است که سَعْدِي صَد و هَفْت سَاله! «تا اَخْرِين لِحْظَه هَشِياري اش را از دست نداده بود و کاملاً سلامت و سرزنده بود»، از اَن حَرْفِها شاست که اَعْلَب جُز با اِطْلَاعِ بَر پَرُوژِنْدَه پَرِشکِي مُتَوَفِّي اَز اَن آگاهی دَقِيق نَتوان داشت و لِذا اَگر فَرْداروزِي کَسِي کُفْت: دَر فُلان موزَه شَهْر ايروان اَز پَرُوژِنْدَه پَرِشکِي شَيْخِ سَعْدِي شِيرازِي رُونمايِي خواهْد شُد، هِيچ تَعَجُّب نَفَرَمايِيد!

گويا شالوده نِوِشْتارِ دَانِشْتانِي ايساکيان نيز بَر هَمين واپسين گزارش‌های پَرُوژِنْدَه پَرِشکِي شَيْخِ نِهاده شُدِه بوده است؛ چه، او دَر نِوِشْتارِ خود، اَز واپسين دَم‌های سَعْدِي و حالاتش دَر دَلِ باخْتگِي بَه دُخْتَرِي زيبا و عَشِيقِ اَن پَرِي وَش که چه سان تا واپسين دَم سَعْدِي عاشق را بَه خود مَشغول مي داشته است، سُحْن مي گويد.

۱. کَلْبُتْرَه سَعْدِي، بَه اِهْتِمَام: فُرُوعِي، ج: ۱۵، اَمِيرِکَبِير، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۳۵.

گورگن ملیکیان نوشته است:

«آودیک ایسهاکیان در این اثر واپسین روزهای زندگی شاعر پراوازه ایرانی را به تصویر کشیده است. سعدی سپیدمو با دختری نوجوان به نام نزهت روبه‌رو می‌شود. منظومه پایانی دراماتیک دارد و ایسهاکیان، با تصاویری سمبولیک، دل‌بستگی انسان فانی را در آخرین لحظه‌های حیات به زندگی توصیف می‌کند و احساسات شاعرانه او را، درباره گذرابودن زندگی و زیبایی بی‌حدومرزش، با هیجان شرح می‌دهد.

"... و سپس سعدی نگاهی از عمق جان به دنیای رؤیایی تپنده اطراف و آن دختر پری‌وش، با لبخند آسمانی‌اش، انداخت و در این هنگام احساس کرد که قطره‌اشکی گرم بر قلب کهن‌سالش جاری شد. پس دست کوچک دختر را گرفت، بوسید و روی قلب گریانش گذاشت و گفت: با سوسن‌های انگشتانت، این آخرین سخنان مرا بر صفحه پایانی گلستانم تحریر کن: بی‌اختیار آمدیم، در حیرت زیستیم، با حسرت می‌رویم...". (ص ۳۲ و ۳۳).

می‌نویسم:

عِجَالَةً با این که چگونه سَعْدی «احساس کرد که قطره‌اشکی گرم بر قلب کهن‌سالش جاری شد»، زیاده کاری ندارم. بگذارید این‌ها را همان کسانی تبیین کنند که پَرُوْنْدَه پَرِشْکِی شیخ رازیر دَسْت دارند! ... که می‌داند؟! ... شاید شیخ ما در آن واپسین دَم مثلاً در بیمارستانِ نَمَازِی شیراز عَمَلِ قَلْبِ باز فرموده بوده و از همین روی نیز قَطْرَه‌اشْکِ گَرْمَشِ بَرِ قَلْبِ کُهَن‌سَالِ جاری می‌توانسته است شُدَن!!!

آنچه مهم‌تر از این حَرْف‌هاست، سُخْنانِ شیخِ اَجَلِ سَعْدی است و نگاه او به جهان، و در واقع، سُخْنانی که ایسهاکیان در دهان شیخ شیراز گذاشته است؛ به‌ویژه همان: «... بی‌اختیار آمدیم، در حیرت زیستیم، با حسرت می‌رویم...». این حَرْف‌ها، حَرْف‌های هَرکَسِ باشند، حَرْف‌های شیخ سَعْدی نیست. در درجه اول حَرْف‌های عَمَرِ حَیْام است... حَتّی حَرْف‌های شَمْسِ لَنگَرودی است؛ و لی حَرْف‌های سَعْدی نیست.

شاید بفرمایید: بسیار خوب؛ داستان ایسهاکیان هم مولودِ تَخْتِیلِ اوشت و بنا نیست با واقعیت تاریخی و حیاتِ راستین شیخ سَعْدی هم‌ساز و دَم‌ساز افتد... عَرَضِ می‌کنم: آری؛ داستان

ایسهاکیان مولود تَحْیَلِ اوست و دَقِیْقًا نِمودارِ طول و عَرْض و اِرْتِفَاعِ تَصَوُّرِ او از سعدی و آگاهی او از چه و چون و چَندِ اَدَبِ فَاوِسی؛ و از هَمین جَهتِ اِشت که نَقْد و تَحْلِیل و عِیَاذِ سُنْجِی آن هَم، دَر نِوِشْتاری دَر بَارَه سَعْدی دَر زَبان و اَدَبِیَّاتِ ارْمَنی دَر بَیْسْت بوده اِست؛ و اَلْبَیْته گورگن ملیکیان هیچ بَدان دَسْت نِیازیده! این که چُنان حَرْفی را وُلُو دَر دَاسْتان بَیْد دَر دَهان حَیْام گُذاشت، نَه سَعْدی، مُبْتَنی بَر شِناخْتی اِست از تَفَاوُتِ سَعْدی و حَیْام؛ که یا ایسهاکیان از بِن نَداشْتَه، یا به مُراعاتِ لَوازِمِ آن هیچ اَهْمِیَّتِی نَمی دَاده اِست؛ و هَمین، نُکْتَه بَشِیْار مُهْمِی اِست از حَیْثِ تَبْیِینِ مَکاتَبِ سَعْدی دَر زَبان و اَدَبِیَّاتِ ارْمَنی و شِناخْت و اَرزِیابی اَنچه اَرْمَنیان دَر بابِ سَعْدی گُفْتَه و کَرْدَه اَنْد. ... بَگُذَرِیم.

گورگن ملیکیان، یکی از تَجَلِّیَّاتِ مُهْمِ سَعْدی را دَر اَدَبِیَّاتِ ارْمَنی دَر «شعری ناب» از «یغیشه چارنتس، شاعر بزرگ ارمنی» قَلَم می دَهد و از جُمْلَه می نویسد:

آن «شعری ناب» که «سعدی» هم نام دارد «در سال ۱۹۲۹ نگاشته شد و در ژانر اپیگرام (سنگ نبشته) ارزیابی اش می کنند^۲:

"ما هم خواهیم رفت از دنیا
چون قطره آبی در دریا
و بهاران خواهد پژمرد
آن گونه که سعدی می گفت
چرا نگفت آن شاعر پرنیوغ
شوربختانه، به ما نگفت
که آدمی تا زنده است
اپیگرام می سراید." (ص ۳۴).

۱. نوِشْتارِ گورگن ملیکیان، از روی کَرْدِ نَاقِدانه عِیَاذِ سُنْجانه صَمِیْرَفی واری که لازمه نِگاهی اِست آکادمیک، بَشِیْار بَشِیْار کَم بَهْرَه اِست؛ و روِشَن می دَازد که آسْمانِ بالائی سَر دَانشْگاهها دَر بَرخی از دِیْگَر نِقاطِ این دُنْیا نِیز به هَمین زَنگِ هاسْت که!
اَلْقِصَّه، مَقالَه آکادمیکِ نَابِزُخُودارِ اَر روی کَرْدِ عِیَاذِ سُنْجانه اِنْتِقادِی نوِبر اِست! و چِیزی اِست از دَسْتِ کار و بارِ هَمان حَظِیْبِ حِکایَتِ عُبَید که او را با مُسْلَمانی کاری نَبود!!!
«حَظِیْبِ را گُفْتَنْد: مُسْلَمانی چِیْسْت؟ گُفْت: مَن مَرْدی حَظِیْم؛ مَرا یا مُسْلَمانی چه کار؟!» (کَلْبِیَّاتِ مِولانا نِظام الدِّینِ عُبَیدالله مَعْرُوف به عُبَید زاکانی، تَصْحِیح و تَحْقِیق و تَرْجَمَه حِکایاتِ عَرَبی: پَرُوِیزِ اَنابَکی، ج: ۴، تَهران: اِنْتِشاراتِ زَوَّار، ۱۳۸۴ ه.ش.، ص ۴۶۱).

۲. کَد!!!!

می‌نویسم:

آنچه گورگن ملیکیان «شعر ناب» خوانده است، در تَرْجَمَه فَرَسی کُنونی اش، «سنگی بر گوری» که چه عَرَض کُنم، «کلوخی و امانده در کُنُج گورِشْتانی مَثْرُوه» هم نیست! ... اگر هم در أَصْل «چیزک»ی بوده است، در «تَقْل» و «تَرْجَمَه» بَکَلی «ناچیز» شده!

ملیکیان دَرباره هَمین «چارنتس» می‌نویسد:

«... در سال ۱۹۳۶، بار دیگر از سعدی یاد کرد:

می‌دانم که حافظ شاعری داناست

و سعدی اندیشمندی توانا

و کوچاک شاعر نیز خردمند است، حتی در بیان و حتی ورلن

اما حافظ رباعی می‌سراید

و سعدی غزل را دوست می‌دارد

و در بیان اندوه را عزیز می‌دارد

همچون ورلن که چهره مرگ را.» (ص ۳۵).

بیا بید فَرَض کُنیم این بیانی است شاعرانه و هُنرمندانه و در أَصْل اَزْمَنی اش چیزی بوده است قابل تَحْمُل تَر از آنچه این جا هَسْت. ... بشیاری خوب! ...

بخوانید:

«اما حافظ رباعی می‌سراید

و سعدی غزل را دوست می‌دارد!»

می‌نویسم:

عوام فَرَسی زَبانان هم می‌دانند که آنچه حافظ بدان بُلند آوازه است، هَمان «عَزَل» است، نه «رُباعی». آنچه شاید عوام ندانند ولی خَوَاص می‌دانند، و «چارنتس» هم اگر نمی‌دانسته است، دَسْت کَم گورگن ملیکیان ایران شناس طویل الباع می‌بایست می‌دانسته است و مُتَدَكِّر می‌شده (و صَد البتّه که نُشده!)، این است که:

أَوَّلًا، مَجْمُوع رُباعیاتی که در دیوان حافظ آمده است، بَخش بشیاری کوچکی از دیوان او را تَشکیل داده و حافظ هیچ‌گاه در شُمار رُباعی سَرایان بَرَجَسْتَه اَدب فَرَسی نبوده است و نیست؛ بل از بُن گویا او را

از میان انواع قوالبِ شِعْرِ فارسی، عُمدهٔ اَلتِّفَاتِ به غَزَلِ بوده اَست و به دیگر قالب‌های شِعْرِ فارسی چندان عنایتی نداشته اَست و در سرایشِ قَطْعَه یا قَصیده یا ... جز به نُدْرَتِ طَبْعِ آزمایی نَکَزده اَست.

ثانیاً، صِحَّتِ اِنْتِسَابِ هَمَانِ رُبَاعِيَّاتِ نَه چندان زیادی هَم که به حافظِ نِسَبَتِ داده شده اَست، بَجْدِ جای کُفْتِ وگو دارد و شُمَارِ مُعْتَنَابِهِي از آن رُبَاعِي هَا بِيَقِيْنِ از دیگران اَست و بِنَاذِرُست به خواجه شيراز نِسَبَتِ داده شده اَست.^۱

خُلَاصَه، عَيْبِ و عِلَّتِ «اما حافظ رباعی می‌سراید/ و سعدی غزل را دوست می‌دارد» را به لَطَائِفِ اَلْحَيْلِ نيز چاره نَتوان كَزْد؛ و اگر كَسِي در اَدَبِيَّاتِ فارسی بصيرتِي به هَم رَسَانيده باشَد، چنين مُهْمَلِي را با حُسنِ قَبولِ تَلَقِّي نَخوَاهَد كَزْد.

بی‌چاره حافظ که همواره عده‌ای بی‌اطلاع، این‌گونه، و از گونه‌های دیگر، دَربارهٔ او حَرْفِ مُفْتِ می‌زَنند، و تازه هَمين حَرْفِ هَايِ نَبِزُ، گواهِ وُقوفِ و اِطْلَاعِ و بِيُونْدِ ايشان با اَدَبِ فارسی و سُنَّتِ فَرَهَنگِي آن به قَلَمِ می‌رُود!

اُستادِ اَنوشه‌يادِ مُجْتَبِي مِيْنُو، زَمَانِي، در حاشيۀ آن بَرگَزْدانِ دَكترِ ذِيواگويِ بوريس پاشْتِرِنَاک که در سَالِ هَايِ دُورِ عَلِي اَصْغَرِ خَبْرَه‌زاده آن را به فارسی درآورده اَست، نُوْشْتَه بود:

«بی‌چاره مؤلفی که یک مترجم بی‌ذوق و بی‌سواد و بی‌عقل گفته‌های او را این طور ترجمه کند!»^۲.

راستی که بَرداشتِ صَحِيحِ از اَثارِ اَدَبِي و مَوَارِثِ فَرَهَنگِي، هَم ذوقِ می‌خوَاهَد و هَم سَوَاد و هَم عَقْل! بازگَرديم به رُبَاعِي و اَلْبَتَّه به سَعْدِي:

نَمِي دَانَمِ قَضِيَه چيست که گویا در اَزْمِنِسْتانِ اَيْنِ «رُبَاعِي» خِواستارِ وِيزه دارد، حَتِّي اگر از اَفْرِينِشِ هَايِ دَرَجَه چُنْدَمِ يک شاعِرِ مَحْسُوبِ گَزْدَد!

گورگن ملیکیان در اَوَاخِرِ هَمَانِ مَقَالَتِکِ كَم جَانِ بِي رَمَقَشِ می‌نویسد:

«دانشمند شرق‌شناس و ادیب ایران‌شناس، خانم دکتر پروفیسور آرمانوش کزمویان،

مجموعه‌ای درخور از اشعار سعدی را در کتابی به نام *مارگارتاشار* (رشتهٔ مروارید)

۱. دَربارهٔ رُبَاعِيَّاتِي که از حافظ نِشْت و بيهوده به ديوانِ او راه يافته اَست، نَکَر: کُلْکُشْتِ در شِعْرِ و اَنديشۀ حافظ، دُکْتَرِ مُحَمَّدِ اَمِينِ رِياحِي، ج: ۲، تَهْران: اِنْتِشَارَاتِ عِلْمِي، ۱۳۷۴ ه.ش.، صص ۳۷۷-۳۹۶.

۲. ويراستارِ خاموش (اَزْمَعانِ مِيْنُو ۸۱)، دُکْتَرِ مُحَمَّدِ دِهْقَانِي، ج: ۲، تَهْران: پِژوهشگاهِ عُلُومِ اِنْسَانِي و مُطالعاتِ فَرَهَنگِي، ۱۴۰۳ ه.ش.، صص ۱۰۴.

گنجانده است، که با ۲۵۰۰۰ تیراژ^۱ در سال ۱۹۹۰ در ایران به چاپ رسید^۲. در این کتاب ارزشمند، در کنار نام ده‌ها شاعر ایرانی قرون میانی، بیست و چهار رباعی از سعدی نیز به چشم می‌آید. شرح حال شاعران، ترجمه تحت‌اللفظی، مقدمه و حواشی، همگی، حاصل تلاش‌های این مؤلف اند.» (ص ۳۷ و ۳۸).

می‌نویسم:

ای کاش می‌دانستیم چرا «خانم دکتر پروفیسور» مُنتَخَباتِ خود را از اشعارِ سَعْدی، از میان رباعیاتِ او اِنتِخاب کرده است؟

شیخِ أَجَلِ سَعْدی شیرازی، به رباعی‌سرایی بلندآوازه نیست، و بعید می‌دانم اگر بخواهند ده رباعی‌سرایِ طرازِ اَوَّلِ زبانِ فارسی را مُعَرَفی کنند، نامِ سَعْدی در آن میان باشد. در میان چهار پَنج شاعرِ طرازِ اَوَّلِ زبانِ فارسی (به ترتیبِ اَلْفَبَا: حافظ، سَعْدی، فَرْدوسی، مولوی، نظامی)، رباعی‌سرایِ بَرَجَسْتَه، تنها و تنها مولوی است.

درباره حافظ پیشترکِ اشارتی رفت و اینک باز می‌گوییم که سَعْدی و حافظ، علی‌رغمِ اِنتِظاری که از ایشان داریم، رباعی‌سرایانِ بزرگی نیستند.^۳ بزخی از رباعیاتِ بشمار مُمتاز و مشهور هم که به سَعْدی و حافظ نسبت داده شده است، در واقع از ایشان نیست.^۴

به هر روی، سَعْدی بسی غَزَل و مَثَنوی و قِطْعَه و قَصیده دارد که در ترازوی صَیْرِفِیانِ سُخَن و سُخَن‌سَنجَانِ اَهْلِ فَنِ بَرِ رباعیاتِ وی رُجْحان داده می‌شود.

۱. کذا. ... در زبان فارسی عادی تر آن است که بگوییم: تیراژ ۲۵۰۰۰.

۲. کذا. می‌توانستند بنویسند: رسیده است.

۳. نیز سَنج: سیّرِ رباعی، دکتر سیروس شمیس، ج: ۴، تهران: نشر قَطْره، ۱۴۰۲ ه. ش.، ص: ۵۰.

۴. نمونه را، رباعیِ بشمار معروف منسوب به خَیام و بعضی دیگر از ناموران، اَعْنی: «هَنگامِ سپیده‌دم، خُروسِ سَحری / دانی که چرا همی گند نوحه‌گری؟ / یعنی که: نمودند در (نسخه‌بَدَل: از) آئینه صَبیح / کز عُمَر سَسی پُرفت (صَبِطُ مَعْرُوفِ دائِرِ تَر اَلْبَسْتَه: گَدَشْت) و توبی‌خبری»، به قولی هم از سَعْدی دانسته شده است و مَرْحومُ فُرُصَة الدَّولَة شیرازی (۱۲۷۱-۱۳۳۹ ه. ق.) در کتابِ بُحُورِ الأَلْحان، در حاشیه‌اش، مَوقُوم داشته است: «این رباعی در کَلْبَتَرَه سَعْدی هم دیده شده» (بُحُورِ الأَلْحان، فُرُصَة الدَّولَة شیرازی، به اِهْتِمَامِ عَلی زَرین‌قَلَم، تهران: کتاب‌فروشی فُروغی، ۱۳۴۵ ه. ش.، ص: ۲۷۲)؛ لیک عَلی الظَّاهِر این رباعی نَغز و پُرمَغز، نه از خَیام است و نه از شیخِ أَجَلِ سَعْدی و نه از بزخی از دیگر کسانی که به نامشان بازخوانده می‌شود؛ بلکه به گواهی بعضی جُنُگ‌های قدیم، از شیخِ رُوزبِهان بَقْلَی فُسائِی شیرازی (۵۲۲-۶۰۶ ه. ق.) است. (بگر: رباعیاتِ خَیام - طَرَبْخانَه - یارِ اَخْمَد بنِ حُسَین رَشیدِی تَبْرِیزی، به تَضَحیح: جلال‌الدین همایی، ج: ۲، تهران: مَوْسَسَسَه نَشْرِ هَما، ۱۳۶۷ ه. ش.، ص: ۵۱ - مُقَدَّمه - و ۴۱ - مَثَن - و: رباعیاتِ خَیام و خَیامانه‌های پارسی، سَید عَلی میرافُصَلی، ج: ۲، تهران: اِنتِشاراتِ سُخَن، ۱۴۰۰ ه. ش.، ص: ۴۵۱ و ۴۵۲؛ و: سیّرِ رباعی، دکتر سیروس شمیس، ج: ۴، تهران: نشر قَطْره، ۱۴۰۲ ه. ش.، ص: ۱۰۴).

با این تفاسیل، تنها احتمال معقولی که در توجیه آن اختیار «خانم دکتر پروفیسور» می‌توان داد، این است که آن کتاب مُشازِلِیهاً أَصْلًا کِتَابی مُخْتَصَّصِ قَالِبِ رُبَاعی در اَدَبِ فَاَرْسِی بوده و جُز رُبَاعی را بدان راه نَبوده باشد. تنها در این صورت چنان اختیار و گزینشی مَوْجَه خواهد بود؛ لیک اگر این‌گونه باشد، باید بر گورگن ملیکیان خُزده گِرْفَت که در مُعَرَفِی کِتَابِ مَذکور، از چُنین توضیح دَرِبَایستی عَقَلَت کُزده اَسْت و در حَقِیْقَت گُفْتَنِی تَرِیْن گُفْتَنِی را در مُعَرَفِی کِتَابِ «خانم دکتر پروفیسور» و انهاده و آن‌سان که طریقه غیرمَرَضِیْهُ اوشت در این مَقَالَتک، با بی قیدی و بی دَقْتی، و سَرَسری، چیزی قَلَم بِنْد کُزده اَسْت و پِی کارِ خویشت رَفْتِه اَسْت و ما را در کارِ «خانم دکتر پروفیسور» دَرُوا گُزْدانیده.

به هر روی، در این که گورگن ملیکیان یا مُتَرَجِمَش یا هَزْدو، از هُنَرِ نِوُشْتَنِ رَاشْت و دُرُشْت، آن‌سان که دَر خورِ عُنْوَان و پَایگَهای آکادِمیک باشد، عاری، و از بِنیانِ دَقِیقِ خورایِ خَامَه اَزْبَابِ تَحْقِیق، سَخْت عَاجِز اُنْد، گویا جای شُبُهَت نَباشد... در هَمَان مَقَالَتک، دُرُشْت در دُنْبَالِ مُعَرَفِی تَأْلِیْفِ لَابد مُنِیْفِ «خانم دکتر پروفیسور»، می‌خوانیم:

«هم چنین، سیلوا کاپودیکیان و گئورگ امین، شاعران نامدار ارمنستان، اشعار سعدی را به نظم درآورده‌اند.» (ص ۳۸).

اگر به یاد نداشته باشیم که گورگن ملیکیان یا مُتَرَجِمَش یا هَزْدو، در اَدایِ مَقْصودِ خویشت گیر و گِرْفَتاری زَحْمَت اَفَرین دارنْد، و نارسائی اَلْفَاظ و عَجْزِ بِنیان، خوری و خیمِ غَالِبِ خَامَه ایشان است، باید از کُتَابی هَمین جُمْلَه که اَوَزْدیم، عَزَقِ حَیْرَت شَویْم؛ چرا که مُسَلَّم اَسْت اَشْعَارِ سَعْدی را، خُود او (سَعْدی) به نَظْم دَرَاوَزده اَسْت، نه دیگری!؛ و آن شاعرانِ اَرَمَنی، اَلتَهائِه، تَرَجِمَه اَرَمَنی آن اَشْعَار را به نَظْم دَرَاوَزده و به تَعْبیرِ رُوشَن تَر "بازسرای" کُزده اُنْد!

باری، بَرِ خِلافِ آنچِه گویا بِنَاسْت در کِتَابِچِه سَعْدی در زَبان و اَدَبِیَاتِ اَرَمَنی، اِلْقَا گُزْدَد (سَنج: ص ۱۷)، از خواندنِ مَقَالَتکِ گورگن ملیکیان این اَنْدازه مَعْلُومِمان می‌شُود که در بابِ مِیراثِ سَعْدی و تَرَجِمَه و نَقْلِ آن به زَبانِ اَرَمَنی و اِقْتِباسِ از اَثارِ سَعْدی در اَدَبِیَاتِ اَرَمَنِستان، هَنوز چُنْدان کارِ جَدی و مُهَمّی که خورایِ نام و جایگاهِ شَیخِ شِیراز باشد، بَر دَسْتِ اَرَمَنیان صورت نَگِرْفَتِه اَسْت، و آنچِه تا کُنون اِنْتِشار یافته، عُمْدَه مَتَفَرِّقاتِ اَسْت و مُشْتی شَتات؛ آن هَم بَعْضًا در جُنگ‌ها و نَشْرِیَات^۱... اگر هَنوز عُمَرِ زَبانِ اَرَمَنی را به دُنیا اِمْتِدادی هَسْت و اُمید بَقائی می‌رُود، و اگر این زَبان

۱. اَلْبَیْئَه این در حالی است که «در صد سال اخیر»، با صَرَفِ نَظَرِ اَز خُودِ اَرَمَنِستان و دیگَر جَای‌های بوذباش اَرَمَنیان، تنها و تنها «در ایران، حدود ۸۵ نشریه اَرَمَنی و هزاران جلد کتاب اَرَمَنی به چاپ رسیده است» (دانشنامه اَیرانیانِ اَرَمَنی، به کوشش: ژانت. د. لازاریان، ج: ۲، تَهْران: اِنْتِشَارَاتِ هِیْزَمَنْد، ۱۳۸۸ ه.ش.، ص ۴۵).

همچنان خوانندگانی جدی دارد و خواهد داشت^۱، خلاصه، اگر هنوز بر تهیته و ترتیب ترجمه آرمنی آثار سعدی فائده‌ای خورای اعینا مترتب باشد، باید آشتین بزرگ و با استمداد آرمینان چیرفهم باسواذ ترجمه درست و متین و مقبولی از کلیات سعدی، با شرح و توضیحات کافی و آدمی پسند، فراهم کرد؛ و لابد رای زنی فرهنگ‌گرای ایران در آرمینستان، مناسب‌ترین جایی است که می‌تواند گزارد چنین خدمتی را در عهده شناسد و دست‌بیدین کار ایران دوستانه و فرهنگ‌پزورانه فراز کند و استادان و دانشجویان رشته‌های زبان و ادبیات فارسی و ایران‌شناسی و زبان و ادبیات آرمنی را در هر دو کشور ایران و آرمینستان، ممد همت گردد و در راه تحقیق چنین آرزوی فرهنگ‌گرای دل‌آویزی، از ایشان، به شرط قابلیت، یاری بگیرد. ... اولین لازمه دست‌یازی به چنین کارها نیز البته وجود پول کافی و بصیرت وافی است؛ که در این عصر عسرت و فلاکت، «از هزدو نام ماند چو سیمغ و کیمیا»^۲!!!

در کتابچه سعدی در زبان و ادبیات آرمنی، در پس مقالاتک گورگن ملیکیان، یادداشت «پروفیسور ساموئل مورادیان» آمده، و - چنان که اشارت رفت - چیزی است عمده در ستایش همان مقالاتک پیش‌گفته و ثناخوانی بر گورگن ملیکیان و قدری به به و چه چه درباره درون‌مایه و «زبان علمی و وزین» (ص ۴۲) آن و ...!

ساموئل مورادیان، در این یادداشت، از جمله نوشته است:

«آثار بزرگان ادب ایرانی، که سعدی در زمره آنان است، به اصطلاح، از ازل^۳ مورد توجه و علاقه خوانندگان ارمنی بوده‌اند و هستند^۴. از قرن نوزدهم آثار سعدی بارها

چرا بی‌هوده تعارف کنیم؟! ... اگر گزارش نامه ملیکیان درباره مجموع کارهای سعدی پژوهانه آرمینان قابل اعتماد باشد، هؤیدا می‌گردد که سعدی خوانی جزو اولویت‌های آرمینان نبوده است. ... با تیان بی‌تعارف این چون و چوند، نه بر دامان عز و احترام سعدی - که خود بر بلندای ادب فارسی نشسته است و آوازه‌ای جهان‌گیر داشته است و دارد - گزردی می‌نشیند؛ و نه آرمینان را بدیهکار شیخ اجل می‌شماریم. ... انصاف باید داد که بسیاری از آرمینان ایران هم لابد آن قدر خوب فارسی آموخته بوده‌اند که دیگر انگیزه نیرومندی از برای نقل و ترجمه میراث سعدی به زبان آرمنی در میان ایشان وجود نداشته است. در آرمینستان هم به هزار و یک علت دیگر زیاد سعدی نخوانده‌اند؛ و مگر اصلاً قرار بوده است در این دنیای بوقلمون همه کس کار و زندگی شان را بگذرانند و کلیات سعدی بخوانند؟! ۱. تردید من از آن جاشست که برخی از خواننده‌ها و شنیده‌ها در این ابواب چندان امیدبخش نیست. نمونه را، خواننده‌ایم که:

«امروزه شمار ارمنی‌زبانان جهان پیرامون هشت تا ده میلیون نفر است. جمعیت خود جمهوری ارمنستان سه و نیم میلیون است ... بیش از نیمی از ارمنیان، بیرون از سرزمین اجدادی خود به سر می‌برند» و «یکی از کشورهایی که جمعیت قابل توجهی از ارمنیان را داراست، ایران است»

(دانشنامه ایرانیان آرمنی، به کوشش: ژانیت. د. لازاریان، ج: ۲، تهران: انتشارات هیتمند، ۱۳۸۸ ه. ش.، ص ۴۵).

۲. با نویسیش «وز هردو ...»، مضارعی است از عبداً الواسع جبلی. ... نگر: دیوان عبداً الواسع جبلی، به اهتمام و تصحیح و تعلیق: دکتر [سید] ذبیح‌الله صفا، ج: ۲، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶ ه. ش.، ص ۱۳.

۳. کذا فی الأصل.

۴. کذا فی الأصل.

و بارها به زبان ارمنی ترجمه شده‌اند، که در این پژوهش ارزشمند پروفسور ملیکیان
به خوبی انعکاس یافته‌اند. (ص ۴۳).

می‌نویسم:

دُزبَارَهٗ عَلاقَهٗ اَزَلِي خَوانَنَدگانِ اَزْمَنِي بَه اَثارِ سَعْدِي كِه عَرَضِي نَدارَم. ... شِعْرِي اسْت كِه كُفْتَه
شُدِه!!! ... صَد اَلْبَتَهٗ خَودِ شَيْخ، قَرَنُها پيش، اين مَضْمون را بَه طَرزِي دَل نَواز و هُنَرْمَندانِه كِه
چُنوبي را مِي شايِشْت سُرودِه اسْت: «هَمِه عُمَر بَرَنَدارَم سَر ازين خُمارِ مَسْتِي / كِه هَنوز مَن نَبودَم
كِه تُو دَر دَلَم نِشَسْتِي»^۱! ... پَس بَه قولِ تازِي گويان: اَعْطِ اَلْقَوسَ باريها!

و اَمَّا تَرْجَمَه‌ها يِ اَزْمَنِي اَثارِ شَيْخ: آنچه دَر «پژوهشِ ارزشمند [!؟] پروفسور مليكيان» مَذكور بود كِه
عُنْدَهٗ مُتَفَرِّقات بود و مَشْتِي شَتات، و بَه هِيچ رَويِ اَز چُنان عَلاقَهٗ اَزَلِي حِكايَت و بَر چُنين
اهْتِمَام لَم يَزَلِي دَلالَت نَمي كَرَد!

اَمَّا اَز بَرايِ تَمييزِ مَرْتَبَهٗ اَهْلِيَّتِ «پروفسور ساموئل موراديان» دَر چُنين داوَرِي و اِظْهَارِ نَظَرِي، تَوَجُّه
خَوانَنْدَهٗ اَدَبِ دَوسْت را بَدِين جَلْب مِي كُنَم كِه مَشائِرِ اِلَيْه در هَمين يادداشت، «انواع ژانرهای شعر
فارسی» را چُنين بَرْمِي شَمارد: «گازل يا غزل، بيت يا باياتي، رباعي يا دوبيتي» (ص ۴۳)!!!

دُزبَارَهٗ اين كِه «انواع» و «ژانرها» و «قوالب» شِعْرِ فَازِسي كُدام اُنْد و نَبايَد اينها را خَلَط كَرَد، يا حَتِّي
دُزبَارَهٗ تَفاوتِ «رباعي» و «دوبيتي»، شَرْحِي عَرَض نَمي كُنَم و مِي دانَم كِه «تو خود داني اگر زيرك و
عاقِل باشي»^۲. ... فَفَط اَز بَرايِ اَن كِه هِيچ تَزديد نَقَرَماييد دَر نَدانِشْتَن و نَدانَم كاري «دارندهٔ عنوان
چهرهٔ ماندگار علمي جمهوري ارمنستان»، جَنابِ مُسْتَطابِ «پروفسور ساموئل موراديان» كِه
«دكتوراي علوم ادبي» هَم دارد و اَز زِيابِ «پژوهشِ ارزشمند [!؟] پروفسور مليكيان» اوشت، سُما را
بَه خَوانَدَن سَطوري اَز اِفاضاتِ نام‌بُرْدَه دُزبَارَهٗ هَمان «پژوهشِ ارزشمند [!؟]» مِيهَمان مِي كُنَم:

«... محقق [= گورگن مليكيان] در تجربهٔ علمي خود، بدون توجه به اين كه اثر
ترجمه شده رباعي است يا شعري كامل، كم حجم است يا قطور و مفصل، در كنار
ارزش گذاري ادبيانه، زمان بندي كاملی از دوره‌ها و سال‌هايي به دست مي دهد كه
در آن ترجمه‌ها انجام شده‌اند ...» (ص ۴۳).

۱. كَلْبُتْرَهٗ سَعْدِي، بَه اِهْتِمَام: فُرُوعِي، ج: ۱۵، اَميركَبير، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۶۰۶، غ ۵۲۳، ب ۱.
۲. ديوانِ حَافِظ (بَر اَساسِي نُه نُسْخَهٗ كَامِلِ كَهَن مَوْرَخ بَه سَال‌هايِ ۸۱۳ تا ۸۱۷ هِجْرِي قَمَرِي)، تَدْوِين و تَضْحِيح: دَكْتَر رَشيدِ
عَبْضِي، ج: ۲ (با ويرايش نو)، تَهْران: مَوْسَسَهٗ اِنْشَاراتِ اَميركَبير، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص ۹۰۴، غ ۴۴۶، ب ۳.

می‌نویسم:

گویا پُکَلّی خِلاف به عَرَضِشان رَسانده‌اند!!!

بیاید از این صَرْفِ نَظَرِ کُنیم که در نِوِشتارِ گورگن ملیکیان، نه «ارزش‌گذاری ادیبانه»ی نمایانی دیده می‌شود و نه «زمان‌بندی کاملی»؛ که با یک جَدْوَلِ ساده قَابِلِ اِرائه بوده است؛ و نَکَزده‌اند... آن بی‌تَوَجُّهی به خُصوصیاتِ کَمّی شِعْرِ تَرْجَمَه‌شده هم که مَرِیتِ مَحسوب نَمی‌شود!... باری، از این‌ها بَگُذَریم و بَگُذَرید و تَنها تَوَجُّهتان را به تَلَقّی «پروفیسور ساموئل مورادیان» از همان «رباعی» مَعطوف دارید!... زینِ پِیش دیدید که «دارنده‌ی عنوانِ چهره‌ماندگارِ علمیِ جمهوری ارمنستان»، «رباعی» و «دوییتی» را یک کاسه می‌کند! این‌جا اِبداعِ فُزونی می‌گیرد و «رباعی» در تَقابُلِ با «شعر کامل» واقع می‌شود!... شِگَفْتا!... این اَلْبَتَه‌ی دیگر تَجاوُزی است آشکار به حَریمِ باخِرَمَتِ رُباعی‌سَرایِ دَرِ اَدِیبات!؛ و اَگَر مَن و شُما هم بَخِواهِیم - به تَعبیرِ شایعِ دَرِ مَحاوره: - "زیرسبیلی دَرش کُنیم"، از غَیَرَتِ اَدِبی رُباعی‌شناسِ نامی، اُستادِ سَیدِ عَلِی مِیزِ اَفْضَلِی، بشیاری بَعید می‌دانم چُنین رُخَصَستی به مَتَجاوِزِ اَرمَنی بَدَهد!... شاید هم خِوی مَداراتِی کِزمانیان چاره‌ساز شود!... خُلاصه، ساموئل مورادیان خود داند با سَیدِ رُباعی‌پُژوهانِ زَمان!!!... اَگَر هم تَبَه‌کاری از مُتَرَجِمِ باشد و اوشت که چُنین بلائی به سَرِ "رباعی" و غَیَرِ "رباعی" آوَزده، باز گِرانیِ بارِ مَسْئُولِیَّتِ از دوشِ اَرمَنیانِ فَرامَزی بَرِداشته نَمی‌شود؛ چه، در آغاز این کِتابِکِ سَعَدِی دَرِ زَبان و اَدِیباتِ اَرمَنی، می‌خوانیم: «انتشارِ این کتاب در شورایِ علمیِ دانشکده‌ی شرق‌شناسیِ دانشگاهِ دولتیِ ایروان تصویب شده است.» (ص ۵)؛... زهی شورا!... زهی دانش!؛... زهی دانشکده!... زهی دانشگاه!

اَگَر نام این مُلَعَمَه‌ی بی‌باکی و هَوَسناکی، کارِ عِلْمی و دانشگاهی است (و همین است آنچه از بَرایِ اَهْلَش، مَزیایِ "نونِی" و قانونیِ دازد!)، باید کُفَت:

خُدا روزی کُند عِیْشی چُنین را

عُمومِ مُؤمِناتِ و مُؤمِنینِ را!!!!

کِتابچَه‌ی سَعَدِی دَرِ زَبان و اَدِیباتِ اَرمَنی، تا هَمینِ جا هم - به قولِ مولوی ۲: - "شَرِیتِ اَندرِ شَرِیت" بود!... مَقالَه‌ی سِپَسینِ کِتابچَه، اَعنی: «سَعَدِی دَرِ جِهانِ ایران‌شناسی» به قَلَمِ «دُکُتَرِ مَحمود

۱. تَحقیقِ دَرِ اَحْوال و اَثار و اَفکار و اَشعارِ اِیچ میرزا و خاندان و نیاگان او، به اِهْتِمامِ دُکُتَرِ مَحْمَدِ جَعْفَرِ مَحجوب، همان ج، ص ۹۶، ب ۵۰۸.

۲. سَنج: مَثَبُوی مَعنوی، جلال‌الدین مَحْمَدِ بَلْخی، به تَضحیح و مَقَدَمَه: مَحْمَدِ عَلِی مَوْجِد، ج: ۱، تِهْران: اِنْتِشاراتِ هَرْمِس - و- فَرَهَنگِشْتانِ زَبان و اَدبِ فَازسی، ۱۳۹۶ ه.ش، ۲۶۳/۱، د: ۲، ب: ۱۰.

جَعْفَرِي دَهْقِي، دیگر اَسف‌انگیزترین بخش این کتابچه اَسْت؛ و نموداری اَسْت کامل عیار از کَم اِطْلَاعِي و اِهْمَالِ کَارِي در عَرَضَه آکادِمیک!

هَمِين مَقَالَه «سعدی در جهان ایران شناسی» بَس اَسْت تا تَکْلِيفِ خَوَانِنْدَه را با این کِتَابِچَه رُوشَن کُنْد و او را از هَرگُونَه دُودَلِي در دَاوَرِي پَرهَانْد و به يادِ نُويسِنْدَه و مُنْتَقِد و طَنْزِ نُويسِ اِمْرِيکَايِي، دُورُوتِي پارکَر (Dorothy Parker / ۱۸۹۳-۱۹۶۷ م.)، بِيْنْدَاژْد که چيزِي کُفْتَه بُوْد قَرِيب به این مَضَامِين:

«این از آن کتاب‌هایی نیست که راحت به گوشه‌ای بیندازیمش. باید با تمام نیرو پَرْتَش کُنِيم!»^۱.

اَلْحَاصِل، به قولِ عَلامَه عَلِي اَكْبَرِ دَهخُدا (۱۲۵۷-۱۳۳۴ ه.ش.)، در آن شِعْرِ مَعْرُوفِ خَوَاصِ فَهْم «إِنْ شَاءَ اللهُ كُزِبَه اَسْت!»:

بَاقِلَا بَاژْکُزْدَنْتَ هُوَس اَسْت!؟

پِيَش کُن خَر؛ که کار زِينِ سِيَسِ اَسْت!^۲

«دکتر محمود جعفری دهقی»، در آغازِ نُوْشْتارِ کُوتاهَش، به جايِ آن که مَفْرُوضِ بَدَاژْدِ خَوَانِنْدَه چُنِين کِتَابِي اِحْتِمَالاً - وَلَوْ به اِجْمَال - سَعْدِي شيرازِي را مِي شِناسَد و قَرارِ نِيَسْت هَر مَقَالَه کُوتاهِ راجِعِ به سَعْدِي به شَرْحِ حَالِي اَز وِي نِيَز مُصَدَّرِ گَزْدَد، و خُلاصَه، راهَش را بِيگيرِد و مُسْتَقِيمِ بَرُودِ سَرِ اَصْلِ مَطْلَبِ و مَطْلُوبِش، بَرِ خُوِيْشْتَنِ خُوِيْشِ فَرُضِ دِيْدَه اَسْت نَخُسْتِ به مَعْرَفِي اِجْمَالِي شَيْخِ سَعْدِي شيرازِي هَم پَرُودَاژْد و در این باره نِيَز قَلَمِي بَفْرُسايد. ... عَلِي بَرِکَه اللهُ!

«دکتر محمود جعفری دهقی» نَخُسْتِ سَعْدِي را در مِيانِ کِمَانِکَان، زَادَه ۶۰۶ و دَرگُذُشْتَه ۶۹۰ مِي شِناسَانْد (نِگَر: ص ۴۹)؛ لِيکِ يک سَطْرِ بَعْد، تو گُويِي اِيْن اِخْبَارِ جازِمِ خُوِيْشِ را پَاکِ فَرَامُوشِيْدَه باشْد، مِي نُويسِنْد:

«درباره تاريخ تولد او هيچ اتفاق نظري نيسْت. به احتمال بسيار، او در سال ۶۰۶ ق.»

در شيراز چشم به جهان گشود.^۳» (ص ۴۹).

۱. فَرَهَنْگِ کُفْتَه‌هَایِ طَنْزَامِيَزِ (اِنگِلِيْسِي - فَاَرْسِي)، گَزْدَاوَرِي و تَرْجَمَه: رِضِي هِيْرَمَنْدِي، ج: ۵، تِهْران: فَرَهَنْگِ مُعَاَصِرِ، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۳۴۴، ش ۱۰۵۰.

۲. دِيوانِ دَهخُدا، به کُوشِشِ: دَکْتَر [سَيِّد] مُحَمَّدِ دَبِيْرَسِيَاقِي، ج: ۲، تِهْران: تِيْرَاژَه، ۱۳۶۱ ه.ش.، ص ۲۷.

۳. کَذَا. مِي تُوَانِيْدِ بِيخُوَانِيْد: گُشُوْدَه اَسْت؛ يَا: گُشُوْدَه بُوْدَه اَسْت.

می‌نویسم:

از قضا دزبارة تاریخ وفات سعدی نیز اِتِّفَاقِ نَظَرِ وُجُودِ نَدَارَد، و اِی بَسَا آن تاریخ ۶۹۰ که مُخْتَارِ «دُکْثَرِ جَعْفَرِی دِهَقِی» اُفتاده است، جای "اگر" و "مگر" هم باشد. هرچه هست، وفات سعدی را، در منابع گوناگون، به اِخْتِلَافِ، در سال‌های ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۴ و ۶۹۵ ه.ق. نوشته‌اند؛ و به قولی، در این میان، سال ۶۹۱ مُسْتَنَدَتَر است؛ و به قولی، ۶۹۰.

آن تاریخ ۶۰۶ هم، یک تاریخ خدسی و اِخْتِمَالِی است. در منابع مُعْتَبَر، به تاریخ ولادت شیخ سعدی تصریحی نَرُفْتَه است، و تنها بر پایه قرائنی اِخْتِمَال داده‌اند که ولادت وی، بِتَقْرِیب، در حدود سال ۶۰۶ ه.ق. بوده باشد.

پس آن تصریح جازم بَیِّن‌الْهَالِکِین که «دُکْثَرِ جَعْفَرِی دِهَقِی» در اِیْتِدَا دزبارة تاریخ زایش و مرگ شیخ در کار آورده است، به یک باره بی‌جاست.

«دُکْثَرِ جَعْفَرِی دِهَقِی» باز دزبارة شیخ شیراز گفته است:

«پدرش از علمای زمان بود و سعدی در کودکی نزد پدر به تعلیم علوم زمانه پرداخت. خود او در این باره چنین می‌گوید:

"همه قبیله من عالمان دین بودند

مرا معلم عشق تو شاعری آموخت" (ص ۴۹ و ۵۰).

می‌نویسم:

أَوَّلًا، از چون و چَند اُخْوَالِ پَدَرِ شَیْخِ سَعْدِی هیچ اِطْلَاعِ قَطْعِی و دَقِیقِ و رُوشَنی نَدَارِیم و تنها بر حَسَبِ قَرَائِنِ اِخْتِمَالِ می‌دهیم از اَهِلِ عِلْمِ بُوْدَه باشد، و به گمانی بنیرو، از اَبَابِ اِشْتِغَالَاتِ دِیَوَانِی.

سعدی قِطْعَه‌ای دارد که از رَه‌گُذَرِ آن، گویا "دیوانی" بودن پدرش را می‌توان اِشْتِثْبَاتِ کَرْد. ... قِطْعَه مَذْکُور، این است:

پَدَرَم بِنْدَه قَدِیمِ تُو بُوْد

عُمُرُ دَر بِنْدَگی بَهِ سَر بَزْدَه سِت

بِنْدَه زاده که در وجود آمد

هَم به روی تو دیده بَرکَزده شت

خِدمَتِ دیگَری نَخواهد کَرَد

که مَرا نِعمَتِ تو پَرُوَرده شت^۱

مُخاطَبِ این قِطعَه را بِروشنی نمی‌شناسیم. شاید یکی از اَمَرای سُل‌مَعُری بوده باشد^۲ که بِسِیَازَتَر از بسِیاران، سَعَدی را - به اِقتِضا و اِقتِضایِ یَیاناتِ خودِش و گُزارشِ شُماری از تَدکِرِه‌نگاران - به نوعی، پَرُوَرده نِعمَتِ آن خاندان و بَرکَشیده ایشان می‌شناسند.^۳ ... از دِیَاز نِیز بَرخی گُفته‌اند که پَدَرِ سَعَدی از مَلازِمِ اَنابَکِ مُظَفَّرالدِّینِ سَعَدِ بنِ زَنگی (ف: ۶۲۳ ه.ق.) بوده^۴؛ و هَرچَند گویا پَدِیَرِ فُتَنی

۱. کَلْبَتَاتِ سَعَدی، به اِهِتِمَام: فُروغی، ج: ۱۵، اَمیرِکَبیر، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۸۱۳ و ۸۱۴.

۲. نِیز سَنج: اَحوالِ شَیخِ اَجَلِ سَعَدی، جوادِ بَشَری، ج: ۱، تَهْران: اِنْتِشاراتِ نَک‌بَرگ، پَاییز ۱۳۹۸ ه.ش، صص ۵۰ - ۵۲.

۳. خوض در شواهد اِرتِباطِ سَعَدی با این خاندان به دَرازا می‌کَشَد و اَلبَتَه بَحْثِ اَصْلی ما مُقْتَضی این تَطوِیل نِست... شِواهِدِ مُتَعَدِد اِست... نِمونه را، این که سَعَدی، از اِنْعام و دِهش و نِواخِثِ اَنابَکِ اَبوبَکَرِ بنِ سَعَدِ بَرخِوارِ بوده اِست، جای هِیچ تَزَدید نَدارد و در اَنار وی مُصَحِّح اِست. از جُمْلَه، در بابِ هَشْتُمِ خودِ بوستان، در اَوَخرِ جِکایتِ بُتِ شِکَنی و هِنْدوگُشی در سوَمَنات، شَیخِ این‌گونه فَرموده اِست:

... اَزان جُمْلَه سَخْتی که بَر مَن گُذُشت

دِهانم جُز اَمروز شِیرِینِ نَگُشت

در اَقبال و تَأییدِ بوبَکَرِ سَعَد

که مادرِ نَزایدِ چُنو قَبَل و بَعَد

ز جِوَرِ فَلَکِکِ دادِخواه اَمَدَم

درین سایه‌گُشْتَرِ پَناهِ اَمَدَم

دُعاگویی این دِولَتَمِ بَنده‌وار

خُداِبا! تو این سایه پائنده دار

که مَرَهَمِ نِهادَم، نَه دَرخِوَرِدِ رِیش؛

که دَرخِوَرِدِ اِنْعام و اِکرامِ خِویش

کی این شُکَرِ نِعمَتِ به جای اَوزَم

وگَر پائی گَرَدَد به خِدمَتِ سَرَم؟

(بوستانِ سَعَدی، تَصْحیح و تَوضیح: دُکُتَرِ غَلامحُسَینِ یوشِعی، ج: ۱۱، تَهْران: شِرکَتِ سِهامیِ اِنْتِشاراتِ خِوارزَمی، ۱۳۹۲ ه.ش، صص ۱۸۰ و ۱۸۱، ب ۳۵۵۲-۳۵۵۷).

۴. دِولت‌شاهِ سَمَرَقَندی، در گُزارشِ اَحوالِ شَیخِ سَعَدی اَوزده اِست که:

«... طُهورِ شَیخِ در رِوگَرِ اَنابَکِ سَعَدِ بنِ زَنگی بوده اِست؛ گویند: پَدَرِ شَیخِ مَلازِمِ اَنابَکِ بوده و وَجِه تَخْلِصِ شَیخِ سَعَدی بَدان جِهتِ اِست...»

(کِتابِ تَدکِرَةُ الشُّعراء، اَمیرِ دِولت‌شاهِ بنِ عَلاءِ الدَّولَه بَخْتِشاهِ اَلغازی السَمَرَقَندی، به سَعی و اِهِتِمَام و تَصْحیح: اِدِوآزِدِ بَرُون، چاپِ لَیْدِن: مَطْبَعَةُ بَرِیل، ۱۳۱۸ ه.ق. / ۱۹۰۰ م، صص ۲۰۲).

دُرُستِ شِخَنِ دِولت‌شاه، اَن جَا که به گُفتاوَردِ نِوِشته اِست که پَدَرِ شَیخِ مَلازِمِ اَنابَکِ بوده، بَعید نِست؛ هَرچَند دَر باره زَمانِ شُکُوفائیِ اَدَبیِ شَیخِ وَجِه تَخْلِصِ وئ، مُحَقِّقانِ را گُفت وگِوهائیِ بائِسد که عِجالَه به شِخَنِ ما رَبطی نَدارد؛ و این را نِیز می‌دانیم که تَدکِرَةُ دِولت‌شاهِ سَمَرَقَندی، بَر سَرِ هَم، چندان مِوردِ وُثوقِ مُدَقِّقانِ باریک‌نِگرِ سَخْت‌گیر نِست و اِغْتِمادِ بَر نَقْلِ دِولت‌شاه، نَه کاری اِست اَسان و مَقْبُولِ خُزده‌سَنجانِ مِوئِ بِن؛ چه، در کِتابِ او، فِراوانِ رَظَب و بابِش به هَم بافته شُدِه اِست، و لَعْل و خَرزَف چه بسِیَاز هَم‌نِشِینِ گُشته!

نَبَأُشْدَ که مخاطب این کلام مَنظومِ سَعْدی، همان آتَابِکِ دَرگَزْدَشْتَه به سال ۶۲۳ هـ.ق. بوده باشد و شیخ سَعْدی، با آن آتَابِک، و لَابِد در عُنْفُوَانِ شَبَابِ خَوِیش^۱، از "بندۀ زاده" و اُمُورِ راجِعْ به خِدْمَتِ گُزَارِیِ او سَخَنِ بَدَارَد؛ این پذیرفتنی است که سَعْدی پَدَرِ خود را "بندۀ قَدِیم" یکی از پیرامونیان یا حتّی جانشینانِ آتَابِکِ مَذکورِ بَخَوَانَد. ... هَرچِه هَسْت، این سُروده، بظَاهِرُ از آن سَخَن می دَارَد که پَدَرِ شیخِ أَجَلِ سَعْدی را، در دَسْتگاهِ بَعْضِ اُزبَابِ قُدْرَتِ و اِخْتِشَامِ، پائِگاهی و اِشْتِغالی بوده اَسْت و خود سَعْدی را با آن دَسْتگاه، پِیُوْنْدی.

ثانیاً، چنان که «دکتر جعفری دهقی» نیز اشارت کرده است، شیخ در عَزَلِی می فرماید:

هَمه قَبیلَه مَن عالِمَانِ دینِ بُوْدَنَد
مَرَا مَعْلَمِ عَشَقِ تُو شاعِرِی اَمُوخْت^۲

پَس اِخْتِمَالاً می تَوَانِ کُفْتِ سَعْدی، در شیراز، در خاندانی که - به تعبیر خودش - «همه» از «عالمان دین بودند» زاده شده است؛ ولی آیا از این تعبیر می توان اِخْرَازِ کَزْدِ که - به بیان «دکتر جعفری دهقی» - «پدرش از علمای زمان بود»؟ ... مُظْمَنِ نِیَسْتَم. ... اگر پَدَرِ سَعْدی یک پیش نماز ساده هم بوده باشد و چَند عالمِ دینی بَرَجَسْتَه (یا حتّی نه چَندان بَرَجَسْتَه!) در میانِ خاندانِ سَعْدی بوده باشند، باز تعبیر «همه قَبیلَه مَن عالِمَانِ دینِ بُوْدَنَد» راست می آید. ... دَلَالَتِ این گونه تعبیر، عُرفی است؛ و مَن بِنْدَه، خود، در همین روزگار بی فریاد می شناسم کسانی را که از وابستگی «بیوتِ علما» در شمار می رَوْنَد و بیشینه کَس و کارشان اَلتَّهائیه دَسْتاز بِنْدانی ساده - و حتّی گاه: کم مایه - بوده اُنْد، ولی به اِغْتِبَارِ یک یا دو فقیه بَرَجَسْتَه در سلسله اَباء و اَجداد، بیتشان را "بیتِ علما" می شمارنْد، و از مَنظَرِ عُرف و عَادَتِ جاری، خِلافِ هَم نَمی کُننْد. ... نوع اِظْلَاقِ های عُرفی، از این دَسْت است (و - بَر خِلافِ آنچه از کُفْتار و نوشتار "آکادمیسین" ها تَوَقُّع می رَوْد! - تابع دَقَّتِ های موی بینانه و مَرز بِنْدی های باریک نیست).

به هَر حال، اِخْتِمَالاً پَدَرِ سَعْدی هَم، اگر «از علمای زمان» نبوده باشد، فی الجُمْلَه اَهْلِ عِلْمِ و از اَصْحَابِ قَراطیس و کَراریس بوده و - چنان که کُفْتَه شُد - با دَسْتگاهِ آتَابِکَانِ فَاَرْسِ نِیز پِیُوْنْدی داشته اَسْت؛ لیک در قَلَمِ دَاَدَنِ وِی «از علمای زمان» و اِستِخْدَامِ تَعابیری مَاننْدِ آن، قَبْدِ "اِخْتِمَال"

۱. دَر بَارَه دَوْرَه مُعاصِرَتِ سَعْدی با آتَابِکِ مَذکور، نِگَر: سَعْدی نامه (مَجَلَه تَعْلیم و تَرْبِیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، بَهْمَن و اِشْفَنْد)، ۱۳۱۶ هـ.ش، ص ۷۲ / از مَقَالَه «مَمْدوحینِ شیخِ سَعْدی»، به قَلَم: مُحَمَّدِ قَزوینی.
۲. کَلْبَاتِ سَعْدی، به اِهْتِمَام: فَرُوغی، ج: ۱۵، اَمیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ.ش، ص ۴۲۳، غ ۳۲.

و سَرَط "إحتیاط" را از دَسْت نَباید نِهَاد. ... أَلْبَتَّه؛ می‌توان هَم به شیوه بَعْض تَذْکِرَه‌نویسان بی مَبَالَاتِ قَدیم یا طَریقَه «دُکْثَر مَحْمُود جَعْفَری دِهْقَی» در این مَقَالَتْک، با قاطِعِیَّتِ تَمَام، قَطْعی و مُحْتَمَل را در هَم آمیخْت و آسوده خِیالانَه به راه خود رَفْت!

ثالِثًا، این اِدْعای «دُکْثَر مَحْمُود جَعْفَری دِهْقَی» که «سعدی در کودکی نزد پدر به تعلیم [کذا!]

علوم زمانه پرداخت»، اِدْعای سُسْت و نَأْشْتواری اِست.

گَدَشْتَه از آن که عَمَلِ مَفْرُوضِ سَعْدی را «تَعَلَّم» گویند، نَه «تَعْلیم» (و فَرْقِ این دورا، هَم در کتاب‌های آموزشِ صَرْفِ تازی، و هَم در دَم‌دَسْتی‌ترین فَرهَنگ‌های لُغَتِ فارسی، اَلْبَتَّه از برای اَهْلَش!، مُبَیِّن داشته‌اند)، این که شیخ ما، سَعْدی، نَزْدِ پَدَرَش دانش آموخته باشد و این که آن دانش چه بوده و چه نبوده باشد، هیچ مُسَلَّم نیست؛ تا چه رَسَد به فَرَاگِیری «علوم زمانه» که عنوانی اِست شامِل و تَعْبیری اِست فَرَاگیر؛ و بَشیَار بَعید می‌دانم «دُکْثَر مَحْمُود جَعْفَری دِهْقَی»، حتّی در مقام اُفسانَه‌سرایِی نیز، مُدّعی باشد که مَثَلًا سَعْدی خُرْدسالِ ما نَزْدِ پَدَرُ به فَرَاگِیری عِلْمِ "طَب" یا "نُجُوم" یا "کِیمیا" که جُمْلگی از «علوم زمانه» ی اِوست اِشْتِغالی می‌داشته اِست. ... خوب اِست اگر «رَئِیسِ هَیئَتِ مُدیره اَنْجَمَنِ عِلْمی ایرانِ شِناسانِ ایران» را فُرْصَتی و حالی و مَحالی دَسْت داد، جَامِعِ العِلْمِ (اِستِینِی) فَخْرِ رازی یا نَفائِسِ الفُنُونِ شَمْسِ الدِّینِ مُحَمَّدِ اَمَلی را تَصَفّحی کُنْد^۱ تا از «علوم زمانه» ی شیخ بَزُرگوار، سَعْدی، تَصَوُّری روئِن تَر بیابد؛ باشد که زین پَس در رِکابِ کَشیدَن بَر مَرکَبِ اِدْعا بَیْشْتَرکِ طَریقِ اِحتیاطِ بَیْمایَد.

رَجَمَ اللهُ مَنْ قَالَ: «... وَفْتی که دانشمندان یک مَمْلَکَتِ این‌طور لاقیند و بی ملاحظه باشند، از سایرین چه تَوَقُّع می‌توان داشت؟!»^۲

«دُکْثَر مَحْمُود جَعْفَری دِهْقَی»، به هَمَان شیوه رِکابِ کَش رَه‌سِپار گَزَدیده و در دُنْبالُه گزارشِ اُحوالِ شیخ شیراز نِوِشْتَه اِست:

«در دوازده‌سالگی از داشتن پدر محروم شد، اما نزد پدر بزرگش به ادامه تحصیل پرداخت» (ص ۵۰).

۱. می‌خواستَم بنویسم: "به خواندن برگیزد"؛ دیدم از برای آکادمیسین‌ها و الامقام ما، "تکلیف مالایطاق" خواهد بود. ... به هَمَان پیش نهاد "تَصَفِّح" بَسْتَنده کَزَدَم.
۲. میثوی بَر گُشْتَره اَدَبِیّاتِ فارسی (مَجْمُوعه مَقَالَات)، به کوشش: مائة مَنیرِ میثوی، ج: ۱، تهران: اِنْتِشاراتِ توس، ۱۳۸۱ ه.ش.، ص ۴۶۵.

می‌نویسم:

این بیانات، در بهترین فرض، به اقوال نامعتبرِ بعضی تذکیره‌نویسان و اوهام افسانه‌سرایانی مُستند تواند شد که سعدی‌شناسان نُکته‌سنجِ عصرِ ما بر گزارش‌های داستان‌گونه‌ی ایشان اِغتمادی نداشتند.

ما تاریخ دقیقِ ولادتِ سعدی را نمی‌دانیم. تاریخ دقیقِ وفاتِ پدرِ سعدی را هم نمی‌دانیم. حالا، «دکتر محمود جعفری دهقی» از کجا فهمیده است که سعدی به هنگام وفات پدرش دوازده‌ساله بوده است؟! ... تحصیلِ سعدی نزد جدش، در کدامین مدرکِ معتبرِ حکایت شده است؟! ... شرم‌نده‌ام از گفتن این که بعضی قصصی‌ترین گزارش‌های تذکیره‌نویسان و افسانه‌سرایان سابق نیز از چنین اخبارِ نامعتبرمند و اوهام ناموثوق لاطائلی پیراشسته است و «رئیس هیئت مدیره آنجمن علمی ایران‌شناسان ایران» با به دست دادن چنین گزارش‌هایی از زندگی سعدی، آن هم به نحوی که انگاری مُسلّمات تاریخی و آگاهی‌های تحقیقی را گزارش می‌کند!، خرقِ عادت‌ی کرده است شگفت در عالمِ مُهمَل‌نویسی‌های عصرِ حاضر!

۴۴۹

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

«دکتر محمود جعفری دهقی»، سپس‌تر، داستانِ تحصیلِ سعدی شیرازی را در نظامیه بغداد که همواره بر سرِ زبان‌هاست (و می‌گوید و بعد از وی گویند به دوران‌ها!!!)، بازگفته است.

این تحصیلِ سعدی در نظامیه هم، البته جای "اگر" و "مگر" دارد و مادام که تنها سند آن تکیه بر اشارتی داستانی باشد در ضمن حکایتی از بوستان او، و سندِ معتبرِ مستقّلی بر آن یافت نشود، دستِ کم از دیدگاهِ راقم این سطور، بجز موردِ تردید است. در جاهای دیگر، از جمله: در مقاله «شیخ سعدی در نظامیه چه می‌کرده است؟!»،^۱ در این باره بشنخ‌تر سخن گفته‌ام و خواهندگان را بدان گفتار و دیگر گفتارهای دزبیبونسته بدین موضوع حوالّت است. باری، خود گرفتیم کانیچنان باشد! و براستی سعدی در نظامیه هم تحصیل کرده باشد؛ شما گمان می‌کنید «دکتر محمود جعفری دهقی» تفصیلِ موادِ دَرسی و موضوعاتِ تحصیلیِ سعدی را از کجا دزبیاخته و گزارش کرده است؟! ... آیا پرونده تحصیلیِ شیخ اجلِ سعدی در نظامیه بغداد زیرِ بغلِ «رئیس هیئت مدیره آنجمن علمی ایران‌شناسان ایران» است!!!

«دکتر محمود جعفری دهقی» فرموده است که سعدی در نظامیه بغداد «از جمله زبان عربی، فقه، قرآن، حدیث، فلسفه، نجوم و طب» (ص ۵۰) را فراگرفته است! ... باز کم خویشت می‌گیریم و کوتاه می‌آییم و تنها می‌پرسیم: «دکتر محمود جعفری دهقی» از کجا دزبیاخته است که سعدی در

۱. چاپ شده در: آینه پژوهش، س ۳۶، ش ۱، ش پیاپی: ۲۱۱، فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴. ش. صص ۷-۱۹.

«نظامیه» به تحصیل «فلسفه» هم پرداخته که از قضا در آن قضا دُشمنانی سرسخت و سستی‌هنده داشته است؟ ... به یاد داریم که فلسفه در شمار موادِ درسی عادی نظامیه نبوده است؛ و حتی علوم ریاضی در نظامیه تا بدان جا که به «فقه» و «علم الفرائض» یاری می‌رسانیده است، موردِ اِعْتِنَا بوده است؛ و تدریس طب نیز در نظامیه محلّ تَزَدید است.^۱ ... شاید در ادواری در نظامیه «فلسفه» تدریس شده باشد؛^۲ لیک اِحْتِمَالاً حتی اِقْبال به «فلسفه»، اگر هم زمانی به طور رسمی بوده باشد، مُقَدّمه رَدّ و نَقْد و نَفی آن بوده است؛ همان طور که ابوحمادِ عَزّالی، اوستادِ نامی و شاخصِ نظامیه، نَحْضَتِ کِتَابِ مَقاصِدِ الْفَلَسَفَه را در تَقْرِیرِ آرایِ فیلسوفان نوشت و سِپَس تَهافتُ الْفَلَسَفَه را در نَقْد و تَزْیِیفِ آرایِ فیلسوفان. به هر روی، روی‌گردِ غالب در نظامیه، فلسفه‌ستیزی، بوده است و «أمرِ مُبارزه با افکارِ فلسفی، در تمامِ نظامیه‌ها، با شدتِ هرچه تمام‌تر دُنبال می‌شده»^۳.

گذشته از روی‌گردِ غالب و رسمی‌نظامیه در مبارزه با فلسفه، فضای فَرهنگی بَعْدادِ عَصْرِ سَعْدی نیز فضای فلسفه‌ستیزی بود و جوّ غالب و موردِ حِمایَتِ دَشْتِگاهِ خِلَافَت را روی‌گردِ فقیهان و صوفیانی جِهت می‌داد که فیلسوفان را لَعْن می‌کردند و کِتَاب‌هایِ فلسفی را سَزَاوارِ شُسْتَن یا سوختن می‌دانستند.^۴

سَعْدی، در این هاگیزواگیزِ دَرَسِ «فلسفه» می‌خوانده است؟! آن هم در «بَعْداد»؟! آن هم در «نظامیه»؟! ... تازه بی هیچ سَنَدِ تاریخی دالّ بر چُنینِ فلسفه‌خوانیِ نویری؟!!

آیا «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» نمی‌بایست با خود بیندیشد در جایی که نه در آثارِ سَعْدی بازنمایی چشم‌گیر از دُروسِ رسمیِ فلسفه‌مدرسی آن زمان نمودار است و نه فلسفه‌خوانی و تَفَلُّسُف با فضای نظامیه زیاده‌سازگار، چرا باید ادّعا کنیم که شیخ شیراز، آن هم در نظامیه بَعْداد، تحصیلِ فلسفه کرده است؟! ... آخر حَرْفِ بی حساب و کِتَابِ کُفْتَنِ هَم حَدی

۱. سَنج: مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن، دُکتر نوزله کسائی، ج: ۲، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ ه.ش.، صص ۱۳۴-۱۳۷.

۲. سَنج: نقد حال، مَجْتَمَعِ مینوی، ج: ۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱ ه.ش.، صص ۲۸۲.

۳. مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن، کسائی، همان ج، صص ۲۸۲.

۴. در این باره، نگر: سایه به سایه (دَفْتَرِ مَقَالَه‌ها و رساله‌های عرفانی، ادبی و کِتَاب‌شِناسختی)، نجیب مایل هروی، ج: ۱، تهران: نشر گُفتار، ۱۳۷۸ ه.ش.، صص ۱۵۵-۱۹۸ و ۲۹۹-۳۱۰؛ و: مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن، کسائی، همان ج، صص ۲۸۴؛ و: کِتَابِ شویبِ صوفیان (دِرآمدی اِنتقادی به یک سَنَتِ تاریخی در فَرهنگِ ایران)، اَحْمَدِ راسخی لَنگَرودی، ج: ۱، تهران: انتشارات مُروارید، ۱۴۰۳ ه.ش.، صص ۱۷۰-۱۷۸ (لاِبَدِ خواننده ریزبین خود به پاره‌ای از مُسامحات در این کِتَابِ تَوَجُّه خواهد کرد).

و حسابی دارد، آن هم در کتاب؛ که به دَسْتِ این و آن می‌اُفْتَد و معلوم نیست همه کس از راه ملاحظه‌گری درآید و در برابر حُرُف‌های مُفْتِ یک‌غازی خاموش بنشینند! ... مَنْ بِنْدَه که «کَفَش کس را ننگفته ام کَفَشک!»؛ لیک ای بسا کسی دیگر از راه پُرسد و جسارت کند و مدعی گردد که چنین گوینده‌ای راژ می‌خاید و یاوه می‌سراید و اَهْلِیَّتِ وُرود در چنین مقولات ندارد!

«دُکْثَر مَحْمُود جَعْفَری دِهْقی»، در ادامه، دامنه‌ی افاده را فراخ‌تر کرده است و لابد از برای مزید اطلاع خواننده مشکین فرموده:

«تفکر رایج در مدرسه بغداد مبتنی بر اندیشه اشاعره و نقطه مقابل تفکر اسماعیلیان بود» (ص ۵۰).

می‌نویسم:

أَوَّلًا، لابد مقصود از «مدرسه بغداد»، مدرسه نظامیه بغداد است؛ ورنه، بغداد، خاصه در آن دوران که در اوج شکوفائی و رونق فرهنگی بود، مدرسه فراوان داشت!

ثانیًا، اندیشه اشعری، نه فقط با اندیشه اسماعیلی که با بسیاری از روی‌کردها و اندیشه‌های دیگر، از جمله اندیشه معتزله، ناسازی و حتی ستیز و آویز داشته است و در این بحث که راجع به سعدی است، گویا هیچ وجهی برای مخصوص داشتن اسماعیلیان به ذکر نیست، جز خاطره نزاع‌های پی‌گیر نظامیه‌نشینانی چون ابوحامد عزالی با اسماعیلیان که بر خاطر نویسنده مقالاتک سخت سنگینی می‌کرده است و او را به یادکرد ویژه اسماعیلیان گرایانیده است (بی آن که ربط آن با شخص سعدی و عصر سعدی ملحوظ باشد). ... آری؛ عَلَی الظاهر یکی از انگیزه‌های تأسیس مدارس نظامیه و یکی از روی‌کردهای جاری در آن فضا، مقابله با اندیشه‌ها و تبلیغات اسماعیلیان بوده است، ولی این باعث نمی‌شود کازدانان فراخنای پژوهش در تاریخ و فرهنگ، پی غلط کنند، و از چنین راهی، دم از تقابلی بنیادین میان نفس اشعریگری و اسماعیلیگری بزنند! ... بی‌گمان اشعریگری با اسماعیلیگری هم ناساز است؛ لیک اگر تقابل بنیادینی هست، میان اشعریگری و معتزلیگری است؛ و این تقابل بر هرکس که قدری در پیشینه مباحث کلامی و فقه‌شناسی تفحص و تفرس کرده باشد، کالشمس فی رائعه النهار هویدا است. ... در این باره مباحث فراوانی هست که از حوصله این مقال بیرون خواهد بود.

مقاله «دکتر محمود جعفری دهقی»، تنها دو ارجاع دارد که متن و محتوای هر دو ارجاع نیز در واقع یکی است! و آن ارجاع مَوْجَد، راجع است به صفحات ۴۸ تا ۷۳ از تک‌نگاری دکتر ضیاء مَوْجَد درباره سعدی. اولین جای ارجاع - از آن دو جا - همین جا است (ص ۵۰)! و با تصفح دامنه یادشده از کتاب دکتر مَوْجَد دومی یابیم که «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران شناسان ایران» چگونه اطلاعات دقیق و نادقیق آن کتاب را در هم کرده و مثلاً آن جا که مَوْجَد بدُرست یا نادُرست از علوم رایج در مدرسه نظامیه سخن گفته است، «دکتر محمود جعفری دهقی» تحصیل عین آن علوم را به ریش سعدی بسته است و مُسَلَّم انگاشته که اگر در مدرسه نظامیه چه و چه‌ها تدریس می‌کرده‌اند لابد شخص شخیص شیخ سعدی شیرازی نیز همه آن‌ها را در آن جا خوانده!!! ... البته دکتر مَوْجَد در آن جا از علم «اصول» هم نام برده است ولی نویسنده کازدان ایران شناس ما دیگر این یکی را - به تعبیر قدما و موافق اصطلاح اهل اِستِیفا: - "در باقی کرده است". شاید هم از جایی خبر موثق داشته که سعدی «اصول» نخوانده! و لذا در آن زمره «از جمله»، به علم «اصول» تصریحی نرفته است.

باری، دومین ارجاع مقاله «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران شناسان ایران» نیز ارجاع به همان صفحات ۴۸ تا ۷۳ از تک‌نگاری دکتر ضیاء مَوْجَد است ولی ذیل نام «آنتوان سنسه»، که من‌بنده در تصفح این اوراق از کتاب دکتر مَوْجَد به نام و یاد او بازخوردم و در نام‌نامه پایان کتاب نیز نشانی از وی نیافتیم و از بُن بعید نمی‌دانم که این بازبُرد، اِزجاعی بَرخطا و نابجا باشد و حتی ای بسا این تکرار آن اِزجاع دنگال و بی‌اندام پیشین در این جا، از شیرین‌کاری ناشر "وزین" کتاب ناشی شده باشد، نه خواست نویسنده! ... وَاللَّهِ اعْلَم.

دردسرتان ندهم. ... بازگردیم به نظامیه بغداد که «دکتر محمود جعفری دهقی» به این آسانی‌ها دست از سرش برنمی‌دارد و در ادامه می‌نویسد:

«[سعدی] در این مدرسه، از محضر شیخ شهاب‌الدین سهروردی، عارف نامدار آن

زمان، بهره‌مند شد.» (ص ۵۰).

می‌نویسم:

چنان که جای دیگر نیز بشنخ قلمی کرده‌ام، صوفی نامی، شهاب‌الدین ابوحفص عمر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بکری سهروردی (۵۳۹-۶۳۲ ه.ق. ۱)، از معاصران شیخ اجل

۱. از برای شرحی درباره وی، بگر: مضباح الهدایة و مفتاح الکفایة، عزالدین محمود بن علی کاشانی، مقدمه [و تصحیح و توضیح: جلال‌الدین همایی، ج: ۱۲، تهران: انتشارات سخن - مؤسسه نشر هما، ۱۳۹۴ ه.ش.، صص ۱۹-۳۲ از مقدمه

سعدی شیرازی بوده است و ظرفِ توجُّه او... این شهرورزی صوفی، همان «شیخ دانای مُرشد، شهاب» است که ذکری از وی و سخن‌های از هم‌نشینانِ سعدی با او و استفاده معنوی و اخلاقی‌اش از او، در بعضی نسخ بوستان هست:

«مقاماتِ مردان به مژدی شنو

نه از سعدی از شهرورزی شنو

مرا شیخ دانای مُرشد، شهاب

دو آندرز فرمود بر روی آب

یکی آن که در جمع بدین مباح

دویم آن که در نفس خودین مباح»^۱.

مصحح؛ و: جُشْتَجُو در تصوف ایران، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، ج: ۶، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹ ه. ش.، صص ۱۷۲-۱۷۸.

۱. نگر: بوستان سعدی، توضیح و تصحیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲ ه. ش.، صص ۴۴۹ / شرح نسخه بدل‌ها؛ نیز با لختی دگرسانی در نویسی، در: بوستان سعدی، به کوشش: نوزاد ایزدپرست، ج: ۴، تهران: دانش، ۱۳۶۸ ه. ش.، صص ۱۱۴ و ۱۱۵.

همچنین نگر: مجموعه مقالات و اشعار استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، به کوشش: عنایت‌الله مجیدی، تهران: کتاب‌فروشی دهخدا، ۱۳۵۱ ه. ش.، صص ۷۴ و ۷۵؛ تاریخ ادبیات ایران، بدیع‌الزمان فروزانفر، به کوشش: عنایت‌الله مجیدی، ج: ۱، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۳ ه. ش.، صص ۳۷۲؛ و: جُشْتَجُو در تصوف ایران، زرین‌کوب، همان ج، صص ۲۲۶ و ۲۲۷؛ سعدی‌شناسی، به کوشش: کوروش گمالی سروستانی، دفتر شائزدهم، شیراز: مرکز سعدی‌شناسی، اول آذرماه هشت ماه ۱۳۹۲ ه. ش.، صص ۱۴ و ۱۲/ از گفتار استاد دکتر محمدرضا شفیعی گدگنی، زیر نام «سعدی در سالامی جوانمردان».

می‌آزایم:

روایتی از این شعر سعدی را صوفی چشتی هم‌شهری شیخ، زین‌الدین شیرازی (۷۰۱-۷۷۱ ه. ق.)، بیش از یک‌جا در ملفوظات خویش بر زبان رانده است و قائل شعر را نیز بالصرّاحه سعدی دانسته. نگر: ذکر جمیل سعدی در ملفوظات اصیل چشتی (سابقه زواج شعر سعدی در حلقه‌های صوفیان طریقه چشتیه هند)، مسعود فریامینش، ج: ۱، تهران: انتشارات دوستان، پاییز ۱۴۰۴ ه. ش.، صص ۹۱ و ۱۷۷.

در بعضی نسخ شدّ الإزار معین‌الدین ابوالقاسم جُنید شیرازی هم رَدّ پای مضمون این شعر سعدی هست. نگر: شدّ الإزار فی حظّ الأوزار عن زوّار المزار، معین‌الدین ابوالقاسم جُنید شیرازی، به تصحیح و تفسیر: علامه محمد قزوینی - عباس اقبال، ج: ۲، تهران: ۱۳۶۶ ه. ش.، صص ۴۶۱، متن و هامش.

صاحبِ روضات (میرزا محمدباقر موسوی خوانساری اصفهانی / ۱۲۲۶-۱۳۱۳ ه. ق.) هم از این شعر بوستان سعدی یاد کرده و مضمون آن را به فارسی این‌گونه "با تیرایی" کرده است:

به ظرف بوستانش گفته سعدی

دو پندم داد شیخ شهرورزی

یکی، بر عیب مردم دیده مگشا

دوم، پرهیز کن از خودپسنندی!

(روضات الجنات فی أحوال العلماء و السادات، المیرزا محمدباقر الموسوی خوانساری الأصفهانی، تحقیق: آسداالله إسماعیلیان، قم و تهران: مکتبه إسماعیلیان، ۱۳۹۱ ه. ق.، ۴ / ۱۱۳ و ۱۱۴؛ کدا).

پیش از آقای «دکتر محمود جعفری دهقی» هم، برخی خیال کرده و گفته و واگوبه کرده‌اند^۱ که سعدی، در مدرسه نظامیه بغداد، نزد این شهروزی دانش می‌آموخته است؛ حال آن که گویا نه مدرسی شهروزی در نظامیه، قولی است مُشْتَنَد^۲، و نه - چنان که اشارت کرده‌ایم - از تحصیل سعدی در نظامیه سندی تاریخی و گواهی مُتَقِن به دست است. ... اَلْبَتَّه، دور نیست که سعدی در بغداد یا جای دیگر، مَحْضَرِ شهروزی را دریافته باشد و برانستی چنان آندرزهایی از وی شنوده باشد. ... اگر هم ارتباطِ حضورِ سعدی و شهروزی را نپذیریم و مُسَلِّم نداریم - و بِخُصُوص این مدّعی کلان را که شهابِ مَدْکُور "اُستاد" سعدی در "طریقت" بوده است^۳، به دیده تردیدی احتیاط‌آمیز بنگریم -، باید نیک مُلتفت باشیم که عَلی الظاهر سعدی با آثارِ قَلَمی این صوفی بزرگ آشنائی داشته است و از آندیشه‌ها و پَسَنْدُهایِ عِزفانیِ وی اثر پذیرفته بوده است؛ خاصه کتابِ کِرَامَتِ عَوَارِفِ المَعَارِف؛ که از روزگارِ حیاتِ نویسنده‌اش با اقبال و خواهانی روبروی بوده و چونان مثنی دُرسی در حلقه‌های دوستاران این‌گونه معانی تداؤل داشته است^۴، و از جُمله، در زادبوم سعدی، یعنی: اِقلیمِ پارس، و در میانِ پارسیانِ فاضل و اَهْلِیَّتُمُند، موردِ رَغَبَت و تَوَجُّه بوده است^۵. پیش از ما نیز، اَهْلِ نَظَر، در آثارِ شیخ شیراز، به ویژه دو کتابِ بوستان و گلستانِ وی، مناسباتی با اُصولِ فِکری و مَبانیِ عِزفانیِ صاحبِ عَوَارِفِ سِرَاحِ کرده‌اند^۶.

دامنِ سُخُن را فراهم آوریم ...:

نفسِ دیدارِ سعدی با شهروزی، اگرچه مُحْتَمَل است، مُسَلِّم نیست؛ تا چه رسد به شاگردی سعدی نزد شهروزی، آن هم در نظامیه!

- چرایی این بازمسرابی کدائی را نمی‌دانیم! ... لیک هرچه هست، به کام بغضِ مُتَأَخِرانِ شیرین آمده؛ چه، مَرْحُومِ حاج شیخ عَبَّاس قُمی نیز آن را، اَلْبَتَّه بی یادکردِ قائل، نقل کرده است. بَکَر: مَجْمُوعَةُ اَثَارِ نِقَّةِ المَحْدَثِینِ مَرْحُومِ حاج شیخ عَبَّاس قُمی (منازلِ الآخره، سُرُوحِ صَدِ کَلِمَةُ فِصَار، نَزْهَةُ النَوَاطِرِ، کَلِمَاتِ طَرِيفَه، چهلِ خَدِیث)، تَحْقِيقِ وَ تَضْحِیحِ وَلِیِ فَاطِمی، ج: ۱، قُم: دَاوَالْقَلْبِیْنِ، ۱۳۷۹ ه.ش. / ۱۴۲۱ ه.ق.، ص: ۱۹۱، ذیلِ سُرُوحِ کَلِمَةُ نُوْرُدْهُمِ اَز صَدِ کَلِمَه.
۱. نمونه را، بَکَر: سَعْدِی چَرِیحِ اَدَب، دکتر فاطمه مُمَیْزِی - و دکتر علی بهادری، ج: ۱، تهران: اِنْتِشَارَاتِ عِلْمی - و اِنْتِشَارَاتِ آسُونَه، ۱۳۹۵ ه.ش.، ص: ۳۷؛ و: جُزْمِ شِنَاسیِ دَر اَدَبِیَاتِ - آندیشه‌هایِ جُزْمِ شِنَاخْتیِ دَر اَثَارِ سَعْدِی وَ مَوْلَی - عَبَّاسِ اِیْمَانی، تهران: اِنْتِشَارَاتِ آروِیج، ۱۳۸۲ ه.ش.، ص: ۷۵.
 ۲. سَلُج: مَقَالَاتِ سَعیدِ نَفِیسیِ دَر زَمِیْنَه تَارِیخ، نَصُوف، فُوهَنگ و اَدَبِ اِیْران، ج: ۳، به کوشش: مَشْعُودِ عِزفانیانِ دِلَاوَر، ج: ۱، تهران: اِنْتِشَارَاتِ دَکْتَرِ مَحْمُودِ اَفْشَار، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص: ۶۱۵؛ و: مَدَارِسِ نِظَامِیَه وَ تَأْثِیرَاتِ عِلْمیِ وَ اِجْتِمَاعیِ اَن، کِیْسائی، هَمَان ج: ۲، ص: ۲۰۲.
 ۳. سَلُج: تَارِیخِ اَدَبِیَاتِ اِیْران، بَدِیْعُ الزَّمَانِ فُرُوزَانْفَر، به کوشش: مَجیدِی، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص: ۳۶۹.
 ۴. بَکَر: سَابِه بَه سَابِه، نَجِیبِ مَابِلِ هَزُوی، هَمَان ج: ۱، ص: ۱۶۹.
 ۵. نمونه را، بَکَر: شَدِّ اِلْزَارِ، جُنَیْدِ شِیرَازِی، بَه تَضْحِیحِ وَ تَخْشِیَه: قَزَوِینی - و اِیْقَال، هَمَان ج: ۹ و ۱۷۸ و ۲۳۶ و ۳۳۹.
 ۶. سَلُج: مَجْمُوعَةُ مَقَالَاتِ وَ اَشْعَارِ اُستادِ بَدِیْعُ الزَّمَانِ فُرُوزَانْفَر، به کوشش: مَجیدِی، ۱۳۵۱ ه.ش.، صص: ۷۷-۸۶؛ و: جُشْتَجُو دَر نَصُوفِ اِیْران، زَرزِیْنِ کُوب، هَمَان ج: ۱، ص: ۱۷۷.

اَلْبَتَّةَ اَيْنِ حَرْفِها وَ زِيرِ وَ رَوِ كَرْدَنِها، اَزِ چَشْمِ اَنْدازِ "تَدْقِيقِ" اَسْتِ وَ لَازِمَهُ "تَحْقِيقِ"؛ وَزَنَهُ، با پِيْمانَهُ مُسَاهَلَتِ، لَافِ وَ گِزافِ بَشِيارِ مِي تَوانِ پِيْمودِ وَ حَرْفِهايِ كِشامَنِي تَرِ اَزِ حَرْفِهايِ «رَيْسِي هَيْئَتِ مُدِيرَهُ اَنْجَمَنِ عِلْمِي ايرانِ شِناسانِ ايرانِ» هَمِ مِي تَوانِ زَدَ؛ اَنِ هَمِ بَهِ اَسانِي!

خُدَاوَنَدِ جامهُ كِرامَتِ عُفْرانِ دَرِ پُوشانانِ، اَسْتادِ اَنوشه يادِ عَلامه مُجْتَبِي مِي نُويِ را! كِهِ وَ قَتِي اَسْتادِ بَدِيعِ الزَّمانِ فُروزانْفَرِ - عَفَرَ اللهُ لَه - مِي نُوشْتِ كِهِ «شَيْخِ سَعْدِي ... با ... سَهروردِي ... مُعاشِرِ بُوْدَه»، مِي نُويِ سَخْتِ گيرانه بَرِ تَعْبِيرِ «مُعاشِرِ بُوْدَه» اَنْگِشْتِ اِنْتِباهِ وَ اِعْتِراضِ مِي نِهَادِ وَ حُزْدَه بِيْنا نَه مُناقِشَه وَ تَنْبِيَه مِي فَرْمُودِ وَ بَهِ دُرُشْتِي مِي كُفْتِ: «دَوِ اَنْدَرِزِ كِهِ بَرِ رُويِ اَبِ اَزِ اَوِ شَنِيدَه دَلِيلِ مُعاشِرَتِ نَمِي شُودِ!»^۱ ... اَكُنونِ مِي نُويِ كُجاشْتِ تا بِيْيَنْدِ چَهِ مُدَعِيَّاتِ اَبِكِي ماورايِ اَنْدَرِزِ نُويوشِي بَرِ رُويِ اَبِ را، بِيِ چَكِ وَ چانِه اِثباتِ مِي كُنْتَدِ وَ مُسَلَّمِ مِي اِنْگارَنْدِ وَ اَبِ هَمِ اَزِ اَبِ تَكَانِ نَمِي خُورَدِ؟! ... هَرْچَه خاكِ "مِي نُويِ"ها وَ "فُروزانْفَرِ"ها سْتِ بَرِ سَرِ اَيْنِ مُسَامَحَه كاري ها وَ بِي قيدي ها وَ وِلْنِگاري هايِ كُجاشْتَه شايِعِ باد!

دِگَرِ بارَه مَهارة از دَسْتِ دَرِ رَفْتِ

مَرادِ دِگَرِ سَخْنِ جُوشِيدِ وَ سَرِ رَفْتِ!^۲

«دَكْتَرِ مَحْمُودِ جَعْفَرِي دِهْقَمِي»، دَرِ اِدامه، باز بساطِ اِفاذَتِ كُستَرانيدَه اَسْتِ وَ نُوشْتَه:

«... [سَعْدِي] بِناءِ بَرِ اِشاراتي كِهِ دَرِ اشعارش اَمْدَه اَسْتِ، بَرایِ سَخْنَرانِي وَ ارشادِ خَلقِ

راهي اَسِيايِ صَغِيرِ وَ شامِ وَ حِجازِ شُدِ...» (ص ۵۰).

مِي نُويَسَمِ:

اَلْبَتَّةَ تا اَنِ جا كِهِ دَرِ حافِظَه نَخِ نِمايِ مُخْلِصِ اِرْتِسامِ يافْتَه اَسْتِ، شَيْخِ شيرازِ، خُودِ، دَرِ اَثارِ مَنظُومِ وَ مَنثورِش، هِيچِ جا بَه صِراحتِ چُنينِ فَرْمايشِي نَفَرْمُودَه اَسْتِ وَ اَزِ چُنينِ سَفَرِ تَبْلِغِي مُرْشِدانِه اِي ما را خَبَرِ نَدادَه اَسْتِ؛ بَلِ كِهِ اَزِ يَكِ سوئِ، دَرِ بَعْضِ اِشاراتِ وَ حِكاياتِشِ اَزِ اَنْدَرِزِ گُويِي خُويشِ دَرِ اَيْنِ جا وَ اَنِ جا كُفْتَه اَسْتِ، وَ اَزِ دِگَرِ سوئِ، دَرِ بَعْضِ اِشاراتِ وَ حِكاياتِشِ اَزِ حُضُورِ دَرِ اَمّاكِنِي اَزِ اَسِيايِ صَغِيرِ وَ شامِ وَ حِجازِ يادِ كَرْدَه، وَ اَيْنِكِ، اَيْنِ «رَيْسِي هَيْئَتِ مُدِيرَهُ اَنْجَمَنِ عِلْمِي ايرانِ شِناسانِ ايرانِ» اَسْتِ كِهِ بَه طَرِيقِ وَ تَرَفَنْدِي كِهِ شِيوهِ كارِ اِگاهانِ زَبَرْدَسْتِ وَ مُفْتِشانِ تِيزِ وِپَرِشِ بايَدِ اِنْگاشْتِ، وَ لا بَدِ با مُداقَه دَرِ جُزئِيَّاتي كِهِ بَرِ ما مَكْتُومِ مانْدَه اَسْتِ، اَنْگِيزه پَنهانِ اَنِ سَفَرِ كَرْدَه مَرْدِ شيرازِي را اَزِ اَيْنِ گِشْتِ وَ گُدارها وَ سَفَرِهايِ دَرِازِ وَ جِهانِ كَرْدِي هايِ دِيْزِيازِ كُشْفِ كَرْدَه وَ با اَيْنِ

۱. نِگَر: وَ بَرِ اِشتارِ خاموشِ (اَزْمَعانِ مِي نُويِ ۱)، دَكْتَرِ مَحْمُودِ دِهْقَمِي، هَمانِ ج، ص ۱۵۹.

۲. تَحْقِيقِ دَرِ اَخْوالِ وَ اَثارِ وَ اَفْكارِ وَ اَشعارِ اِيچِ مِيرزا وَ خاندانِ وَ نِياگانِ او، بَه اِهْتِمَامِ: دَكْتَرِ مَحْجُوبِ، هَمانِ ج، ص ۸۵، ب ۲۴۹.

کَشْفِ حَطِير، اَلْبَتَّه به طَورِ ضِمْنِي بَر حَيَالِ باطل و پندارِ بي حاصِلِ ما و اُمثالِ ما که بيهوده مي‌پنداشتيم بيشينه اَسْفارِ واقِعِي سَعْدِي به شيوه سَالِكِانِ سَيَّاح و راه‌نوردي هاي صوفي مآبانِ جِهان‌گَرْد و تابعِ آن سُنن و عاداتِ بوده، رَقْمِ تَرْقِيانِ و حَطِّ بُظْلانِ كَشِيده اَسْت!

مَنْ بِنْدَه سَرْمَنْدَه که باشم تا بر اين كَشْفِ بَدِيع و اَنگيزه‌خواني نوآيين «رئيس هَيْئَتِ مُديره اَنجَمَنِ عِلْمِي ايرانِ شِناسانِ ايران» اِعْتِراضِي كُنم يا عِيادًا بِاللّهِ از روي سَمَاجَتِ بَگويم: اَخِرُ پَدَرِ بِيامُزُ! اَز كُجا اِخْرَازِ كَرْدِي که سَعْدِي «براي سَخْرانِي و ارشادِ خَلق» راهي اين جَا يا اَن جَا شُدِه بوده اَسْت؟! ... هَرْگِز!! ... پَرگِشْت!! ... اَگر "دَفْتَرِ تَبْلِيغَاتِ اِسْلامِي" و "سازمانِ تَبْلِيغَاتِ اِسْلامِي" و "سازمانِ فَرْهَنگ و اِزْتِباطاتِ اِسْلامِي" و ديگرِ مَوْسَساتِ عَرِيضه و طَوِيلَه مَتَصَدِي سَمانِ دِهِي چُنين سَفَرِهايِ تَبْلِيغِي مُبَلِّغانِ، تا كُنونِ بَر اين اِقْدامِ شَيْخِ اَجَلِ سَعْدِي شيرازِي اِعْتِراضِي نَكزده اَنْد و تَصَدِي شَيْخِ نَظَرِ بازِ شيراز را در اُمورِ مَنبَر و مِحْراب و اِزْشادِ عِبَادِ رَوا مي دانند، ما چه كاره ايم که اِعْتِراضِي كُنيم؟! ... كوزِ باطنِي و سِيَه دَلِي تا كِي؟! ... كاري که «رئيس هَيْئَتِ مُديره اَنجَمَنِ عِلْمِي ايرانِ شِناسانِ ايران» از براي اين شَيْخِ سَعِيدِ فَقِيدِ دَر نَظَرِ گِرْفْتِه اَسْت و حَتِي دَر دِهانِ او نِهاده!، عَيْنِ اِبتِغايِ مَرَضاتِ اِلَهِي اَسْت!!! ... خُدا خود قَبول كُنْد!

مُسْتَحْضَرِيدِ که بسياري از صوفيان و مُرتاضان و صوفي مآبان را باور آن بود که «بسيار سَفَرِ بايَد تا پُخته شَوَد خَامي»^۱.

دَر واقِع، يکي از اَفْسامِ سَفَر، به ويژه دَر چَشْمِ اَنْدازِ عِرْفانِ گَرايان، سَفَرِ اَز برايِ تَرْبِيَّتِ و تَهْذِيبِ نَفْسِ و تَرْكِيَه باطنِ بود.

دَر حَدِيقَه اَلْحَقِيقَه مي خوانيم:

... كودكي؛ دَر سَفَرِ تو مَرْد شوي

رُنْجِه از راهِ گَرْم و سَرْد شوي

... اَنْدَرينِ پاينگاهِ سَرگَرْدان

شُد سَفَرِ بوته جَوانِ مَرْدان ...

... مَرْدِ اَنگَه رَسَد به زيبائي

که شَوَد هَمچو بادِ صَحْرانِي ...^۲

۱. کَلْبُتْرَه سَعْدِي، به اِهْتِمَام: فُرُوعِي، ج: ۱۵، اَميرِکَبير، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۶۳۴، غ ۵۹۷.

۲. کِتَابِ حَدِيقَه اَلْحَقِيقَه و شَرِيْعَه الطَّرِيقَه، اَبوالْمَجْدِ مَجْدودِ بِنِ اَدَمِ السَّنائِي العَزْزَوِي، به جَمْع و تَصْحِيح: مُحَمَّد تَقِي مُدَرِّسِ رَضَوِي، ج: ۱، تَهْران، تاريخِ بايانِ مَقْدَمَه طابِع: ۱۳۲۹ ه.ش، صص ۴۷۶-۴۷۸؛ با اِضْلاحِ جَزْئِي.

مولوی هم در مثنوی فرموده است:

... شادمانه سوی صخره رانندند
سافروا کی نغمه‌ها بجز خوانندند
کز سفرها ماه کی خسرو شود
بی سفرها ماه کی خسرو شود؟
از سفر بی‌دق شود فرزین راد
وز سفر یابید یوسف صد مراد...^۱

پیران صوفی و مریبان عرفانی، «سفر» را در «آداب تصوف» ملحوظ می‌داشتند و معتقد بودند که «در ترمین نفوس طاغیه و تلیین قلوب قاسیه، اثری عظیم و فایده‌ای جسیم دارد؛ ... نفوس و طباع را از ترسوم و تقید به رسوم و عادات و فیود مرادات آسوده و آزاد گرداند؛ و اثر قساوت عقلت از قلوب لاهیه و ساهیه بردارد؛ تا آن جا که حتی می‌گفتند: «تأثیر سفر در تلیین نفوس کم از تأثیر نوافل صوم و صلوة نباشد».^۲

۴۵۷

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

سالکان اهل طریقت، از پیش از اسلام به سفر و راه‌نوردی به مثابت یکی از ابزارهای کارآمد معنوی در کار سلوک خویش می‌نگریشتند؛ و قدری باریک‌نگری در احوال راهبان و سالکان بودائی و نصرانی و مانوی بسنده است تا فرامایند سنت سفر سالکانه چه پیشینه‌درازی دارد و به احتمال بسیار بنیرو، تصوف مسلمانان در این باب نیز، چون بعضی ابواب دیگرش، از عادات سنی باطن‌گرایان آن اذیان متأثر گردیده است.

این سنت سفرهای سالکانه و سیاحت‌های صوفیانه که در سده‌های دور رونق و زوایب بسیار داشت، تا همین اواخر نیز امتداد یافته بود و نمونه‌ها، در همین قرن پیش استاد علامه آجل، جلال‌الدین همائی اصفهانی (۱۲۷۸-۱۳۵۹ ه. ش.) - که در عین عدم انسیلاک در سلاسل خرقه‌ای و فرقه‌ای عصر خویش^۳، با عوالم عرفانی پیوندی و با سنت صوفیانه تعلق داشت -، در واپسین سال‌های دوران طالب علمی خود در حوزه علمیه اصفهان، به اشارت استادش، جریده به سفری ریاضتی رفته بود و در این سفر فیض دیدار برخی از پختگان کامل عیار اهل طریقی را نیز یافته

۱. مثنوی معنوی، به تضحیح و مقدمه: مُحَمَّد عَلِي مُؤَجِد، همان ج، ۱/ ۵۱۹ و ۵۲۰، د: ۳، ب: ۵۳۳-۵۳۵.

۲. مضباح الهدایة و مفتاح الکفاية، عزالدین محمود بن علی کاشانی، مقدمه [و] تضحیح و توضیح: جلال‌الدین همایی، همان ج، ص ۲۶۳.

۳. در این باره، نگر: همان، همان ج، ص ۱۰۹ (از مقدمه موضح).

بود. او در این سفر، تَنهائِ تَنها، پاي پياده، با يك عَصا، در حاشيه زنده رود ره سپار شده و گاه سَب را نيز در كِناره جاده خُفته و خُلاصه، عوالمِ سياحَت‌هاي رياضتِي صوفيانِ قديم را تا حُدودي تَجْرِبِه كَرده بود.^۱

دَرباره شَخْصِ شَيْخِ اَجَل، سَعْدِي شيرازي، اگر نَبود كَشْفِ بَدِيع و اَنگيزه خواني نوآيين «رئيسِ هَيْئَتِ مُديره اَنْجَمَنِ عِلْمِي ايرانِ شِناسانِ ايران» كه رَنگ از رُخ هَر اِسْتِنْباطِ ديگري شُسته اَسْت و ما زَهْرُه چون و چرا در آن نِست!!!، خيال مي‌كرديم سَعْدِي هَم زير تَأثيرِ هَمَان سُنَّتِ پيشينه مند و دامَن گُستَرِ سَفَرِ سَالِكانه بوده و به ويژه در اين باب از ديدگاه‌هاي مُربَياني چون هَمَان «شَيْخِ دانايِ مُرشد، شِهَاب» (شِهَابُ الدِّينِ اَبُوخَفْصِ عُمَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ بَكْرِي سَهْرَوَزْدِي)، صَاحِبِ عَوَارِفِ المَعَارِفِ، تَأثير يافته بوده اَسْت كه در آن كِتَابِ كِرَامَتِ دَرباره سَفَر و جايگاهِ آن در تَصَوُّفِ بَشَرِي قَلَمِ فَرَسوده بود و پَسَنْدِ عَزفاني چيره بَر آن فَرْهَنگ و اِجْتِماع را اينگي كَرده و بازنموده بود^۲؛ و حتّي سَفارِش به سَفَر را از بَراي تَدْلِيلِ نَفْسِ، يكي از وصاياي ويژه خویش به عَزِيانِ قَرار داده بود^۳. اَبُو حَامِدِ عَزَالِي (۴۵۰-۵۰۵ ه.ق.) هَم كه شِهَابِ مَذکور و سَعْدِي ما و نوعِ عَزفانِ گَرايانِ آن زَمان، زير نَفوذِ تَعاليمِ وي بَوَدَنْد، به سَفَر از بَراي تَهْذِيبِ نَفْسِ و تَزْكِيَه باطنِ عِنايَتِي ويژه داشت.^۴

۴۵۸

آينه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

باري، از بَحْتِ نيك، اينك به بَرَكَتِ كَشْفِ و تَنْوِيرِ «ذَكُورِ مُحَمَّدِ جَعْفَرِي دِهْقِي»، ديگر كَرْدِ آن مَعاني و تَصَوُّراتِ واهي نَمي‌كرديم و زين پَس هَم نَوا با «رئيسِ هَيْئَتِ مُديره اَنْجَمَنِ عِلْمِي ايرانِ شِناسانِ ايران» ما نيز خواهيم كُفت: سَعْدِي «براي سختراني و ارشاد خلق راهي آساي صغیر و شام و حجاز شد»!!!... در واقع، به اِرشاد و تَنْبِيَه «ذَكُورِ مُحَمَّدِ جَعْفَرِي دِهْقِي»، مَعْلوممان شُدِه اَسْت كه شَيْخِ اَجَلِ سَعْدِي شيرازي، پَس از تَحْصِيلاتِ عاليه در بَعْداد!، اِغْتِنامِ فُرْصَتِ و اِختِلاسِ نُهْزَتِ فَرْموده و از بَراي يَكِ LECTURE TOUR يا SPEAKING TOUR به سياحَتِ شام و روم و حِجاز رَفْتِه بَوَدِه اَسْت! ... اِي سَعْدِي نَافِلًا!!!

۱. بَگر: شُعوبِيَه، جَلالُ الدِّينِ هُماني، به اِهْتِمَامِ: مَنوچَهْرِ قُدْسِي، اِصْفَهان: كِتَابِ فَرُوشِي صائِب، ۱۳۶۳ ه.ش.، ص ۱۰۰ «يازده» و «دوازده» و «بِكَصَدِ و شَش».

۲. بَگر: عَوَارِفِ المَعَارِفِ - وَ مَعَه: وَصِيَّتُهُ، وَ نُبْدَه مِنْ عَقِيدَتِهِ، وَ رَائِيَه السَّرِيضِي البَدِيَعَةُ المُسَمَّاهُ بِ: اَنْوارِ السَّرائِرِ وَ سَرائِرِ الاَنْوارِ، شِهَابُ الدِّينِ اَبُوخَفْصِ عُمَرِ البَكْرِي السَهْرَوَزْدِي، حَقِيقَه وَ عَلَقَ عَلَيْهِ: بِلالُ مُحَمَّدِ حاتِمِ السَّقْفَا، قَدَمَ لَهُ: الدَّكْتُورُ مُحَمَّدُ يَاسِرِ القُضْماني، ط: ۱، دِمَشق: دارُ التَّقْوَى، ۱۴۴۳ ه.ق.، به ويژه صص ۳۷۶-۳۹۶.

۳. بَگر: هَمَان، هَمَانِ ج، ۱/۱۱۳ (از وَصِيَّتِ خَواندَنِي سَهْرَوَزْدِي به فُرْزَنْدَش).

۴. نَمونِه را، بَگر: كِيميائي سَعادَت، اَبُو حَامِدِ مُحَمَّدِ عَزَالِي طَوسِي، به كَوشِشِ: حُسَيْنِ خَدِيوجَم، ج: ۹، تَهْران: شَرَكَتِ اِنْتِشاراتِ عِلْمِي وَ فَرْهَنگِي، ۱۳۸۰ ه.ش.، ۱/۴۵۷-۴۵۹.

أما «دکتر محمود جَعْفَری دَهقی» داد نوآوری و تازه‌گویی را آن‌جا داده است که نوشته:

«سعدی ... در سال ۶۵۶ق، سرودن گلستان را آغاز کرد و در مدتی کوتاه آن را به سرانجام رساند.» (ص ۵۰ و ۵۱).

جَلَّ الخالق! ... صِرْفًا جِهَتِ إِطْلَاعِ «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» معروض می‌دارم که:

گلستان سعدی، شاه‌کارِ قَلَمِ رو "نثر" هنری فارسی است، نه "نظم"؛ و آنچه می‌سرایندش، کتابی چون گلستان نیست. ... اَلْبَتَّه نثر شیخ شیراز در گلستان که نثری است بسیار فصیح و بلیغ، و در کثیری از مواضع، آهنگین (و حتی أحيانًا مطابق با اوزان عروضی رایج در شعر)، جای جای به آیات و احادیث و نیز اشعار فارسی و تازی خود او نیز آراشته شده است؛ ولی به هر روی، این گلستان که - بِحَمْدِ اللَّهِ وَ الْمَنَّةِ - از کُتُبِ مَهْجُورَةُ زَبَانِ فارسی هم نیست^۱ و در سال‌های دوازده در مکتب خانه‌ها پیوسته به درس خوانده می‌شده است و در دوران دانش‌آموزی خود ما نیز، از همان دوران دبستان، پاره‌هایی از آن در کتاب‌های درسی وزارت آموزش و پرورش جای داشت و امثال این دعاگو آن کتاب را دیده و خوانده‌اند، نه کتابی است که کسی آن را "سروده" باشد! ... از نظر ما فارسی‌زبانان، شیخ اجل سعدی، گلستان را "نوشته" است؛ بل به تعبیر دقیق خود، «تصنیف»^۲ فرموده است. ... احتمالاً حتی آودیک ایساهاکیان اَزْمَنی هم می‌دانسته است که گلستان نوشته‌ای بوده است، نه سرودنی، و از همین روی با رعایت ترتیب نوشته بوده است که «... سعدی ... به نوشتن و سرودن کتاب‌های گلستان و بوستان پرداخت» (ص ۳۲).

با همه این‌ها، گویا «دکتر محمود جَعْفَری دَهقی» بر این که سعدی گلستان را «سروده» باشد، اِضْراری هم دارد؛ چه، در همین مقاله آن سوترک نیز نوشته است:

۱. بماند که برخی آن را «معروف‌ترین کتاب در ادبیات فارسی» قلم داده‌اند. بگر: تحقیق درباره سعدی، هانری مایسه، ترجمه: دکتر غلامحسین یوسفی. - و دکتر محمدحسن مهدوی آزدبیلی، ج: ۲، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۹ ه. ش.، ص ۴۱۶.
۲. بگر: گلستان سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۱ ه. ش.، ص ۵۴، س ۱۲، و ص ۵۷، س ۱. شیخ سعدی در خاتمه گلستان (سنج: همان، همان ج، ص ۱۹۱)، نه تنها به صراحت خود را «مُصَنِّف» شمرده است (در همان ص، س ۱۱۳)، به نوعی گویا راو خود را نیز از جماعت «مؤلف» (مذکور در همان ص، س ۳) جدا کرده و به ظرافتی خویش را از عنوان «مؤلف» سبک‌دوش گردانیده است و همان تعبیر «تصنیف» را از برای کار خود پسندیده است.
این که ما امروزیان گلستان را از مؤلفات سعدی قلم می‌دهیم، خطا نیست؛ لیک از همان در، دُشْت‌تر آن است که گلستان را «تصنیف» سعدی (/ از مصنفات سعدی) بشماریم.

«سعدی، علاوه بر بوستان و گلستان، مجموعه‌ای از زیباترین غزلیات فارسی را

سروده است ...» (ص ۵۱).

می‌بینید؟! ... از نَظَرِ «دُکُتَرِ مَحْمُودِ جَعْفَرِي دِهْقِي»، شیخ شیراز، بوستان و غزلیات را سروده، همان طور که «گلستان» را «سروده»! ... به هر حال، یا سعدی که به خیال خودش گلستان را «تصنیف» کرده است، "شعر می‌گوید"، یا «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران شناسان ایران»!؛ که صد البته علی‌ای حال شعر هم می‌گوید و مجموعه اشعار هم دارد!!!

البته گمان نفرمایید که «دُکُتَرِ مَحْمُودِ جَعْفَرِي دِهْقِي» آثار سعدی را ندیده است و همین طور کثراه‌ای / کثراه‌ای یا رَجَمًا بِالْعَيْبِ چیزی قلمی کرده. ... حاشا و کلاً! ... در مقاله او شواهدی هست که نشان می‌دهد نویسنده پراستی آثار سعدی را دیده! ... نمونه را، وی می‌نویسد: «انسان دوستی در آثار سعدی موج می‌زند» (ص ۵۱) که حرف دُرستی است و نشان صدق قائل!!! ... این هم که در ادامه، «خداپرستی» را بارزترین مصادیق و مظاهر آن «انسان دوستی» موج‌زن در آثار سعدی قلم داده است (نگر: ص ۵۱)، بر خفّت رای نویسنده حمل نباید کرد! ... که می‌داند؟! ... شاید «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران شناسان ایران» در آثار سعدی شواهدی مبنی بر "خداانگاری انسان" یافته باشد!!!؛ که ما نیافته‌ایم! ... ورنه، آخر هر طفل دبستانی هم این اندازه می‌تواند فهمید که «خداپرستی» ذیل «انسان دوستی» و از شعب آن واقع نمی‌گردد!!! بل که خداپرستی قوام‌بخش و انگیزه انسان دوستی تواند بود.

یک احتمال دیگر نیز هست و آن این که «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران شناسان ایران» خیلی قائل به ربط نباشد!؛ و این احتمال را در نوشتار مشاراً‌لیه شواهد مؤیدی به دست است. ... نمونه را بدین عبارات بنگرید:

«سعدی، علاوه بر بوستان و گلستان، مجموعه‌ای از زیباترین غزلیات فارسی را

سروده است، که در کتاب کلیات سعدی گنجانده شده‌اند؛ اما سخن گفتن از شیخ

مصلح‌الدین سعدی شیرازی کاری آسان نیست، بلکه همانند نثرش سهل‌ممتنع

است...» (ص ۵۱).

شما بفرمایید آن «أما»، مثل شاخ شمشاد، با آن قد ممشوق و قامت نمایان، در آن میان، چه می‌کند؟! ... بی‌گمان منظور نویسنده مثلاً این نبوده است که: علی‌رغم اندراج غزلیات سعدی در کلیاتش، سخن گفتن از وی آسان نیست! ... این که حرف بسیار سخیفی است و صدورش از «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران شناسان ایران» متوقع نیست. ... جای هُش دار و تنبیه و چه و چه‌ها هم که

در میان این بُند و میانه این سُطور نیست. ... پَس، تَنْهَا اِحْتِمَالِ مَقْبُول، هَمَان اَسْت که مُشَارِزِ اَلِيَه خِیَلی قَائِل به رُبُط نَبَاشَد! و این - چُنَان که عَرَضُ شُد - باز هَم دَرِ اَن مَقَالَتْک شَاهِدْهَا دَارَد!

به این نمونه بدیع دیگر از نوشتار «دکتر محمود جعفری دهقی» عنایت فرمایید:

«در طول قرن‌ها رابطه فرهنگی با اروپا، متفکران آن دیار با ادیبان و شاعران بزرگ ایرانی آشنا شدند، اما روانی و شیوایی آثار سعدی موجب شد که، به عنوان یکی از برجسته‌ترین شاعران جهان، در سراسر این کره خاکی مورد توجه و علاقه همگان قرار گیرد و او را به عنوان شاعر همه انسان‌ها، با هر زبان و فرهنگی، معرفی کنند.» (ص ۵۲).

تَحْلِيلِ اِین فِقْرَه با خودتان! ... به آن «أَمَا»ی مَمَشُوق تَوَجُّه فرمایید و کم و زیاد عبارات را به بُرُزگی خودتان بر مَنُشی و مَثَبِد بَبَحْشَایید! ... رَاسِتی، اَن‌ها اَشْنا شُدُنْد و لَی چه شُد و هَم‌گَان چه کَرْدُنْد؟! ... اِین‌ها به صَعْفِ بَیان و سُسْتی اِنْشا و غِیابِ فِکْرِ مَنَسْجِم که رُبُطی نَدَارَد؟! ... دَارَد؟!!

۴۶۱

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

فَقْدانِ رُبُط و ثَبِی رَا تَنْهَا دَرِ مِیَانِ اَلْفَاظِ عِبَارَاتِ «دکتر محمود جعفری دهقی» جُسُت و جَو نَبَاید کَرَد. گَاه اَصْلِ رُبُطِ مَطْلَب به موضوع مقاله به یک‌باره مَجْهول می‌ماند. ... نِمونَه را، یک جا دَرِ بَارَه «اوژن مانوئل» سُخَن گُفْتَه‌اَنَد که دَرِ مَجْموعه دَاسْتانی اَش به سَعْدی اِشَارَت کَرْدَه. سِپَس تَر، دَرِ بَارَه «کنتس دونوای رومانیایی» که «عمیقاً متأثر از سعدی» بوده. خُوب، هَر چُنْد هِیچ یک از اِین دو تَن به مَآنند شُماری از دیگر نام‌بُردگان در مقاله «دکتر محمود جعفری دهقی»، «ایران‌شناس» به مَعْنای اِصْطِلَاحی اَن نَبودَه‌اَنَد، لِاَقْل رُبُطِ اِین دو فِقْرَه با «سعدی» مَعْلوم اَسْت. اَنچه بَکَلی مایه حَیْرائی اَسْت، فِقْرَه‌ای اَسْت که دَرِ مِیَانِ هَمِین دو فِقْرَه اَمَدَه:

«پرنسس بیسکو، از شاهزادگان رومانیایی که در کشور فرانسه بالیده بود، با شور و شیفگی، روانه ایران شد، به اصفهان رفت و تحت تأثیر جاذبه‌های ایران قرار گرفت.» (ص ۵۴). اِنْتَهی!

به قَوْلِ طَلابِ عُلُوم قَدیمه: تُمَّ ما ذَا؟! ... اَخِر اِین چه رُبُطی به شَیخِ اَجَلِ سَعْدی دَاسْت؟! ... نَکُنْد باز هَم شَک دَارید دَرِ اِین که «رَئِیسِ هَیئَتِ مَدیرَه اَنجَمَنِ عِلْمی اِیران‌شِناسانِ اِیران» قَائِل به رُبُط نیست؟!!

۱. اگر خواستید رُبُط واقعی بیسکو/ بی بسکو (Bibesco) را با سعدی دریابید، به کتاب اَزْزُنْدَه از سعدی تا آراگون زنده یاد دکتر جواد حدیدی (۱۳۱۱-۱۳۸۱ ه.ش.) فرویگرید (ج: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳ ه.ش. ص ۳۰۹) و بی‌گمان باشید که هرگاه شخص کاژنابلد پراگنده فکری بخواهد مطالب دکتر حدیدی را درباره بی بسکو در دو سطر فشرده کند، حاصل کوشش چیز نامربوط همچوی می‌شود از قبیل آنچه در نوشته «دکتر محمود جعفری دهقی» دیدید!

«دُكْتُر مَحْمُود جَعْفَرِي دِهْقِي» جايِ دِيگَرِ هَمِين مَقَالَتَك نُوْشْتِه اَسْت:

«... در اواخر جنگ جهانی دوم (۱۹۴۴)، هنگامی که مینورسکی از مدرسه السنه شرقیه لندن بازنشسته شد، آرتور جان آربری برای تدریس زبان و ادبیات فارسی به جای او انتخاب شد، که توانست کرسی مستقل زبان و ادبیات فارسی را در این دانشگاه ایجاد کند. او هم چنین انجمن خاورشناسان بریتانیا را تشکیل داد. تسلط به زبان‌های شرقی، به ویژه عربی و فارسی، موجب شد که آربری آثار گرانبها در این زمینه تدوین کند. ترجمه او از قرآن کریم در زمره بهترین ترجمه‌های قرآن به شمار می‌رود. افزون بر این، در کنار تحقیقاتش راجع به نظم و نثر فارسی، ترجمه و توضیح دو باب اول گلستان سعدی از آثار ارزنده اوست.» (ص ۵۵ و ۵۶).

می نویسم:

جُز دو سِه سَطْرِ آخِر، بِرِاسْتِي اَلْباقِي چِه رَبْطِي بِه مَقَالَهُ «رئيس هَيْئَتِ مُدِيرَه اَنْجَمَنِ عِلْمِي ايرانِ شِناسانِ ايران» دَارْد؟! ... خُصُوصًا اين كِه آربري، جَانِشِين مِينورسكي باشْد، يا خَلْفِ اِسْكَنْدَرِ مَقْدُونِي يا هِزْمَسِ اَلْهَرَامْسَه يا اَخْتاتونِ مِصرِي، چِه رَبْطِي بِه شَيْخِ سَعْدِي شِيرازِي پِنْدَا مي كُنْد؟! ... نَه بِه اين اِظْناَبْها و نَامَرْبوْطِ نُويسي هَايِ مُمِل، نَه بِه اَن اِيجاَزها و دَرْهَم كَرْدهايِ مُخِل!

بي چاره آن دانشجويِ فَلَک زَدِه كِه بايد مَكْتُوباتِ چُنين اَكادِميسِيْن هائي را سَرْمَشَقِ خويش قَرار دِهْد و اَز چُنين اُسْتاداني دَرَسِ چِگونه نِگَرِيَسْتَن و چِگونه اَنْدِشِيدَن و چِگونه نُوْشْتَن بِگيرِد! ... بي چاره تر اَمثالِ مَن خِواننْدَه طالِبِ عِلْم كِه اَز قَرْدَا و قَرْدَاها بايد اَز خِوانِ اِفاضاتِ چُنان دَانِشجويان و دَسْتِ پَرُوْزْدگاني نِواله بَرِچِينيم و زَلَه بَرِباييم!

تو گویی اینک حال و هوای سَيِّد عَلِي صَيْدِي طَهْراني، سَرائِنْدَه كَم گُوي و نازُك خيالِ سَدَه باذْهَم هِجْري، را بَهْتَرَك دَرمي يابيم، اَن جا كِه سُروْدِه بود:

آيينه تار و آينه داران تمام لال

طوطی چه یاد گیرد ازین بی کماله؟!۱

«دُكْتُر مَحْمُود جَعْفَرِي دِهْقِي» دَر بارَه رسالَه مَعْرُوفِ پروفِيسور هائِري ماسِه (۱۸۸۶-۱۹۶۹ م.) دَر بابِ سَعْدِي نُوْشْتِه اَسْت:

«بعدها این اثر را غلامحسین یوسفی به فارسی ترجمه کرد» (ص ۵۳).

۱. دیوان صیدي طهراني، به کوشش: مُحَمَّد قَهْرمان، ج: ۱، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴ ه.ش. ص ۷۵.

می‌نویسم:

خلاف به عَرَضِشان رسانیده‌اند!

کتابِ مَأْسُوفِ عَلَیْهِ هائری ماسیه را دُکُتْرُ غَلَامُحْسِنِ یوسُفِی به تَنهائی به فارسی تَرْجَمَه نکرده و دُکُتْرُ مُحَمَّدِ حَسَنِ مَهْدَوِی اَزْدَبیلی نیز شَرِیکِ آن تَرْجَمَه بوده است و نامش هم کِنارِ نامِ مَرْحُومِ یوسُفِی بَرِ رُویِ جِلْدِ و صَفْحَه‌ عُنْوانِ آن کتاب نَقْشِ بَسْتَه؛ فَلِیَصْصَحْ!

«دُکُتْرُ مَحْمُودِ جَعْفَرِی دِهْقِی» نوشته است:

«آنتوان سنسسه داستانی از سعدی را نقل می‌کند و از آن برای انتقاد از جامعه اواخر قرن هفدهم بهره می‌جوید. در این داستان، شاعری به وصف رئیس دزدان می‌پردازد و او را در شغل شریف دزدی تشویق می‌کند؛ چرا که دزدان کوچک دزدان واقعی نیستند، دزدان بزرگ اند که آفت جامعه به شمار می‌روند. البته، این داستان مربوط به گلستان سعدی است که یکی از شعرا در دل زمستان، پیش امیر دزدان می‌رود و او را ثنا می‌گوید ... (گلستان، ۴/۱۰)» (ص ۵۳).

می‌نویسم:

نَحْسُتِ بَکْوِیم: مراد از آن رَمَز و کُوتَه‌نِوِشْت «گلستان، ۴/۱۰» که گُشودَنَش به ذِکَاوَتِ خِواننده صَاحِبِ کَرَامَتِ حِوَالَتِ گُشْتَه است، "حِکَايَتِ دَهْمِ از بابِ جَهازِمِ گُلِستانِ سَعْدِی" است.

بشیر خوب! ... أَضَلِ حِکَايَتِ سَعْدِی این است:

«یکی از شعرا پیش امیر دُزْدان رَفْت و تَنایی بَرِو بَگُفْت. فَرَمُود تا جامه آزو بَرِکُتُند و آز دِه دِه بَدَر کُتُند. مِسکین بَرَهْنه به سَزْما هَمی رَفْت. سَگان دَر فَقَايِ وَی اَفْتادُند. خِواشْت تا سَنگی بَرِدارد و سَگان را دَفْع کُند، دَر رَمِینِ یَخِ گِرِفْتَه بود؛ عَاجِز شُد. گُفْت: این چه حَرامِ زاده مَرْدُمانُند! سَگ را گُشاده‌اند و سَنگ را بَسْتَه! اَمیر از عُرْفَه بَدید و بَشَنید و بَحْندید. گُفْت: ای حَکیم! آز مَن چِیزی بَخِواه. گُفْت: جامه خود می‌خواهم، اَگَر اِنْعامِ فَرْمایی! رَضِپنا مَن نِوَالِکِ بِالرَحِیلِ!

اُمیدوار بُوَد آدمی به خَیْرِ کَسان

مَرا به خَیْرِ تُو اُمید نیست؛ سَزْ مَرسان!

۱. نَگَر: تَحْقِیقِ دُبَّارَه سَعْدِی، هائری ماسیه، تَرْجَمَه: دُکُتْرُ غَلَامُحْسِنِ یوسُفِی - و دُکُتْرُ مُحَمَّدِ حَسَنِ مَهْدَوِی اَزْدَبیلی، ج: ۲، تهران: اِنْتِشاراتِ تِوس، ۱۳۶۹ ه.ش.

سالار دُزدان را برو رَحْمَت آمد و جامه باز فرمود و قباپوشتینی برو مزید کزد و درمی چَند.^۱

اکنون می‌پُرسیم: آیا این حکایت را همان داستانی «آنتوان سنسسه» قلم توان داد که «دکتر محمود جعفری دهقی» نقل کرده است؟!

خود بخوانید و داوری کنید! ... آشکارا ببینید که باز هم «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» خبط کرده است! ... هائری ماسه در کتاب کهنه ولی مایه ورش درباره سعدی، تصریح کرده است که خود سنسسه قصه خویش را «مفتبس» از گلستان قلم داده است.^۲ روان‌شاد دکتر حدیدی در کتاب از سعدی تا آراگون بشخ‌تر در این باب قلم زده است^۳ و نسبت دو حکایت سعدی و سنسسه را - که شاعر آن نیز «حافظ» نام دارد! - بدزستی نشان داده و تحلیل کرده و فراموده است که قصه سنسسه چه اقتباس آزادی است و کجاها و چه مایه با داستان گلستان سعدی مناسبت دارد.

«رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» که هیچ منبعی از برای افاضت خویش نشان نداده است!؛ لیک به نظر می‌رسد نوشته وی تلخیص ناشیانه صفحات ۸۴ تا ۸۶ از کتاب مرحوم دکتر حدیدی باشد که اولاً، در غیاب هرگونه ارجاع، صبغه «انحلال» یافته است، و ثانیاً، یک بیان دقیق علمی را در باب کم و کیف یک اقتباس خلاقانه ادبی، تبدیل کرده است به گزارشی نقل حکایتی از سعدی در نوشته‌ای فرانسوی؛ که تازه به هنگام مقایسه، جویندگان نکته سنج را - و حتی دانش آموز بی دست و پایی چون مرا - متوجه ناراستی مدعا می‌گرداند!

«دکتر محمود جعفری دهقی» نوشته است:

«... ایران‌شناسان برجسته‌ای از کشورهای وابسته به اتحاد جماهیر شوروی، نظیر ارمنستان، آذربایجان، گرجستان و تاجیکستان، دل بسته آثار شیخ شیراز بوده‌اند و آثار او را به زبان‌های خود ترجمه کرده‌اند.» (ص ۵۷).

می‌نویسم:

یا للَعَجَب! ... آیا مرتبه بی‌اطلاعی استاد «زبان‌های باستانی» دانشگاه تهران و جز آن، از قلم زو زبان‌های ایرانی، تا بدان جا است که نداند مردم تاجیکستان فارسی زبان‌اند؟!

۱. کَلْبُزَه‌های سعدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه. ش.، ص ۱۲۵.

۲. یگر: تحقیق درباره سعدی، مایه، ترجمه: یوسفی - مهدوی آزدبیلی، همان ج، ص ۴۰۹.

۳. یگر: از سعدی تا آراگون (تأثیر ادبیات فارسی در ادبیات فرانسه)، جواد حدیدی، ج: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳ ه. ش.، صص ۸۴-۸۶.

شاید هم ایرج شیرین‌سُخَن - عَفَرَ اللهُ لَهُ! - راست می‌گفت که:

به دُنیا نیست چیزی شَرَطِ چیزی
ز مَن بِشَنو اگر اَهْلِ تَمیزی!

هَزَجَنَد ما را در بابِ اِطْلَاعِ از این امور هیچ‌گاه دَعْوِی هَم سَرِی با «رئیس هیئت مدیره اَنْجَمَنِ عِلْمِیِ ایرانِ شناسانِ ایران» نتواند بود، صِرْفاً جَهَت - چه می‌دانم؟! - «یادآوری!»، مَعْرُوض می‌دارم که:

زبان مَزْدَمِ تاجیکستان، فارسی تاجیکی، گونه‌ای از گونه‌های فارسی نو (دری) است و تاجیکان در واقع هَم زَبانانِ ما و سَعْدی اند؛ و نه تنها آثارِ سَعْدی را به زبان خود ترجمه نمی‌کنند، این بسا بَعْضِ تعابیرِ موجود در آثارِ شیخِ اَجَل را هم بِمَرَاتِبِ دَقِیقِ تر از کسانی چون «رئیس هیئت مدیره اَنْجَمَنِ عِلْمِیِ ایرانِ شناسانِ ایران» فَهَمِ کنند!^۲

۱. تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاگان او، به اهتمام: مَحْجُوب، همان ج، ص ۸۹، ب ۳۲۹.

۲. نمونه را واژه «مَسْحی» که در سُخَنِ سَعْدی دیده می‌شود و از برای عامه ما باشنندگان ایران سیاسی امروز چندان آشنا نیست، در پهنه جغرافیائی ایران کهن و ایرانِ فَرَهنگیِ بگلی مَهجور نَشده و در زبان تاجیکان، و از جمله: تاجیکانِ بُخارا، واژه مَعْرُوف و آشنائی است. در دُوُمین بابِ گِلِستانِ سَعْدی می‌خوانیم:

دَلَقْتَ به چه کار آید و مَسْحی و مُرْقَع؟!

خود را ز عَمَلِ های نِکوهیده بَری دار

(کَلْبَاتِ سَعْدی، به اهتمام: فُروغی، ج: ۱۵، آمیزگبیر، ۱۳۸۹ ه. ش.، ص ۷۸).

مَعْنای این واژه «مَسْحی» - که در شِعْرِ اَنُورِی و مِضْبَاحِ الأَرواحِ شَمْسِ الدِّینِ مُحَمَّدِ بَرْدَسَیْرِ کِزَمانی و بَعْضِ دیگر مَثَن‌های قَدیمِ فارسی هم آمده است -، بر بیشینه اَدبِ دوشستان ما نیز نیک روشن نیست و اَلتَّهَابِ هَمین اندازه می‌دانند که نوعی پای‌پوش است. ... وانگهی، خَبَر داریم که تا هَمین اَدوارِ اَخیرِ غالِبِ مَزْدان و هَمه زَبانِ بُخارای شَرِیف، پای‌پوشی از تیماج نَزَم می‌پوشیده‌اند که پاشنه بَرَجَشته نَداشته است و چیزی بوده است کما بیش به مَثَلِ جُورابِ ساقِ بَلَنَد و سِوای موزه و کَفَش، و پای را با هَمان پای‌پوش در کَفَش می‌کرده‌اند. این پای‌پوش را «مَحْسی» می‌خوانده‌اند که مَصْحَف «مَسْحی» است و نِسَبَتش به «مَسْح» از آن جاست که در مَدَهَبِ سُنَّیانِ بُخارا که بیشینه مَزْدَمانِ آن سامان اند، «مَسْح» بر روی آن، مانند مَسْحِ بَر موزه («المَسْحِ عَلَی الخُفِّ»)، روا شُمُزده می‌شده است؛ بَر خِلافِ فِقهِ شِیعهِ که چُنین مَسْح‌ها را رِوَا نَمی‌دارد. ... باری، آن واژه «مَسْحی» که از برای اُمثالِ ما قَدری غَرِیب است، از برای تاجیکان نیک آشنانست. در فارسیِ اَفغانِستان نیز، این واژه «مَسْحی»، به سه ریختِ «مَسْحی» و «مَحْسی» و «مَسی» به کار می‌رُود.

این هم که شیخِ اَجَلِ سَعْدی، «دَلَقی» و «مَسْحی» و «مُرْقَع» را هَم زَدِیفِ گَزَدانیده و به مَثابَتِ پِوشاکِ اَهْلِ صِلاحِ یاد کرده است، باز در رِفْتارِ هَمان تاجیکانِ بُخارا گِواهِ دازد؛ چه، می‌دانیم که در آن جا عَلَی الخُصُوصِ مَزْدَمانِ خُداآتِزس و پِزِهیزگار و مُقَدِّد - اَعَم از مَزْد و زَن - به پِوشیدَن «مَسْحی» اِهْتِمَامِ داشته و آن را تا هَنگامِ خواب در پائی می‌داشته‌اند. ... در مِضْبَاحِ الأَرواحِ شَمْسِ الدِّینِ مُحَمَّدِ بَرْدَسَیْرِ کِزَمانی هم، در ضَمَنِ بَیانِ هِیأت و طَریزِ لِباسِ پِوشیدَن صِوفیانه یکی از پیران، از «مَسْحی» سُخَنِ رَفْتِه است؛ پیری که شَمَلَه فُقر بر سر بَشته و خِرَقه در بَر کَزده و سِجاده صِوفیانه بَر دوش گِرفْتِه و «مَسْحی» در پا داشته است. ... پِنْدانست که «مَسْحی»، در آن روزگار، اَشکارا از نمادهای پازسانی و رُهد و تَقَشْفِ بوده است.

ناگفته نماند که پِوشیدَن «مَسْحی»، تا هَمین اَواخرِ در تَرکِیته نیز مَعْمول بوده است؛ با این همه سِوای بُمستوی، در شِیخِ گِلِستان، در توضیح «مَسْحی» بَیْتِ سَعْدی، آن را «مَسْحی» خوانده و به «مَسْح» به مَعْنای «پلاس» مَنسوبِ اِنگاشته و «مَسْحی» را لِباسی قَقیارنه و پِلاسین شُمُزده است و عَلَی الظَّاهِرِ در این همه به خَطا رَفْتِه.

«دُكْتُرِ مَحْمُودِ جَعْفَرِي دِهْقِي» نُوْشْتَه اَسْت:

«... گردانندگان کمپانی هند شرقی، برای شناخت بیش تر هند، ناچار به آموزش زبان فارسی بودند...» (ص ۵۵).

می نویسم:

بیهوده اینتظار داشتیم «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران شناسان ایران»، به جای «ناچار به آموزش زبان فارسی بودند»، بنویسد: «از آموزش زبان فارسی ناچار بودند»؛ آن سان که نمونه را قائلی در چکامه ای می گفت:

وَزیرا! صَاحِبَا! صَدرا! دَرین اَبیَّاتِ جانِ پَرور
دو نَقْصائِست پَنهانی که ناچارَم ز تَبیینش^۱

و برین اُسلوبِ بیان - به تعبیر بهار: - «آفرین کند کسی / که پارسی شناسد و بهای او»^۲!

«دُكْتُرِ مَحْمُودِ جَعْفَرِي دِهْقِي» نُوْشْتَه اَسْت:

«... ترجمه و تحقیق در ادبیات فارسی از سوی عده ای، چون ماهان و لمسدن، آغاز شد...» (ص ۵۵).

می نویسم:

همین جمله کوتاه چند جای تأمل دارد؛ لیک تنها بدین بسنده می کنم که: آیا «ماهان» در این جا دگرگشته «ماکان» نیست؟

"تزنر ماکان" و "مثنوی لامسدن"، تا آن جا که من بنده می دانم، هر دو از طابعان شاهنامه بشمار آند.

تفصیل را، بگر: یادداشتی درباره لهجه بخارایی، دُكْتُرِ اَحْمَدِ عَلِي رَجائی، ج: ۱، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ ه.ش.، ص ۵ و ۶ و ۴۴۲ و ۴۴۳؛ و: زبان فارسی افغانستان (دزی)، علی رواقی - با هم کاری: زهرا اصلانی -، ج: ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۲ ه.ش.، ۱۶۱۱-۱۶۱۳؛ و: مضباح الأرواح، شمس الدین محمد بزدسیری کزمانی، به کوشش: بدیع الزمان فرورائفر، ج: ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹ ه.ش.، ص ۲ و ۳ و ۹۰ و ۹۱؛ و: ویراستار خاموش (ازمغان میثوی ۱)، دُكْتُرِ مَحْمَدِ دِهْقانی، همان ج، ص ۱۵۹ و ۱۶۰؛ و: شیح سودی بر گُلستانِ سَعْدِي، تَرْجَمَه: خیدر خوش طیبت - و: زین العابدین چاوشی - و: علی اکبر کاظمی، ج: ۲، تبریز: مرکز نشر فرهنگی بهترین، ۱۳۷۴ ه.ش.، ص ۴۰۵.

۱. دیوان حکیم قائل شیرازی، بر اساس نسخه میرزا محمود خوانساری، به تصحیح: امیر صانعی (خوانساری)، ج: ۱، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۰ ه.ش.، ص ۴۹۲.

۲. سنن: دیوان اشعار ملک الشعراء بهار (بر اساس نسخه چاپ ۱۳۴۴)، ج: ۱، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۷ ه.ش.، ص ۶۰۳.

مَثِیو لَامْسِدِن / لَمْسِدِن (Mathew Lumsden)، از اُستادانِ اِنگلیسی Fort William College که در دو زبانِ فارسی و عربی دَستی داشت، در اوائلِ سدهٔ نوزدهم میلادی، با اِسْتِمْدادِ از چُنْد تَن از اَدیبانِ شِبْه قارهٔ هِنْد به تَصْحیحِ شاهنامه دَست یازید و در سالِ ۱۸۱۱ م. / ۱۱۹۰ ه. ش. جِلْدِ اَوَّلِ اِین تَصْحیح را در هِنْدوستان با حُرُوفِ سُربی و حَظِّ نَسْتَعْلِیقِ اِنْتِشَار داد ولی به اِتمامِ اِین تَصْحیح توفیقی نیافت. پس از وی، یک اِنگلیسی دیگر، از اَفْسَرانِ فاضِلِ حاضر در هِنْدوستان، به نام تَزْر ماکان / مَکان (Turner Macan)، که مُتَرَجِمِ فَرْمَانِ دِه نیروی نظامی و عَضْوِ اَنْجَمَنِ اَسِیائِی بَنگال بود، در تَصْحیحِ پیشینِ لَامْسِدِن با زَنگِری کَرْد و باز با اِسْتِمْدادِ از مَلایانِ مُسَلِّمانِ هِنْدی دُنبالهٔ کار را کَرِفْت و عاقِبَتِ مَشْنِ کَامِلِ شاهنامه را با مُلْحَقاتی سوذَمَنْد در چهار دَفْتَرِ دَر هِمَانِ هِنْدوستان با حُرُوفِ سُربی و حَظِّ نَسْخِ دَر سالِ ۱۸۲۹ م. / ۱۲۰۸ ه. ش. مُنْتَشِر کَرْد. عَلَی رَغمِ اِمْساک و کازِشکَنی بَعْضِ اِنگلیسیانِ دَر هِنْد و تَمْهیدِ سِوِءِ اَز بَرایِ مُعْطَلِّ نِهَادِنِ اِین کارِ اَز زَنْدِه، هَزینَهٔ مُقابله و تَصْحیح و چاپِ اِین شاهنامه‌ها اَز سویِ دَوْلَتِ هِنْد و پادشاهِ مُسَلِّمانِ اَوْد، نَصِیْرُ الدِّین حَیْدَر، تَأْمینِ شُد و هَمینِ چاپِ ماکان بَعْدِها مَبْنایِ چاپ‌هایِ سِپسینِ ایران و هِنْد کَرْدید.^۱

۴۶۷

آبَنَهٔ پَزُوهِش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی / بهمن و اسفند ۱۴۰۴

اِین از ماکان و لَامْسِدِن / لَمْسِدِن ... اَمَّا «ماهان» کیست؟ ... نَمی دَانَم. ... اِی کاش «رَبِیْسِ هَیئَتِ مَدیرَهٔ اَنْجَمَنِ عِلْمی ایرانِ شِناسانِ ایران» اِین «ماهان» را بَیْشَتَرِکِ مُعَرَفی فَرْموده بود تا ما دِوِشْتارانِ اَدبِ فارسی نِیز، حَقِّ وی را بَرِ دَمْتِ خویِش به جِامی اَوَزْدیم و لَاقِلْ به خَیْرَاتِ گُورِ پَدَرِش چِیزی نِیاز می کَرْدیم!

«دُکْتَرِ مَحْمُودِ جَعْفَری دِهقی» نِوِشْتِه اَسْت:

«... در ژاپن، تسونو کورویانگی گلستان و بوستان را به ژاپنی ترجمه کرد. پس از آن، کاساما و ساوا، در سال ۱۹۳۷، و سپس کاتو و تاکاس نیز به ترجمهٔ گلستان و بوستان سعدی پرداختند. ...» (ص ۵۷ و ۵۸).

۱. نَگَر: شاهنامه، اَبوالقاسمِ فَرْدوسی، به کوشش: جلالِ خالقی مُطَلَق، با مُقَدِّمهٔ: اِحسانِ یارشاطر، دَفْتَرِ یَکَم، ج: ۱، نیویورک، ۱۳۶۶ ه. ش.، ص: «دوازده» و «سیزده»؛ و: شاهنامه، اَبوالقاسمِ طوسی مُتَخَلِّصِ به فَرْدوسی، به سَعی و اِهْتِمَام: کِبْتانِ تَزْر مَکان، کَلکَتَه، ۱۸۲۹ م. / ۱۱۳۳ و ۶۱ و ۶۲؛ و: مِیثُوی و شاهنامه (مَجْمُوعَهٔ مَقالاتِ به مَناسِبَتِ بَسُوْمِینِ جَشْنِ طوس)، ج: ۱، تِهْران: بُنیادِ شاهنامهٔ فَرْدوسی، ۱۳۵۶ ه. ش.، ص: ۹۹.

دُزبارةٔ گُشْتَرَهٔ کارهایِ لَامْسِدِن نِیز نِگَر:

سِیْرُ اِسْلامِ شِناسی دَر اَرُوپا، یوهان فوک، تَرَجْمَهٔ: رَیْطِ سَرخَدی، ج: ۱، تِهْران: مُؤَسَّسهٔ اِنْتِشَارَاتِ اَمیرِکَبیر، ۱۴۰۳ ه. ش.، صص ۱۸۳-۱۸۶.

شایانِ یاد اَوْری اَسْت:

مُتَرَجِمِ اِین کِتابِ فوک، «ماکان» را «میکن» و «لَامْسِدِن» را «لامزدن» می نِویسَد. نِویسِش / خِوانِشِ «مِیکن» (به جِایِ «ماکان») دَر گُفتاری از اُسْتادِ مِیثُوی نِیز دِیده می شَوَد (سَنج: مِیثُوی و شاهنامه، ۱۳۵۶ ه. ش.، ص: ۹۹)؛ لیکِ جِایِ دِیگَر، هَمینِ اُسْتادِ مِیثُوی، هَمَانِ صَبِطِ «ماکان» را اَوَزْدِه اَسْت (نِگَر: دِاشْتانِ رُشْتَم و شَهْرابِ اَز شاهنامه، اَبوالقاسمِ فَرْدوسی، مُقَدِّمه و تَصْحیح و تَوْضیح: مُجْتَبِی مِیثُوی، تِهْران: بُنیادِ شاهنامهٔ فَرْدوسی - وَزارتِ فَرهَنگ و هُنَر، ۱۳۵۲ ه. ش.، ص: ۲۲).

می نویسم:

مَأْسُوفٌ عَلَيَّهِ كُورِيَانِغِي أَنْ قَدْزَهَا هَمَّ كَه حَيَالِ كَزْدَه‌أَنْد "قَدِيمِي" نِيَسْت! ... بَه سَالِ ۱۹۲۵ م. زَادَه شُدَه وَ بَه سَالِ ۲۰۱۴ آز دُنْيَا رَفْتَه اَسْت. ... مَن خُود او رَا دَر كُنْگَرَه جَهَانِي بُزْگِ دَاشْتِ فِرْدُوسِي (دئ‌ماه ۱۳۶۹ ه. ش.). دَر تِهْرَان دِيْدَه بُوْدَم. ... چِگونَه مُمَكِن اَسْت كَارِ تَرْجَمَه‌اي كَه كُفْتَه مِي شُود كُورِيَانِغِي زَادَه بَه سَالِ ۱۹۲۵ آز دُو كِتَابِ گِلْسْتَان وَ بُوَسْتَان فَرَاهَم كَزْدَه اَسْت، مُقَدَّم بَر سَالِ ۱۹۳۷ صُورْتِ گِرْفْتَه بَاشَد؟! ... أَيَا كُورِيَانِغِي گِلْسْتَان وَ بُوَسْتَان رَا دَر دُورَه دُورَه سَالَه نَحْشْتِ عُمَرِ خُويش بَه زَبَانِ زَائِنِي تَرْجَمَه كَزْدَه اَسْت؟! ... أَيَا آن كُودَك يَا رِيْدَكِ زَائِنِي، أَصْلًا فَارَسِي بَلَد بُوْدَه اَسْت تَا بِخُوهَد گِلْسْتَان وَ بُوَسْتَانِ شَيْخِ أَجَلِ رَا بِخُوانَد وَ ...؟! ... مَن "مَحْمُود" نَامِي رَا مِي شِنَاسَم كَه زَمَانِي عَلِي زُؤُوسِ الْأَشْهَادِ ادِّعَا مِي كَزْد دُخْتَرِي شَانَزْدَه سَالَه دَر خَانَه شَان بَاهَم كَارِي بَرَادَرَش اِنِزْرِي هَسْتَه‌اي تُولِيْد مِي كُنْد! ... هَمَه دَانِشْتَنْد كَه حَرْفَش، حَرْفِ مُفْتِ سَفِيْهَانَه‌اي بُوْد. اَكْر هَم خُودَش بَدِيْن سَفَاهْت يَا عَوَايْتِ اِفْرَار نَكَزْد، آز غَايْتِ وَقَاخْت بُوْد وَ بَه بُشْتِ گَرْمِي حِمَايْتِ اَز بَابِ عِنَايْتِ ... بَارِي، «دُكْتَرِ مَحْمُودِ جَعْفَرِي دِهَقِي» كَه لَابَدِ اَز آن جُورِ حَرْفِ هَا نَمِي زَنْد؟! ...

می افزایم:

دَر كِتَابِ اِيْرَانِ شِنَاسِي دَر زَائِنِ كَه دُكْتَرِ هَاشِمِ رَجَبِ زَادَه فَرَاهَم كَزْدَه اَسْت - وَ دَر اِيْن قَلَمِ زُوِ مُطَالَعَاتِ، هَمَاگان مِي دَانَنْد كَه اِيْن دُكْتَرِ هَاشِمِ رَجَبِ زَادَه آز آگَاة تَرِيْنِ اِيْرَانِيَانِ اَسْت بَه كَارِ وَ بَارِ اِيْرَانِ پَزُوْهَانِ زَائِنِي -، آز فَعَالِيَّتِ عِلْمِي اُسْتَادِ كُورِيَانِغِي دَر بَارَه سَعْدِي يَاد شُدَه؛ وَ لِيْ آن فَعَالِيَّتِ، نَه تَرْجَمَه گِلْسْتَانِ وَ بُوَسْتَانِ شَيْخِ، كَه وِيژَه سَاخْتِنِ فُصْلِي اَسْت آز يَكِ كِتَابِ بَه شِنَاسَانِيْدِنِ اَحْوَالِ وَ اَثَارِ شَيْخِ سَعْدِي وَ پَايْگَاةِ او.

أَيَا دُكْتَرِ رَجَبِ زَادَه كَارِ تَرْجَمَه گِلْسْتَانِ وَ بُوَسْتَانِ رَا بَا اِيْنِ اَهْمِيَّتِ اَز قَلَمِ اَنْدَاخْتَه اَسْت يَا ...؟! ... اِحْتِمَالًا هَمَانِ «يَا»!

۱. يَكْر: اِيْرَانِ شِنَاسِي دَر زَائِنِ (بِگَاةِي بَه تَارِيخِچَه اِيْرَانِ شِنَاسِي وَ تَلَاَشِ هَايِ اِيْرَانِ پَزُوْهَانِ زَائِنِ اَز نِيْمَه دُوْمِ سَدَه نُوْرْدَه هُـ[م] نَاكُونِ)، هَاشِمِ رَجَبِ زَادَه - بَا بَيُوُسْتِ: فِهْرِيَسْتِ اَثَارِ چَاپِ شُدَه اِيْرَانِ پَزُوْهَانِ زَائِنِي، بَه كُويشِش: كِبْجِي نِه‌اُورَا -، ج: ۱، تِهْرَان: مَرْكَزِ دَائِرَه‌الْمَعَارِفِ بُزْگِ اِسْلَامِي (مَرْكَزِ پَزُوْهَشِ هَايِ اِيْرَانِي وَ اِسْلَامِي)، ۱۳۸۹ ه. ش.، ص: ۱۷۴.

۲. گُذْشْتَاگانِ جِكَايْتِ كَزْدَه‌اَنْد:

خَلِيْفَه كَنْبَرِي رَا كُفْت: تُو بَكْرِ هَسْتِي يَا نَيْبِ (ا/ كَالْمِ / كَالْمَه)؟ كُفْت: هَمَانِ "يَا" هَسْتَم!

اُسْتَادِ بَهَاءِ الدِّيْنِ خُرْشَاهِي اَنْ بُوْنِ مَايَه رَا اِيْنِ سَانِ بَه نَظْمِ كَشِيْدَه اَسْت:

«مِي گُفْتِ رِخِ كَنْبَرِ زَبِيْبَا هَسْتَم

دَر نَزْدِ خَلِيْفَه بِي مَحَا بَا هَسْتَم

بیاییم بر سر «کاساما»:

دکتر رجب‌زاده از ترجمه‌های «کاساما» از گلستان و بوستان یادی نکرده است. ... چرا؟ ... نمی‌دانم! ... به جایش از «کازاما» یاد کرده که نخستین وزیرمختار ژاپن بوده است در ایران و سفرنامه‌اش هم به زبان فارسی به ترجمه خود دکتر رجب‌زاده انتشار یافته است و ما هم دیده‌ایم و وارسیده. ... این «کازاما» ی ژاپنی البته سُطوری چند دُزبارة اَهَمِّیَّتِ سَعْدی در ایران و اَهَمِّیَّتِ آثارِ سَعْدی در شناختِ ایرانیان نوشته است که خواندنی است.^۱ ... نَکُنْدُ شُما هَم مِثْلِ مَن بَدین خِیالِ اُفتاده‌اید که شاید آن «کاساما»، همین «کازاما» باشد و اصلاً ترجمه گلستان و بوستان هم نداشته باشد؛ بلکه این ترجمه‌ها را هم به مناسبت همین چند سُطری که دُزبارة سَعْدی نوشته است، طوقِ گُزْدَنِ سُرُگُذُشْتَشِ کُزده باشنند؟! ... یَعْنی: تَمَخَّصُ الْجَبَلِ قَوْلًا فَاذَا (کوه را زادن گرفت و موش زاد)؟! ... خُلاصه، کوه موش زاید؟! ... مَن نَمی دَانم!

دیدید که به فرموده «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران»، «... کاساما و ساوا، در سال ۱۹۳۷، و سپس کاتو و تاکاس ... به ترجمه گلستان و بوستان سعدی پرداختند. ...».

۴۶۹

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

«خیرت اندر خیرت آمد این قصص!»^۲ ... بر حسب این فرمایش، ترجمه / ترجمه‌های کاتو پس از ۱۹۳۷ صورت گرفته است؛ حال آن که به گزارش دکتر رجب‌زاده «کاتو» ترجمه گلستان را به سال ۱۹۲۲ منتشر کرده است. البته مسلم نیز نیست که این ترجمه مستقیماً از روی متن فارسی صورت پذیرفته باشد. این هم بماند که در کنار شیفتگی عربی «کاتو» به گلستان و گزارش‌های جالب توجه وی از شیفتگی مسلمانان بدین کتاب ارجمند، شناخت او از شیخ اجل سعدی بسیار ناتمام بوده است؛ تا آن‌جا که - نمونه را - خیال می‌کرده است شیخ ما، سعدی، زبان فارسی را در چهل سالگی، آن هم در بغداد، فراگرفته است!!!^۳

پرسید که بکر بوده‌ای یا بیوه؟

پاسخ دادش که من همان "یا" هستم»

(مجموعه اشعار بهاء‌الدین خرمشاهی - چقدر آسمان دازم -، تدوین: عارف خرمشاهی، ج: ۲، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۴۰۲ ه. ش.، ص: ۴۷۰).

(نیز بنگر: نهایة الأرب فی فنون الأدب، شهاب‌الدین أحمد بن عبدالوهاب التویری، القاهرة: المؤسسة المصرية العامة للتألیف و الترخیم و الطباعة و النشر - نسخة مَصَوَّرَة عَنْ طَبْعَةِ دارالکتب مَعَ اسْتِذْراکاتِ و فَهاریسِ جَامِعَة -، ۱۸/۴ هـ؛ دولة النساء: معجم ثقافی، اجتماعی، لغوی عن المرأة، عبدالرحمن البزوفی، بعنایة: بسام عبدالوهاب الجابی، ط: ۱، بیروت: الجفان و الجابی للطباعة و النشر - دار ابن حُزْم، ۱۴۲۴ هـ. ق.، ص: ۵۸۳، ش: ۱۳۶۸).

۱. بنگر: ایران‌شناسی در ژاپن، هاشم رجب‌زاده، ج: ۱، ۱۳۸۹ ه. ش.، ص: ۱۶۸.

۲. مثنوی مغنوی، به تصحیح و مقدمه: مُحَمَّد عَلی مُوَجِد، همان ج، ۲/ ۹۹۸، ص: ۴، ب: ۳۸۰۶.

۳. بنگر: ایران‌شناسی در ژاپن، رجب‌زاده، ج: ۱، ۱۳۸۹ ه. ش.، ص: ۱۶۹ و ۱۷۰.

و اَمَّا «تاکاس» که «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» در کنار «تاکو» از او یاد کرده است و اهتمام به ترجمه گلستان و بوستان را بدیشان نسبت داده:

این «تاکاس»، علی‌الظاهر همان «تاکاسه» است که به گزارش دکتر رجب‌زاده به سال ۱۹۴۸ م. ترجمه‌ای از گلستان سعدی انتشار داده و گذشته از لغزش‌ها و بدفهمی‌هایش، گویا گلستان را از روی ترجمه فرانسو آن نیز به ژاپنی ترجمه کرده است.^۱

باری، چنان که اشارت رفت، بنا بر گزارش دکتر رجب‌زاده، «کاتو» و «تاکاسه»، هر دو، گلستان را به ژاپنی ترجمه کرده‌اند. پس چرا در مرقومه «دکتر محمود جعفری دهقی» می‌خوانیم: «به ترجمه گلستان و بوستان سعدی پرداختند»؟! ... گزارش دکتر رجب‌زاده ناقص است یا سخن «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران»، بی‌بنیاد و بر باد؟!

برگردیم به نوشته «دکتر محمود جعفری دهقی» و پَریشانی‌های ذهن‌آشوبی که در این میانه نظرگیر می‌گردد. ... بیابید دوباره بخوانیم:

«... در ژاپن، تسونو کورویانگی گلستان و بوستان را به ژاپنی ترجمه کرد. پس از آن، کاساما و ساوا، در سال ۱۹۳۷، و سپس کاتو و تاکاس نیز به ترجمه گلستان و بوستان سعدی پرداختند. ...»

درباره «کورویانگی» و «کاساما (؟) / کازاما» و «کاتو (؟) / کاتو» و «تاکاس (؟) / تاکاسه»، چیزهایی عرض کردیم. می‌ماند «ساوا» که او نیز به فرموده «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران»، از کسانی بشمار است که «به ترجمه گلستان و بوستان سعدی پرداختند».

بنا بر گزارش دکتر رجب‌زاده^۲، ساوا، صاحب یکی از ترجمه‌های معتبر گلستان است به زبان ژاپنی؛ و ترجمه وی، نخستین ترجمه ژاپنی گلستان سعدی است که از روی خود مثنی فارسی کتاب صورت پذیرفته است. وانگهی، اولاً، عبارت «دکتر محمود جعفری دهقی» موهم آن است که ساوا درباره بوستان نیز کاری کرده باشد؛ حال آن که گزارش دکتر رجب‌زاده فقط از ترجمه گلستان آگهی می‌دهد؛ ثانیاً، «دکتر محمود جعفری دهقی»، اهتمام ساوا را به سال ۱۹۳۷ م. منسوب می‌دارد، ولی در گزارش دکتر رجب‌زاده، ساوا ترجمه خود را به سال ۱۹۵۱ م. عرضه کرده است. ... چه باید کرد؟!

۱. بگر: همان، ص ۱۷۱.

۲. بگر: همان، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

از این‌ها گذشته، «دکتر محمود جعفری دهقی» در دو سه سطر که درباره سعدی پژوهی در ژاپن قلم‌انداز کرده، این همه عت و سَمین گفته است و مُشتی اُغلاط و اُغلوپات را در هم بافته ولی از «معتبرترین و دقیق‌ترین ترجمه ژاپنی گُلستان» که فراهم‌آورده یکی از دل‌دادگان سعدی در ژاپن (اُستادی بَرَجسته به نام «رئیحی گامو») است و از سال ۱۹۵۳ م. تاکنون باها چاپ شده و بشمار مورد توجّه ادب‌دوستان قرار گرفته است، هیچ یادی نکرده است... چرا؟! ... نمی‌دانم! ... راستی «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران»، از عالم ایران‌شناسی بی‌اطلاع است یا کج سلیقه است یا...؟!

«دکتر محمود جعفری دهقی» نوشته است:

«... در لهستان، ... اوتو نیووسکی، با استناد به متن ترکی، ترجمه‌ای ... از گُلستان

منتشر کرد. ...» (ص ۵۸).

می‌نویسم:

۴۷۱

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

اولاً، آن‌گونه که در کتاب ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن آمده است، نام این ترجمان، «اوتو نیووسکی» (کذا) نیست؛ بلکه «اوتو نیووسکی» (Otwinowski) است.^۲

ثانیاً، «متن ترکی» دیگر چیست؟ ... گُلستان سعدی یک «مثن» بیشتر ندارد که آن هم به زبان فارسی است. ... آیا منظور نویسنده آن است که ترجمه‌ای ترکی از گُلستان در دست مزد لهستانی بوده و او از روی آن (ترجمه واسطه) کتاب سعدی را ترجمه کرده است؟ ... خوب؛ اگر مقصود همین است، چرا این را به فارسی مفهوم و درست و سزراست نمی‌نویسد؟! ... البتّه:

که پدید است در جهان، باری

کار هر مزد و مزد هر کاری!^۳

۱. نگر: همان، صص ۱۷۳-۱۷۵.

۲. نگر: ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن، ویراسته: رودی متی و نیکی کدی، ترجمه: مُرتضی اُسعدی، ج: ۱، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۱ ه.ش، ص ۲۶۳.

۳. حدیقه الحقیقه، مجدود بن آدم سنائی غزنوی، مقدمه و توضیح و تعلیقات و فهرست‌ها: دکتر مُحَمَّد جعفری یاحقی - دکتر سید مهدی زرقانی، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۷ ه.ش، ۵۹۱/۱، ب ۹۰۸۸، با نویسی «بدید» در تعلیقات همان کتاب (۱۳۳۵/۲) «پدیده» ضبط کرده‌اند.

«بدید» البتّه درست تواند بود؛ لیک ما چون دیدیم طابعان حدیقه‌گویا در خوانش خویش یک‌دله نیستند و در مثن چیزی نوشته‌اند و در تعلیقه چیز دیگر، روا شُمریم همان خوانش مشهور «پدید» را بیاوریم که بر اُسسته اهل ادب دایر است و سایر، و در طبع کلیله بهرامشاهی نیز، در ضبط این بیت سنائی، مُختار اُستاد اُنوشه‌یاد مُجتبی مینوی و جز او بوده است (سنج:

در همان کتاب ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن، دَرَباره «اوتوینووسکی» (Otwinowski) و تَرْجَمَه‌اش از گِلِستان، به زَبانِ اَدَمِي زاد چُنين نِوِشْتَه‌اَنَد:

«... منبعِ اَصْلِي او تَرْجَمَه تَرْكِي گِلِستان بوده است، نه اَصْلِ فارسيِ آن.»^۱

دیدید؟! ... به هَمين راحْتِي!

«رئيس هَيْئَتِ مَدِيرَه اَنْجَمَنِ عِلْمِي ايرانِ شِناسانِ ايران»، شَخْ هَاي «احمد سودي بوسنوي» را بَر گِلِستان و بوستان، دَر زُمْرَه فَعَالِيَّتِ هَاي ايرانِ شِناسانِ دَر «يوگسلاوي» قَلَم داده اَسْت (نِگَر: ص ۵۹).

مِي نِوِيسَم:

قَلَم دَاذَن عَالِمَانِ قَدِيم و سُنْتِي مُسَلْمَانِ دَر زُمْرَه «ايرانِ شِناسان» مُصْطَلَحِ كه نام و عِنْوَانِشان مَفْهُومِ دِیْگَرِي دَازد، قَدْرِي بَارِد اَسْت. اَخِرُ سَوْدِي بِيْسْتَوِي يا خَانِ اَرْزُو يا عَبْدُالْقَادِرِ بَعْدَادِي را نَمِي تَوَان با كَسَانِي چُون يان رِيپكا و اِدوآرد براون و ولاديمير ايوانف و هَلْموت رِيْتَر و رنه گيرشْمَن و فريْتز ماير و بَرْتولْد اِشپولر و والْتِر هِيْنْتز و ولاديمير لوكونين و اَلِكْسَانْدِر بولدرروف و يُوگْنِي اِدوآردويچ بَرْتلس و كورويانگي و ... و ... هَم قَطَار دَانِست. ... سَوْدِي و اَرْزُو و بَعْدَادِي دَرَباره زَبانِ فَازَسِي و فَرْهَنْگِ ايراني مَطالعه و كُنْدوكاو مِي كَزْدَنْد و بِالطَّبْعِ ايرانِ شِناس به مَعْنايِ لُغَوِي اَن بُوذْنْد و لِي وَفْتِي اَز مَطالعاتِ ايرانِ شِناسانِ غَيْرِايراني و جِهانِ ايرانِ شِناسِي به مَعْنايِ اِصْطِلاحِي اَش حَرْفِ مِي زَنِيم، مَقْصُودِمان كُستَرَه فَعَالِيَّتِ هَايِ هَمَانِ رِيپكا و ايوانف و كورويانگي و اَمثالِ ايشان اَسْت و هَرگِز سَوْدِي و اَرْزُو و بَعْدَادِي را بَدان مَعْنِي كه رِيپكا و كورويانگي "اَجَبِي" مَحْسُوب مِي شَوْنْد، اَز بِيگانگانِ پَرْدازَنْدَه به فَرْهَنْگِ ايراني نَمِي شُمَارِيم. بَخْشِ بُرْزُگِي اَز اَيْن چِگونگِي، اَلْبَتَه مَرْهُونِ پَيُوْسْتِگِي فَرْهَنْگِي بِخُصُوصِي اَسْت كه دَر جِهانِ اِسْلام وُجُود دَاشْت، و دَر زَمَانِ رِوائِي اَيْن پَيُوْسْتِگِي، بِالطَّبْعِ ما بَدان مَعْنِي كه فُلان هَلُنْدِي يا بَهْمَانِ رُوسِي را بِيگانَه قَلَم مِي دَاذِيم، مَرْد و زَنِ لاهوري يا دِهْلَوِي يا بَعْدَادِي يا قَوْنُوِي و اَمثالِ ايشان را "اَجانب" نَمِي شُمُرْدِيم. ... حَتِي با صَرْفِ نَظَرِ اَز پَيُوْسْتِگِي فَرْهَنْگِي جِهانِ اِسْلام، هِرودوت يا كِرْتَنْفَن را نيز اِگَر كَسِي جُزُو جَرَبانِ "ايرانِ شِناسِي" مُصْطَلَحِ بَشْمَارَد و با "ريپكا" ها و "كورويانگي" ها هَم قَطَار كَزْدَانْد، بَارِدِي كَزْدَه اَسْت؛ گو نَكُنْد! ... صَد اَلْبَتَه فَهْمِ اَيْن نازْكي ها، جُز دَانِش، سَرِ سوزَن ذَوْفِي نيز مِي خِواهد!

۴۷۲

آينه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دي/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

تَرْجَمَه كَلِيلَه و دِمْنَه، اِنْشايِ اَبوالْمَعالي نَصْرالله مَشْشِي، تَضْحِيح و تَوْضِيح: مُجْتَبِي مِيْئُوِي طَهْراني، ج: ۸، تَهْران: مَوْسَسَه اِنْشِياراَتِ اَميركَبير، ۱۳۶۷ ه.ش.، ص ۳۶۸؛ و: كَلِيلَه و دِمْنَه، تَرْجَمَه: اَبوالْمَعالي نَصْرالله بِنِ مُحَمَّدِ مَشْشِي، تَضْحِيح و تَخْفِيْق: حَسَن زَاذَه اَمَلِي، ج: ۱، قَم: مَوْسَسَه بُوْسْتانِ كِتَاب، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۴۷۳.

۱. ايرانِ شِناسِي دَر اَرْوپا و ژاپن، وِبراشْتَه: رُودِي مَتِي و نِيكِي كَدِي، تَرْجَمَه: مُرْتَضِي اَسْعَدِي، هَمَان ج، ص ۲۶۳.

باری، سودی، دانشی‌مزدی بود سرآمد از قلم‌زو امپراطوری بزرگ عثمانی؛ و آن زمان که سودی بود (قرن دهم هجری)، یوگسلاوی نبود؛ تا چه رسد به ایران‌شناسی در یوگسلاوی! ... آن زمان که سودی زاده شد، بوسنی / بوسنی، بخشی از آن امپراطوری بزرگ مسلمان بود که زبان اولش ترکی بود؛ لیک فازیسی نیز - گاه حتی هم‌دوش ترکی - در آن پهنه مورد اقبال بود و مام‌نامه‌های ادب فازیسی از قبیل گلستان و مثنوی معنوی و دیوان حافظ در مدارس آن به درس خوانده می‌شد. بیشینه اهل دانش و فضل از کودکی با ادب فازیسی آشنا می‌شدند و به زبان فازیسی می‌گفتند و می‌نوشتند و می‌شروند. احتمالاً خود سودی نیز از همان روزگار خردی با ادب فازیسی سر و کار پیدا کرده است و در عین اشتغال بدان بالیده و گوالیده است. ... در شبه قاره هند نیز جایگاه زبان فازیسی و حضور فرهنگ ایرانی چنین بود؛ بل رفیع‌تر و حیتر انگیزتر.

آشنایان به تاریخ زبان و ادب فازیسی نیک می‌دانند که هم در امپراطوری بزرگ عثمانی که قلم‌زو اصلی اش آناتولی و بالکان بود و هم در امپراطوری گورکانی که در شبه قاره هند استقرار داشت، زبان فازیسی، "زبان فرهنگ" بود، و سعدی که شهرت و محبوبیتی کم‌نظیر داشت، آشنای عموم فرهیختگان؛ و بیشینه آوازه بلند شیخ شیراز نیز از همین دو امپراطوری شرقی به مغرب زمین راه یافته است. دو کتاب شریف گلستان و بوستان، در آن دو امپراطوری، چونان درس‌نامه‌های زبان و ادب و اخلاق و فرهنگ به کار گرفته می‌شد و فاضلان به تدریس و توضیح و شرح این دو یادگار کرامند شیخ اجل سعدی اهتمام‌ها می‌کردند.^۱ این عنایت و اهتمام، نوعی عنایت و اهتمام بومی بود و آثار سعدی بخشی از فرهنگ خودی آن بوم و بر شده بود. عنایت و اهتمام سودی بوسنی را به گلستان و بوستان، هرگز نباید با کوشش‌هایی که مثلاً گراف آلمانی در باب این دو کتاب عزیز بهاور مبذول داشته است^۲، قیاس کرد؛ که آن (کار سودی)، کار اهل خانه است و این (کار گراف)، گامی در راه شناختن و شناساندن فرهنگ بیگانه.

«دکتر محمود جعفری دهقی» مقاله خود را چنین به پایان برده است:

۲۱. گر: پنج شاعر بزرگ ایران (برگزیده مقالات دانشنامه زبان و ادب فازیسی، به سرپرستی: اشماعیل سعادت)، به کوشش: مرگان گله‌داری، ج: ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فازیسی، ۱۳۹۹ ه.ش، ص ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲.

۲. کازل هاینریش گراف (1815-1869 م.)، خاورشناسی است آلمانی که در اشتراشبورگ به تحصیل الهیات و در لیپزیگ به فراگیری خاورشناسی پرداخت. ترجمه گلستان (۱۸۴۶ م.) و ترجمه بوستان (۲ ج/ ۱۸۵۰ م.) از آثار اوست. وی متن بوستان را نیز با خواهی در سال ۱۸۵۸ م. به چاپ رسانید. گراف، از مفسران عهد قدیم هم بشمار است و کتاب اشعار تاریخی کتاب عهد عتیق را در سال ۱۸۶۶ م. به چاپ رسانیده است.

نگر: دایرةالمعارف فازیسی، به سرپرستی: علانحسین مصاحب و ...، ج ۲، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی - وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱ ه.ش، ص ۲۳۷.

«... لازم به یادآوری است^۱ که تألیفات یادشده آثار مستقل شیخ اجل به شمار می‌روند و بحث درباره این شاعر و نویسنده نامدار جهانی، در کتاب‌های تاریخ ادبیات یان ریپکا، استوری^۲ ادوارد براون و دیگر مجموعه‌هایی که به تفصیل به شعر شاعران ایرانی پرداخته‌اند، نیاز به پژوهش‌هایی جداگانه، هم چون اثر گران قدر از سعدی تا آراگون جواد حدیدی، دارد.» (ص ۵۹).

می‌نویسیم:

أولاً، بَرِّ خِلافِ إِدْعَايِ «دُكْتُرِ مَحْمُودِ جَعْفَرِي دَهْقِي»، «تألیفات یادشده، آثار مستقل شیخ اجل به شمار» نمی‌روند. بَرِّخِي از آثاری که «دُكْتُرِ مَحْمُودِ جَعْفَرِي دَهْقِي» تا این‌جا یاد کرده است، یا درباره سَعْدِي، یا تَرْجَمَه مُنْتَخَبَاتِي از آثار او بوده است. در مواردی هم تنها تأثیر ادیبان و نویسندگان از سَعْدِي گزارش گردیده است. پس، بحث، مَنحَصِر به «آثار مستقل شیخ اجل» نبوده است؛ و ما بی‌تقصیریم اگر نویسنده خود بی‌خبر است از آنچه تا این‌جا بر قلم رانده است!

ثانیاً، تَأْلِيفِ مُنِيفِ رَوَانِ شَادُ اُسْتادِ دُكْتُرِ جَوَادِ حَدِيدِي (۱۳۱۱-۱۳۸۱ ه.ش.) زیر نام از سَعْدِي تا آراگون، درباره تأثیر ادبیات فارسی در ادبیات فرانسه است. ... چرا درباره فُصولی که امثال ریپکا

۴۷۴

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

۱. کَذَا فِي الْأَضْلُ!!!! ... (رئيس هيئة المديره أنجمن علمي ایران شناسان ایران) چنان تعبیر فرموده؛ لیک اُستادِ آن‌وشه یاد ابوالحسن نجفی (۱۳۰۶-۱۳۹۴ ه.ش.) سال‌ها پیش ما را چنین دراموخته است:

«لازم به تذکر است (و عبارات مشابه آن مانند لازم به ذکر است، لازم به یادآوری است، لازم به توضیح است و جز این‌ها)؛ این عبارت که هر روز بارها در رادیو و تلویزیون، خاصه در تفسیر اخبار، تکرار می‌شود غلط مسلم است، زیرا لازم بودن حرف اضافه "به" نمی‌گیرد، بلکه اساساً بی‌حرف اضافه به کار می‌رود، چنانکه کسی، مثلاً برای نشستن، هرگز نمی‌گوید: "لازم به صندلی است"؛ بلکه می‌گوید: "صندلی لازم است". بنا بر این به جای آن عبارت رایج در رادیو و تلویزیون نیز به سادگی می‌توان گفت: "این تذکر لازم است ..." (بگذریم از این که در اکثر موارد نیازی به استعمال این عبارت قالبی نیست و می‌توان آن را به کلی از کلام حذف کرد بی آن که معنی ناقص شود.)» (عَلَطُ نُويسِيسِمْ، ابوالحسن نجفی، ج: ۱۴، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۷ ه.ش.، ص ۳۲۸ و ۳۲۹).

رَجَمَ اللهُ مَنْ قَالَ: «... اگر کسی به شما بگوید که دستور زبان فارسی آسان است، به او بچندید. دستور هیچ زبانی آسان نیست و به آنچه در مدرسه ممکن بود بیاموزند (ولی نمی‌آموزند) اکتفا و اقتصار نمی‌توان کرد...» (میثوی بر گستره ادبیات فارسی، همان ج، ص ۴۶۹).

۲. کَذَا فِي الْأَضْلُ!!!! ... «استوری»، اِشْمِ نُويسِيسِمْ كِتَابِ پَرُوهِ فَرْنگِي اِشْتِ وَلِي اِخْتِمَالاً طابِعَانِ بِاِخُوْدِ نُويسِيسِمْ مَقَالَه خِيَالِ كَرْدِه اَنْد "استوری" اِشْمِ يَكِي اَز اَثَارِ اِدُوَارِزِ بَرَاوِنِ بُوْدِه اِشْتِ!!!! اَز هَمِين رُوِي نِيَز اَنْ رَا دَر اَيْنِ سِيَاقِ بَدِينِ رِيحْتِ و بَا حُرُوفِ اِيْرَانِيكِ بِه چاپ سِيْزْدِه اَنْد!!!!

دَرْبَارَه «چارلز امبروز استوری» (Storey / ۱۸۸۸-۱۹۶۷ م.)، خَاوَرُوشِناسِ اِنْگِلِيسِي كِه هَم عَرَبِي دَانِ بَرِّخِشْتِه اِي بُوْدِ و هَم اَز بُرُزْگِ تَرِيْنِ كِتَابِ شِناسانِ مِيراثِ مَكْتُوبِ فَازَسِي، و كِتَابِ نَاتِمَامِ اَدَبِيَّاتِ فَازَسِي او (كِه چِيْزِي اِشْتِ اَز قَبِيْلِ تَأْلِيفِ سُرْگِي كِه بَرُوِكُلْمَانِ دَر شِنَاخْتِ مَتُونِ عَرَبِي پَدِيدِ اَوْرْدِه اِشْتِ و شَهْرَتِي جِهَانِ گِيْرِ دَاوَد)، بَگَر:

نَادِرَه كَارَانِ (سوكُ نَامَه نَامُوْرَانِ فَرْهَنْگِي و اَدَبِي ۱۳۰۴-۱۳۸۱ ه.ش.)، اِيْرَجِ اَفْشَارِ، بِه كُوشِشِ: مَحْمُودِ نِيكُوبِه، ج: ۱، تَهْران: نَشْرِ قَطْرَه، ۱۳۸۳ ه.ش.، صص ۱۰۲۵-۱۰۲۷ و؛ دَائِرَةُ الْمَعَارِفِ بُرُزْگِ اِشْلَامِي، زَبْرِ نَطْرِ: كاظِمِ مَوْسَوِي بُجَنُورْدِي، ج: ۸، ج: ۱، تَهْران: مَرْكَزِ دَائِرَةُ الْمَعَارِفِ بُرُزْگِ اِشْلَامِي، ۱۳۷۷ ه.ش.، صص ۲۱۶ و ۲۱۷.

و استوری و براون در آثارشان به گزارش تاریخی و کتاب‌شناختی در باب سعدی اختصاص داده‌اند، باید کتابی از لَوْنِ کِتَابِ دُکْثَرِ حَدِیدِیِ نِوِشْتِه شُود که روی کُزْد بُنیادینش به قَلَم‌رَوِ ادبیات تطبیقی راجع است، و تحقیقاتِ خاَوَرِشِناسان را در حاشیه آن برمی‌رسد؟! ... نوع کتاب دُکْثَرِ حَدِیدِیِ و روی کُزْدِ او، از قضا به برخی از مباحث پیشین مَقَالَتِکِ «دُکْثَرِ مَحْمُودِ جَعْفَرِیِ دِهْقِی» و مقوله تأثرات آفرینشگری‌های ادبی فرنگان و جز ایشان از سعدی، مَبْوَظ‌تر است تا بَرزسی کاژنامک تاریخ ادبیات نویسان و کتاب‌شناسانی چون براون و ریپکا و استوری! ... گویا باز هم «رَبِط» لازم به خوبی لحاظ نشده است! ... آری؛ باید کتاب‌هایی از لَوْنِ کِتَابِ دُکْثَرِ حَدِیدِیِ دَرَبَارَهٗ جَمِیعِ مَوَارِدِ حُضُورِ و تأثیر سعدی و آثارش در فرهنگ و ادب جهانی تألیف شود؛ که البته کارهای سعدی پژوهانه ایران‌شناسان و خاَوَرِشِناسان نیز در گوشه‌هایی از آن بَرزسی خواهد شد.

شاید این‌گونه تمییزها و تدقیق‌ها را از «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» تَوَقُّعِ نَباید کُزْد و نَباید پنداشت که چنوی، به مانند مُحَقِّقانِ تیزبین و مُدَقِّقانِ راستین، میان آثاری که کامه بنیادینشان حوض در ادبیات تطبیقی است و آثاری که عیازسنجی کار و بار ایران‌شناسان را آماج خویش می‌سازد، بَدْرُستی فَرَق می‌نهد و آن‌گاه "مثال" را بر جای خویش به کار می‌گیرد.

«نظیر خویش بنگداشتند و بگداشتند»^۱ کسانی چون استاد انوشه‌یاد مُحْتَبِی میثوی که بَدْرُستی می‌دانستند اصل کار خاَوَرِشِناسان و ایران‌شناسان در کدام قَلَم‌رَوِ جای می‌گیرد و کثیری از خاَوَرِشِناسان و ایران‌شناسان ای بسا حتی توان ورود در پهنه مطالعات راجع به ادبیات تطبیقی را نیز نداشته باشند و از آنچه مثلاً در ادبیات فرنگی آمده و به کار برسنجیدن با ادب فارسی می‌خورد هم از بُنِ بی‌خبر باشند^۲، تا چه رسد به آن که خود و آثارشان موضوع اصلی این مطالعات قرار گیرند! ...

در جهان بود ازین پیش نشاطی و کنون
ما مکافات گشِ عِشْرَتِ آن یارانیم^۳ ...

بُگَدَریم... سر و کار ما با دانش‌ورانی از آن گونه نیست... چیزی به خاطر اَلْبَتَّه عَاطِرِ «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» رسیده است و عَلَی‌الْعَمِیَا مثالی بر قَلَمِ راننده

۱. دیوان حافظ، تدوین و تصحیح: دُکْثَرِ رَشیدِ عیوضی، همان ج، ص ۱۰۲۹، قِطْعَه ۱۰، ب ۷.

۲. از برای نمونه این تَنَبُّهُ میثوی، یگر: ویرایش‌ناخاموش (ازمنغان میثوی ۸۱)، دُکْثَرِ مَحْمَدِ دِهْقانی، همان ج، ص ۱۶۸.

۳. دیوان صیدِ طهرانی، به کوشش: مَحْمَدِ قَهْرمان، همان ج، ص ۱۶۹.

أنت، بی آن که در جوانی آن و مناسبتش با موضوع، خوضی دَر خور رفته باشدا! ... همین! ... مگر الباقی مَقَالَتْكِ آبکي آن جناب پُر بهتر ازین بود؟! ... و راستی چرا باید چنین مَقَالَتْکی نویشت؟! ... رَجَمَ اللهُ مَنْ قَالَ: «أَصْلِي عَيْبٌ دَر اَيْنِ جَاشْتِ كِه مِي خَوَاهِمِ هَمِه کار را به اِجْمَالِ وَ اِهْمَالِ بَرگُذَارِ كُنِيم»^۱ حال آن که «هر کار که به کَرْدَنِ بِيَزْد، به خوب کَرْدَنِ نيز مِي اَزْرَد»^۲!

هائری ماسه (۱۸۸۶-۱۹۶۹ م.)، کتابِ مَعْرُوفَش را دَر باره سَعْدِي بيش از صد سال پيش اِنْتِشَار داده اَسْت و دَر اَيْنِ كِتَابِ كُهَنه ولى پُرْمِلَاطِ كِه به فَازِسى هَم تَرْجَمَه شُدِه اَسْت، دَر ضَمْنِ يَكِ گُزارشِ كِتَابِ شِنَاخْتِي مَبْسُوطِ وَ پَيُوسْتِ هَايش، بِشْرَحِ دَر باره چاپِ هَايِ عَرَبِي وَ تَرْجَمَه هَايِ اَثَارِ سَعْدِي وَ كوششِ هَايِ خَاوَرِشِنَاسَانِ دَر شِنَاخْتِ شَيْخِ شِيرَازِ وَ نيز دَر باره آن شَاعِرَانِ وَ نَوِيَسَنْدِگانِ فَرَنگِي كِه به سَعْدِي وَ اَثَارَشِ تَوَجُّهْ دَاشْتِه اَنْد، كُفْتِ وَگُو شُدِه اَسْت.^۳

دَكْتَرِ عَبْدِالْحُسَيْنِ زَرِينِ كُوبِ (۱۳۰۱-۱۳۷۸ ه.ش.)، با بَهْرَه گيرِي از تَتْبُعَاتِ مَاسِه، مَقَالَه «سَعْدِي دَر اُرُوپَا» را به سالِ ۱۳۲۶ نَوِيَسْت - يَعْنِي دَر زَمَانِي كِه «دَكْتَرِ مَحْمُودِ جَعْفَرِي دَهْقِي» (زاده ۱۳۲۹) هَنُوز دَر اَيْنِ جِهَانِ نَبُود!؛- وَ اَن مَقَالَه زَرِينِ كُوبِ، هَنُوز هَم به خَوَانْدَنِ مِي اَزْرَد.^۴

دَر كِتَابِ مَقَالَاتِي دَر باره زِنْدِگِي وَ شِعْرِ سَعْدِي كِه بَخْشِي از كُفْتارِ هَايِ كُنْجَرَه جِهَانِي سَعْدِي وَ حَافِظِ شِيرَازِ را دَر بَر دَارْدِ كِه به سالِ ۱۳۵۰ ه.ش. بَرِپَا شُدِه بُوْدِه اَسْت، چُنْد مَقَالَه هَسْتِ كِه بَر مَوَادِي دَر هَمِينِ اَبْوَابِ اِشْتِمَالِ دَاشْتِه باشدا.^۵ ... دَر كِتَابِ سِه جِلْدِي دَكْرِ جَمِيلِ سَعْدِي هَم كِه مَجْمُوعَه مَقَالَاتِ وَ اَشْعَارِ كَرْدِآمَدِه به مَناسَبَتِ بَرزْگِ دَاشْتِ هَسْتِصَدْمِيْنِ سَالِ كَرْدِ تَوَلَّدِ شَيْخِ اَجَلِ سَعْدِي اَسْت وَ كُمِيسِيُونِ مَلِّيِ يُونِسْكُو دَر ايرانِ اَن را تَدْوِينِ كَرْدِه اَسْت وَ چُنْد بار هَم چاپِ شُدِه، چُنْد مَقَالَه دَر هَمِينِ زَمِينَه مَوْرِدِ كُفْتِ وَگُو دَسْتِ يَابِ مِي كَرْدَد.^۶ ... اَلْبَتَه اَيْنِ مَقَالَاتِ عَثْ وَ سَمِينِ دَارَنْد.

۱. مینوی برگزیده ادبیات فارسی، همان ج، ص ۴۶۹.

۲. همان، ص ۴۱۷.

۳. نگر: تحقیق درباره سعدی، ماسه، ترجمه: یوسفی-و-مهذوی آزدبیلی، همان ج، صص ۳۵۱-۳۹۶ و ۳۹۶-۴۱۶.

۴. نگر: حدیث خوش سعدی (درباره زندگی و اندیشه سعدی)، دکتر عبدالحسین زرین کوب، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۷۹ ه.ش.، صص ۱۰۳-۱۰۸.

۵. نگر: مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی، به کوشش: دکتر منصور رشتگار [فسانی]، ج: ۳، شیراز: انتشارات دانشگاه بهلوی [پیشین]، ۱۳۵۷ ه.ش.، صص ۲۵. (مقاله های اینج افشار و نوش آفرین انصاری) و صص ۱۹۳-۲۰۴ (مقاله محمدتقی دانش پژوه).

۶. نگر: دکر جمیل سعدی، گردآوری: کمیسیون ملی یونسکو-ایران، ج: ۴، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳ ه.ش.، ۱/ ۱۹۵-۲۱۰ (مقاله های مهین اولیائی و جری بچکا) و ۳۳۵-۳۴۶ (مقاله جان خوئین) و ۱۷۵-۱۹۶ (مقاله عبدالغفور روان فرهادی) و ۳/ ۳۱۷-۳۲۸ (مقاله تحسین یازیچی).

اُستاد کامران فانی، یادداشتی دانشنامه‌نگاری دارد زیر عنوان «سعدی در جهان»؛ که نخواست در دانشنامه زبان و ادب فارسی فرهنگستان (به سرپرستی: زنده یاد اسماعیل سعادت) به چاپ رسیده است^۱ و سپس در کتاب پنج شاعر بزرگ ایران (به کوشش: مرگان گله‌داری)^۲. این یادداشت، مثل غالب نوشته‌های اُستاد فانی، اصولی دارد و انضباطی و فوایدی.

کتاب به‌اور مُتَتَبَعانه و بشیاری آرزنده از سعدی تا آراگون روان شاد جواد حدیدی که درباره تأثیر ادبیات فارسی بر ادبیات فرانسه است - و زین پیش هم از آن سخن رفت -، فصلی پر و پیمانی ویژه سعدی دارد^۳ و در دیگر فصولش هم به مناسبت به سعدی پرداخته است. شک ندارم که اگر مجموع مواد و مطالب راجع به سعدی از همین کتاب اُستاد حدیدی، استخراج گردد و جداگانه تخریر و طبع شود، درگیری و فائده‌بخشی صد بار بر سر تا پای این کتابچه مُبتَدَل گورگن ملیکیان و رفقاییش رُجحان خواهد داشت.

کتاب‌ها و مقالات دیگر هم هست که بر شمرده‌شان دیر می‌کشد؛ و به قول مولوی: «لَبّ به ذکر آن نخواهم بَرُگشاد»^۴.

۴۷۷

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

الْعَرَضُ، در جایی که ده‌ها مقاله و رساله و یادداشت کوتاه و بلند درباره موضوع مورد بحث «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» هست که دست کم شماری از آن‌ها، نه بدین زبانی و بی سروپایی است که مَقَالَتِکِ وی، از بُن، چرا باید چنین مَقَالَتِکِ نامحمودی نوشت و عرض خود بُرد و خاطر خواننده فهیم را مُشَوِّش کرد؟! ... مگر ذهن خواننده یا ضمیر مخاطب، - دور از جناب! - "مُزَبَله" یا "بالوعه" است تا هر تخریر "عَئیان" آوری یا "اُشکوفه" ی قلمی را پذیرا گردد؟!

گفتیم که در آغاز این کتابک، اَعْنی: سعدی در زبان و ادبیات اَرَمَنی، می‌خوانیم: «انتشار این کتاب در شورای علمی دانشکده شرق‌شناسی دانشگاه دولتی ایروان تصویب شده است» (ص ۵). عناوین علمی نویسندگان هم فریبنده است و غلط‌انداز. با این اوصاف، حق داریم اگر ابتداءً خیال کنیم مثلاً با پژوهشی آکادمیک روبرویم و بناست حرف‌های سخسته و پخته بشنویم و مقالات و مقولاتی بخوانیم جمله‌گی تراویده عقل سلیم و ذوق مستقیم و نظم فکری و تحقیق دقیق... لیک - چنان که دیدیم - داستان یک‌سره از لونی دیگر است!

۱. نگر: دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی: اسماعیل سعادت، ج ۳، ج ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۸ ه. ش.، صص ۶۷۱-۶۷۳ (از درآیند «سعدی» به قلم: بانو شیرین بیانی و آقایان ضیاء مؤجد و حسین معصومی همدانی) و [سپید] جواد طباطبائی و کامران فانی.

۲. نگر: پنج شاعر بزرگ ایران، همان ج، صص ۲۱۹-۲۲۸.

۳. نگر: از سعدی تا آراگون، جواد حدیدی، همان ج، صص ۲۹۱-۳۲۹.

۴. مثنوی معنوی، به تصحیح و مقدمه: محمدعلی مؤجد، همان ج، ۱۴۹۱/۲، ج ۶، ب: ۳۵۸۸.

نَشْرِ مُبَاهِیَانَهٗ اَیْنِ کَلْبُتْرَه‌هَای بَرْکِ کَزْدَه، دَر قَالِبِ کُفْتَارَه‌هَای آکادِمِیک، رِیْشِ خَنْدِ دِلِ اَشْوَبِ زَنْشْتِ و پَلَشْتِ دِیْگَرِی اَسْت دَر حَقِّ جَامِعَهٗ مِخَنْتِ زَدَه و فَرْهَنْگِ اَفْتِ رَسِیْدَهٗ مَآ.

ناشِر و «دِیْبَاحَه» نَوِیْسِ کِتَابِچَه، یَکِی اَز دَنْسْتِ آوَزْدَه‌هَای گُورگَنِ مَلِیکِیَانِ رَا دَر اَیْنِ «کِتَاب» (یَعْنِی: هَمَانِ مَقَالَهٗ کُوجَک!)، تَبْیِیْنِ اَیْنِ مَعْنِی مِی دَانَد کِه «اِگَر اَمْرُوز اَرَاْمَنَه بَه فَارَسِی هَم سَخْنِ مِی گُویَنْد و اَز نَظَرِ فَرْهَنْگِی، هَر دُو کِشُور و مَرْدَمِشَان بَه یَکدِیْگَر مَهر مِی وِرَزَنْد و اِحْسَاسِ نَزْدِیکِی مِی کُنَنْد، یَکِی اَز مَهِم‌تَرِیْنِ دَلِیْلِش سَخْنِ بَلَنْدِ سَعْدِی و حَضُورِ گِسْتَرْدَهٗ اَوْ دَر فَرْهَنْگِ و اَدِیْبَاتِ اَرْمَنِی اَسْت.» (ص ۱۷).

مِی نَوِیْسَم:

أَوَّلًا، قَلَمِ اَنْدَازِ قَاصِرِ گُورگَنِ مَلِیکِیَانِ - کِه دَر خُوشِ بَیْنَانَه‌تَرِیْنِ تَوْصِیْفِ، مَجْمُوعِ بَرْخِی اِطْلَاعَاتِ مُتَفَرِّقَهٗ اَسْت اَز تَرْجَمَه‌هَای پَرَاگَنْدَهٗ اَثَارِ و اَقْوَالِی اَز شَیْخِ سَعْدِی بَه زَبَانِ اَزْمَنِی و تَأَثَّرِ چَنْدِ شَاعِرِیَا نَوِیْسَنْدَهٗ اَزْمَنِی اَز شَیْخِ مَآ سَعْدِی -، بَه هِیْچِ رُوی اَز عَهْدَهٗ اِثْبَاتِ اَنْچَه اِدْعَا کَزْدَه اَنْد، بَرْنَمِی آید.

ثَانِیًا، بَا صَرْفِ نَظَرِ اَز کَمِّ و کِیْفِ نِوِشْتَارِ گُورگَنِ مَلِیکِیَانِ هَم، بَاوَزِ پَذِیرِ نِیْسْتِ مُشْتِی تَرْجَمَهٗ مُتَفَرِّقِ و اَشْنَائِی نَه لُرُومًا عَمِیقِی چَنْدِ اَدِیْبِ اَزْمَنِی بَا سَعْدِی، مِیرَاثِ اَدْبِی شَیْخِ اَجَلِ رَا بَه چُنَانِ رَگِنِ رَکِیْنِ پَیُوْنُد و حَلْقَهٗ اِتِّصَالِ مُهْمِ و کَلَانِی دَر مِیَانِ مَرْدَمَانِ اِیْرَانِ و اَزْمَنِیْسْتَانِ بَدَلِ کَزْدَه بَآشَد.

اَلْبَتَّهٗ دِلِ خُواهِ هَم‌چُو مَنِی کِه اَز عُنْشَاقِ مِیرَاثِ قَلَمِی سَعْدِی اَسْت، هَمَانِ مِی بُوَد کِه شَیْخِ شِیْرِیْنِ سَخْنِ شِیْرَازِ رَا، اَفْزُونِ بَرِ دِگَرِ هُنْرَهَا، دَر پَیُوْنُدِ تَارِیْخِی اِیْرَانِ و اَزْمَنِیْسْتَانِ نِیْز چُنَانِ سَهْمِ نِمایَانِی بُوَده بَآشَد؛ لَیک - اَخْر - بَا لَیْتِ و لَعَلِ کُفْتَنِ و اِدْعَايِ گِرَافِ کَزْدَنِ کِه کَارِی دُرُسْتِ نَمِی شُود و بَا مُبَالَغَهٗ پُوجِ و بِی مَعْنِی کِه نَمِی تُوَانِ تَارِیْخِ سَاخْت!

نِظَامِ الدِّیْنِ مَحْمُودِ قَمَرِ اِضْفَهَانِی، شَاعِرِ سَدَهٗ شُشْمِ هِجْرِی، زَمَانِی دَر سُوْدَايِ پُخْتَنِ کَالْجُوشِ دَر عَیْنِ بِی بَرْگِی کُفْتَهٗ بُوَد:

... مَایِیم سَه چَارِ شَخْصِ مَعْهُودِ
اَز رَزْدَهٗ اَخْشِیْجِ و اَنْجُمِ
... دَارِیم هَوَايِ کَالْجُوشِ
اَز بِی بَرْگِی، نَه اَز تَنْعَمِ

۱. نَشْخَهٗ بَدَل: اَز رَزْدَهٗ ز دُورِ چِرْخِ و اَنْجُمِ.

آشپاش^۱ جُمْلَه هَسْت حاصِل جُر روعَن و کَشک و نان و هیزم^۲!!!

حالا حکایت ماشت و این سودای بی حاصِل پُختن و آرزوی خام داشتَن و از میراثِ مکتوبِ سعدی شیرازی حلقهٔ اِتِّصالِ با اَرمَنِستان و اَرمَنِیان ساختَن!

بی هیچ تعارف باید پذیرفت: روابطِ درازاَهَنگِ تاریخی ریشه‌دار در روزگارانِ بسیار دور و پیوندد اِقلیمی و آن‌گاه مُهاجرت‌های اَرمَنِیان به ایران و داد و ستد‌های بازرگانی و حتّی - نَسْتَجیرُ بالله! - شراب‌سازی و عرقِ فُروشی اَرمَنِیان (و دیگر مَقولاتِ خراباتی!)، پمراِتَب سَهْمِ بیشتری در آشناسازی دوسویهٔ ایرانیان و اَرامنه داشته است تا سَخَن شِیخِ اَجَلِ سَعْدی؛ که صد اَلَبته جایش بالای سَر و بَر رویِ چشَم است؛ ولی آن قَدرها هم سَهْمی در خُصوصِ مَقولَهٔ اِرتِباطاتِ ایران و اَرمَنِستان نداشتَه! ... نِگاهی به هَمین اَدَبیاتِ عَصْرِ ما بی‌نُدازید! ... از نام "قاراپط" که نَزْد عامه نِمادِ مَشروبِ فُروشِ اَرمَنی است، تا شِعْر «دُختِ اَرمَن اَندرین شَهْر آنچه هَسْت / رویِ هَم اِی کاش یک لَب داشتند» (اِلخ) که شادروان دُکتر باستانی پاریزی سُروده آشت^۳، همه و همه نشان می‌دهند که عُمدهٔ پیوندد‌های ایرانیان غیراَرمَنی با اَرامنهٔ ایرانی و اَرامنهٔ فرامرزی، در بِسْتَرِ زنده و گِرمِ زندگی پویای روزانه (و حتّی: شبانه!) ای صورتِ بَسْتَه است که در آن، کَسب و کار و عِشْق و پول و مَشروب و مَأکول و مَلبوس و مَنکوح بَر خَلاقیتِ اَدَبی اَشمانِ فُرسایِ شِیخِ بُزْگوارِ ما، سعدی، مُقَدَّم بوده است!؛ ... و این، دَسْتِ کَم از بَرایِ مَن بِنْدَه اِصْفَهانی اِصْفَهانی زاده که هَم راه مَحَلّهٔ جُلْفا را خوب بِلَد است و هَم از تاریخِ هَم‌زیستیِ اَرمَنِیان و غیراَرمَنِیان در خِطّهٔ زنده‌رود بی خَبَر نیست و هَم روایتِ "درازی شَبِ یِلدا و کوچُه جُلْفا ... ی صادِقِ مَلارَجَب" را از بَر دارد، مَلَموش تَر از آن است که جای هیچ شِک و رِیب تَواند بود.

۴۷۹

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی / بهمن و اسفند ۱۴۰۴

۱. مثن دیوان: آسایش. نویسیش ما، موافق نُسخه بَدَل است.

۲. دیوان نظام‌الدین محمود قمر اصفهانی، به اهتمام: تقی بینش، ج: ۱، مَشهد: اِنْتِشاراتِ باران، ۱۳۶۳ ه.ش.، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۳. بَگر: یاد و یادبود، مَحْمَد اِبراهیم باستانی پاریزی، ج: ۱، تَهْران: نَشْرِ عِلْم، ۱۳۹۶ ه.ش.، ص ۲۴۴.

کُهنه رِنْد اِصْفَهانی، سَنید مَحْمَد عَلی جَمال زاده، از این شِعْر باستانی بَد فُهْمی عَجیبی دارد (بَگر: همان، ۷۰) که اَلَبته از چُنوئی غَریب نیست! و شیرین‌کاری‌های ذوقِ ناسلیم و فاهمهٔ شِعْری ناسلیم و ی نیز مُتَخَصِر به این نَه! (سَنج: جَمال زاده: خاطره، بَر دَاشت، اَشناد، ناصرالدین پُروین، ج: ۲، تَهْران: مَوْسَسَهٔ فُرهَنگی-هُنری جَهان کِتاب، ۱۳۹۶ ه.ش.، صص ۳۸-۴۳).

به هر روی، این سُرودهٔ باستانی، از مَعروف‌ترین سُروده‌های اوشت. تَنها شِعْری هَم نیست که از بَرایِ دَل بَر اَرمَنی کُفته است! (بَگر: یاد و یادبود، باستانی پاریزی، همان ج، ص ۵۸).

۴. "درازی شَبِ یِلدا و کوچُه جُلْفا / کُنند بَر سَرِ هَم: بَصْف زَلْفِ یارِ مَنسْت" (دیوان شاعِرِ شیرین شِخَن مَرحوم صادِقِ مَلارَجَب، چاپ سُرُبی، بی تا، ص ۲۷).

نام چنان آرزواندیشی‌ها و چنان رُطَب و یابِس بافتن‌ها، هَزْجه باشد، بیان واقع تاریخی و پژوهش آکادمیک در عَرَضه ایران‌شناسی نیست. ... اِنْتِذال است؛ اِنْحِطاط است؛ پَرِیشان‌گویی و پَرِیشان‌بافی است.

راستی اگر بزرگان و ایران‌شناسانی راستین چون مُجْتَبی مینوی و ایرج افشار امروز می‌بودند و این کتابچه و امثال این کتابچه را می‌دیدند و چنان مَدْعِیَاتِ خام نافرجامی را می‌شنیدند، چه می‌گفتند؟ ... غَیْب نمی‌دانم؛ اَمّا این را می‌دانم که اُستاد مینوی سال‌ها پیش به مناسبت یکی از گنده‌کاری‌های بی‌شماری که در "مُلکِ دارا" صورت می‌گرفت و از بابتِ جَوْلانِ همیشگی بی‌مایگان و میان‌مایگان در میانه میدان، در نامه‌ای به زنده‌یاد ایرج افشار، وُصفی از «همه کارها» به دَسْت داده و آن‌گاه نوشته بود:

«این گند هم بالای آن‌ها»!!!

*

«واجب آید که کَنَم کوته‌مقال»^۲

کِتَابِکِ مُسَمّی به سَعْدی در زبان و ادبیات اَزْمَنی، از بابِ گواهی بر اِنْحِطاط و اِنْتِذالی که گریبان فَرِهَنگِ عَضْر ما را گرفته است، سَنَد اَزْزَنده و وَثِیقه مُعْتَمَنی است. اگر کسی بخواهد مثال‌هایی از کَمِ اِطْلَاعی و بی‌دَقْتی و رُوش‌ناشناسی و پُرت‌و‌پِلاگویی و صَعْفِ اِنْشای اُزبابِ مَقاماتِ عالی آکادمیک را در این زمانه بَنگَرَد، از کران تا به کران لَشْکرِ شِواهِد و اَشناد هَسْت؛ ولی این سَنَد هم در نوع خود و در جای خود، تُخفِه‌ای است! ... با صَرْفِ نَظَر از این مَعنی، کِتَابِکِ سَعْدی در زبان و ادبیات اَزْمَنی، نه چندان به کار عوام کِتَاب‌خوان می‌آید و نه چندان از کار خِواصّ و اَهْلِ تَخَصُّصِ گِرِه می‌گشاید.

آنچه از این کِتَابِکِ گُفْتیم، نمونه‌وار بود؛ و خود این کِتَابِکِ، مُشْتی از خَرُوار؛ و تازه، این، ایران‌شناسی مان است (یعنی: خودشناسی مان!)؛ صَد وای به "چیزهای دیگر" شناسی مان!

از اُستادِ عَلامهٔ اَجَل، جَلال‌الدِّینِ هُمائی اِضْفَهائی، مَنقول است که فرموده بود: «با این سه مَعنی که اِتِّفَاقاً هَزِسه با حَرْفِ "ع" شروع می‌شود، شوخی نکنید: عِلْم و عِشْق و عِرْفان»^۳؛ و شِگَفْتا که در روزگارانِ اَخیرِ تاریخ ما، این هَزِسه چه بسیار با زیچهٔ غوغا و دَسْت‌خوشِ هَزالان و مِلْعَبَهٔ رَجاله و اَلتِ دَسْتِ حَشْر شده است!

۱. نامه‌های مُجْتَبی مینوی و ایرج افشار، به کوشش: مُحَمَّد اَفشین‌وفایی، همان ج، ص ۱۱۷.

۲. مَثَنوی مَعنوی، به تَضحیح و مُقَدّمه: مُحَمَّد عَلی مَوْجِد، همان ج، ۱۴۰۹/۲، د: ۶، ب: ۲۲۷۳.

۳. شُعوبیه، جلال‌الدِّینِ هُمائی، به اِهْتِمَام: مَنوچَهْر قُدسی، همان ج، ص "بیشتر و سه".

مادام که اَحْوَالِ بَرِ اَیْنِ اَوْضَاعِ اَسْتُ، اُمیدِ بَهَبودی نیست، و شَخْنِ هَمَانِ اَسْتُ که یک قَزَنی پیش ازینُ اَن شاعِرِ لَبِّ دُوخْتَه یَزْدی می‌گُفْتُ:

اَخِرِ دِلِ مَن زِ غُصَّه خُونِ خَوَاهَد شُد
وَزُ رُوْزَنَه دَیْدَه بَرُونِ خَوَاهَد شُد
بَا اَیْنِ اَفُقِ تَبِرَه خُدا دَانَد و بَس
کَا اَیْنِ مَمْلَکَتِ خَرَابِ چُونِ خَوَاهَد شُد!

وَ اِلَى اللّٰهِ الْمُنْتَهٰی!
اِصْفَهان / ۱۴۰۴ ه.ش.